

دوره علوم و معارف اسلام
۳

بِسْمِ
اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلد دوم

از قسمت

معادشناسی

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و معارف اسلام
۳

جلد دوم

از قسنت

معادشناسی

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزكية

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.

معاد شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد:
نور ملکوت قرآن، ۱۴۲۲ - ق.

۱۰ ج . - (دوره علوم و معارف اسلام: ۳)

طبع اول: انتشارات حکمت، ۱۴۰۲-۱۴۰۷ ق.

این مجموعه شامل مباحثی است درباره مرگ درج ۱ و ۲، عالم قبر و برزخ
درج ۲ و ۳، قیامت درج ۴ و ۵ و ۲، نفع صور درج ۴، معاد جسمانی و حشر در
ج ۶، نامه عمل درج ۶ و ۷، شهادت درج ۷، صراط و میزان و حساب درج ۸،
شفاعت درج ۹، أعراف و بهشت و جهنم و خلود درج ۱۰.
کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. معاد. ۲. مرگ - جنبه های قرآنی. ۳. برزخ. ۴. رستاخیز.

۵. معاد جسمانی. الف. عنوان. ب. فروست: علوم و معارف اسلام.

۲۹۷/۴۴

BP۲۲۲

شابک معمولی ۶-۲-۹۰۴۳۹-۹۶۴ (جلد ۲) ISBN 964 - 90439 - 2 - 6 (VOL . 2)

شابک زرکوب ۷-۷-۹۰۴۳۹-۹۶۴ (جلد ۲) ISBN 964 - 90439 - 7 - 7 (VOL . 2)

شابک معمولی X-۰-۹۰۴۳۹-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

ISBN SET 964 - 90439 - 0 - X (10 VOL . SET)

شابک زرکوب ۰-۵-۹۰۴۳۹-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

ISBN SET 964 - 90439 - 5 - 0 (10 VOL . SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۳)

معاد شناسی جلد دوم

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع هشتم: شوال المکرم ۱۴۲۳ هجری قمری

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات نور ملکوت قرآن، مشهد مقدس، صندوق پستی ۳۵۵۹-۹۱۳۷۵

قیمت: ۹۰۰ تومان

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

فہرست

فهرست مطالب و موضوعات

معاد شناسی

جلد دوم

عنوان

صفحه

مجلس هشتم

رستگاری در ایمان به خداست اختیاراً ، و پیروی از احکام دین تعبداً

از صفحه ۳ تا صفحه ۴۶

شامل مطالب :

- ۵ ایمان در حال سَکرات و رفع حجاب غیبی بی فائده است
امتها با اتکا بر سرمایه و دانش باطلشان از تسلیم در برابر حق امتناع
- ۹ می‌ورزند
- ۱۱ اساس دستورات دین بر تعبد است
- ۱۳ کلام مألصدرا درباره تعبدی بودن احکام شرعیّه
- ۱۵ کلام علامه طباطبائی (ره) درباره لزوم اطاعت فرمان خدا
- ۱۷ داستان قارون که به علم خود مغرور بود
- ۱۹ بی فائده بودن توبه در حال نزول عذاب
- ۲۱ ایمان در حال رفع حجاب غیبی فائده‌ای ندارد
- ۲۳ ایمان در حال نزول عذاب فائده‌ای ندارد
- ۲۵ بر مستضعفین عذاب نیست

صفحه	عنوان
۲۷	عدم پذیرش عذر کسانیکه قادر بر هجرت بوده‌اند
۲۹	سختی قبض روح برای کفار و آسانی آن برای مؤمنین
۳۱	تأمل پروردگار در قبض روح بنده مؤمن
۳۵	نهایت لطف پروردگار در موقع قبض روح بنده مؤمن
۳۷	حضور ارواح مقدسه ائمه طاهرین در حال احتضار
۴۱	در بهشت، نور محض و آزادی محض و آسایش محض است
۴۳	اشتیاق اصحاب سید الشهداء علیه السلام به لقاء خدای متعال
۴۵	اشتیاق حضرت سید الشهداء علیه السلام به مرگ برای إعلاء کلمه حق

مجلس نهم

اولیاء خدا ترس و اندوه و سكرات مرگ را ندارند

از صفحه ۴۹ تا صفحه ۱۰۶

شامل مطالب:

۵۱	معنای ولایت و آثار آن
۵۳	کیفیت تجلی صفات خدا در اولیاء خدا
۵۷	کلام خواجه نصیر در «شرح اشارات» درباره صفات عرفاء
۶۱	اولیاء خدا از دستبرد شیطان خارجند
۶۳	بر سیمای اولیاء خدا گرد خوف و اندوه نمی‌نشینند
۶۵	ایمان اولیاء خدا به مرتبه اعلا رسیده است
۶۷	بشارت به اولیای خدا غیر از بشارت به غیر آنهاست
۶۹	در قرآن کریم معنای نعمت همان ولایت است
۷۱	داستان غزوه حمراء الأسد و اعطای ولایت
۷۵	مراد از گفتار ثابت کلمه توحید است

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۷۷	خطبهٔ أمير المؤمنين عليه السلام دربارهٔ صفات اولیاء خدا
۸۱	بندگان خاص خدا چراغ هدایت و معرفت را می‌افروزند
۸۳	اولیاء خدا علم‌ها و نشانه‌های هدایتند
۸۵	اولیاء خدا یکسره به بهشت می‌روند
۸۷	کلام أمير المؤمنين دربارهٔ اوصاف برادر الهی خود
۹۱	معیت پیروان اولیاء خدا با اولیاء خدا
۹۳	ولایت اولیاء خدا عین ولایت خداست
۹۵	لازمهٔ پیروی از اولیاء خدا لحوق به آنهاست
۱۰۱	حضور ائمه در حال احتضار اولیاء خدا و بردن او را به بهشت
۱۰۳	لحوق «جَوْن» غلام سیاه به «سید الشهداء»
۱۰۵	لحوق اصحاب سید الشهداء علیه السلام به آن حضرت

مجلس دهم

الحاق مؤمنان به اولیای خدا و منکران به اولیای شیطان

از صفحهٔ ۱۰۹ تا صفحهٔ ۱۵۶

شامل مطالب :

۱۱۱	قبل از تجرد و مرگ اختیار سعادت و شقاوت باقی است
۱۱۳	در حال تجرد و مرگ زشتیها و خوبیها هرکدام به اصل خود می‌روند
	گفتار حضرت باقر علیه السلام راجع به لحوق مؤمنین و منکران به
۱۱۹	مبادی خود
۱۲۱	لحوق مؤمنان و منکران به مبادی خود
	ابتلائات دنیوی کفارهٔ گناه مؤمن ، و لذات دنیا پاداش حسنات
۱۲۳	کافر است

صفحه	عنوان
۱۲۵	شیطان ، محک جدائی خوبی‌ها از زشتی‌هاست
۱۲۹	مؤمنان در مواقع امتحان چون کوه راسخند
۱۳۱	تشرّف حارث همدانی به خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام
	دین خدا به مردان شناخته نمی‌شود بلکه به علامت حقّ شناخته می‌شود
۱۳۵	
۱۳۷	گفتار امیر المؤمنین به حارث درباره درجات و مقام خود
۱۴۱	امیر المؤمنین قسمت کننده آتش دوزخ است
۱۴۳	اشعار سید حمیری درباره گفتار امیر المؤمنین به حارث
۱۴۵	ترجمه اشعار حمیری درباره گفتار امیر المؤمنین به حارث
۱۴۷	در ترجمه احوال سید حمیری
۱۵۱	در احوال و مقامات سید حمیری در وقت مردن

مجلس یازدهم

تمایزات عالم طبع و برزخ و قیامت

از صفحه ۱۵۹ تا صفحه ۱۹۸

شامل مطالب :

۱۶۱	خصوصیات عالم برزخ
۱۶۵	نسبت سعه عالم برزخ به دنیا و سعه عالم قیامت به برزخ
۱۶۹	نظر حکما درباره تجرّد عالم خیال
۱۷۱	عوالم سه گانه انسان : بدن و ذهن و نفس
۱۷۳	اشعار منسوب به امیر المؤمنین درباره حقیقت نفس
۱۷۵	اندکاک قوای سه گانه رسول خدا در ذات احدیّت
۱۷۹	مراتب سه گانه وجود انسان در ادعیه مخصوص نیمه شعبان

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۱۸۱	روایت وارده در سؤال منکر و نکیر
۱۸۵	بعد از مرگ ، عمل انسان رفیق و قرین انسان است
۱۸۷	در سؤال منکر و نکیر از ولیّ خدا و عدوّ خدا
۱۸۹	در سختی عذاب قبر شخص کافر
۱۹۱	دو داستان راجع به مشاهده صور مثالی متوفی
۱۹۳	کسانی که به حساب خود رسیده‌اند راهشان بسیار آسان است
۱۹۵	تأسّف إبلیس از رستگاری مؤمن هنگام مرگ
۱۹۷	داستان بُزیر بن خضیر و عبدالرحمن عبدالرّه أنصاری در صبح عاشورا

مجلس دوازدهم

تمایزات عالم طبع و برزخ و قیامت

از صفحه ۲۰۱ تا صفحه ۲۳۳

شامل مطالب :

۲۰۳	کردار انسان در دنیا بواسطه اتّحاد بدن با صورت مثالی است
۲۰۷	دلالت آیات قرآن بر حیات برزخی
۲۱۱	پس از عبور از دنیا بلافاصله ورود در برزخ است
۲۱۳	تکلم رسول خدا با کشتگان از قریش در بدر
۲۱۵	تکلم امیر المؤمنین با کشتگان جمل
۲۱۷	بحث حضرت صادق علیه السّلام با زندیق درباره بقاء نفس
۲۲۱	تشییع رسول خدا از سعد بن معاذ
۲۲۳	تکلم ملا محمد مهدی نراقی با روح مرده ، در وادی السّلام
۲۲۷	مأثده ملکوتی در محراب حضرت مریم فرود آمد

۲۲۹	مائدهٔ آسمانی که برای حضرت فاطمهٔ زهراء نازل شد
۲۳۳	شریت ملکوتی که رسول خدا برای حضرت علیّ اکبر عطا نمود

مجلس سیزدهم

در برزخ، دوراهی سعادت و شقاوت دنیا یکسره میگردد

از صفحهٔ ۲۳۷ تا صفحهٔ ۲۷۶

شامل مطالب:

۲۳۹	آیاتی که جزارا مقرون به زمان کرده، اختصاص به برزخ دارد
۲۴۳	در برزخ، نمونه‌ای از بهشت و جهنّم موجود است
۲۴۷	در برزخ، دری از بهشت و جهنّم قیامتی باز میگردد
۲۴۹	دلالت آیات قرآن بر وجود عالم برزخ
۲۵۱	در برزخ، سؤال با باطن انسان است و امکان دروغ نیست
۲۵۳	إله یعنی کسی که قلب انسان متوجّه اوست
۲۵۵	در جوابهایی که افراد به سؤال مَنْ رَبُّكَ می‌دهند
۲۵۷	در احوالات مؤمن و کافر پس از مرگ
۲۶۱	سختی قبض روح کافر را حیوانات احساس می‌کنند
۲۶۳	معیشت ضنک، در قرآن، همان عذاب عالم برزخ است
۲۶۵	داستان مرحوم سید جمال الدین گلپایگانی در وادی السّلام نجف
۲۶۷	مواعظ مرحوم قاضی به مرحوم آملی و درنگ در وادی السّلام
۲۶۹	گفتار حضرت سجّاد دربارهٔ سخن گفتن مرده
۲۷۱	رحلت فاطمهٔ بنت آسد، و تشییع و تکفین رسول الله او را
۲۷۳	صدقات رسول الله برای فاطمه بنت آسد و خدیجه بنت خویلد
۲۷۵	اخبار غیبیهٔ حضرت فاطمه و کسانی که بر او نماز خواندند

مجلس چهاردهم

جلوهٔ انسان در برزخ ، با صورت ملکوتی اوست

از صفحهٔ ۲۷۹ تا صفحهٔ ۳۲۰

شامل مطالب :

- ۲۸۱ در برزخ ، انسان و اعمال او با صورت ملکوتی جلوه دارند
- ۲۸۳ ارتباط ملکوت ، با اشکال و صور موجودات
- ۲۸۷ عالم طبع ، نزول عالم ملکوت است
- ۲۹۱ نشان دادن حضرت صادق به ابوبصیر صور ملکوتی را
- ۲۹۳ داستان مشاهدهٔ افراد با صور ملکوتیه ، برای یکی از اهل مراقبه
- ۲۹۵ مشاهدات رسول الله در معراج ، افراد امت را به صورتهای ملکوتی
- ۲۹۷ روایات وارده در ظهور اعمال در برزخ و قیامت به صور ملکوتی
- ۳۰۱ روایات وارده در نفقهٔ فرشتگان در ابنیهٔ بهشتی
- ۳۰۳ ده صنف از افراد امت صورتهای آنها متبدل می‌گردد
- ۳۰۵ مؤمن کلمهٔ طیبه است ، **تُوْتِيْ اَكْلَهَا كُلَّ حِيْنٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا**
- ۳۰۷ کافر مانند درخت خبیثی است که از زمین کنده شده باشد
- ۳۰۹ کَلِمَ طَيِّبٍ رُوحٌ مُّؤْمِنٍ ، و عمل صالح بالا برندهٔ آنست
- ۳۱۱ تَكَلَّمَ با مردگان با صور برزخی آنان بوده است
- ۳۱۳ آمدن شمعون ، وصی عیسی ، در صفین با صورت برزخی خود
- ۳۱۵ یاران وفادار امیر المؤمنین ، در صفین
- ۳۱۷ خطبهٔ امیر المؤمنین علیه السلام ، یک هفته قبل از شهادت
- ۳۱۹ شهادت مسلم بن عوسجه در روز عاشورا
- ۳۲۳ **فهرست تألیفات**

هو العليم

دوره

علوم و معارف اسلام

(۳)

جلد دوم

از قسمت

معاد شناسی

لَا تَقْلُ خِدْمَةَ الْعِلْمِ وَالَّذِينَ
سید محمد حسین حسینی طهرانی

عَفَى رَسْمًا جَرْمًا

مجلس هشتم

رستگاری در میان خُداست خیاراً

پسیری از حکام در تبعاً

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^١

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا
إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ
انظُرُوا إِنَّا مُنتظرون^٢.

از میان تمام موجوداتی که خداوند تبارک و تعالی آفریده است
-از موجوداتِ علوی و سفلی ، از گروه فرشتگان مقرب و سائر
موجوداتی که ایجاد فرموده ، از موجودات عالم طبع و ماده مانند
حیوانات - فقط انسان دارای یک خاصه ایست مختص به خود ، و آن

١- مطالب گفته شده در روز هشتم ماه مبارک رمضان .

٢- آیه ١٥٨ ، از سوره ٦ : الأنعام

اینکه: در تحت غرائز و صفات متضاده بوده و دارای اختیار و عقل است و بدینوسیله به هر سو بخواهد می‌گراید. و بر همین اصل از جانب خدا مکلف به تکلیف است.^۱

فرشتگان سماوی را خدا ایجاد کرده و به هر یک از آنها قدرت و علم و مأموریت خاصی داده است که از آن مأموریت نمی‌توانند تجاوز کنند؛ و لذا ترقی و تکامل در آنها نیست. و سائر موجودات نیز از همین قبیل اند.

ولی انسان، مکلف به تکلیف است، و دارای اراده و اختیار و دارای مقام قابلیت و استعداد؛ لذا بواسطه قرار گرفتن در تحت تربیت صحیح میتواند به ادب حقیقی مؤدب گردد و مقام کمال را طی کند؛ و به علت عدم تربیت، آن جوهره و استعداد را ضایع نموده، و در نقصان متحجر میگردد و مهر میخورد.

اصل وجود انسان، قابلیت حرکت بسوی سعادت و یا وقوف در ویرانه شقاوت است. و بنابر این اصل، بهشت و جهنمی که خداوند آفریده است، برای انسانی است که دارای اراده و اختیار باشد و بتواند استعداد خود را برای وصول به کمال خود به فعلیت درآورد؛ یا به اختیار خود آنرا خراب و ضایع نموده و در مرداب شهوات و اوهام فرو برده و متعفن گرداند.

۱- طائفه جنّ نیز گرچه مکلف به تکلیف هستند، و فی الجمله دارای اختیار و امکان تخلف؛ لیکن وجود آنها نسبت به انسان بسیار ضعیف‌تر است و در حقیقت میتوان آنانرا پیرو و تابع انسان دانست.

بنابراین ، تا زمانیکه انسان اختیار دارد ، راه توبه و بازگشت دارد و ایمان او مؤثر است و اعمال او صحیح است ؛ ولی همینکه راه اختیار بسته شد و انسان خود را در انتخاب یک طرف مضطرّ دید ، دیگر در آنوقت تکلیف ساقط میگردد ، و ایمانی که می‌آورد مُسْتَجِ نتیجه نبوده و برای کمال نفس انسان اثر مثبتی ندارد و نقشی را ایفاء نمی‌نماید .

انسان در تمام طول مدّت عمر خود ، اختیار دارد ایمان بیاورد یا نیاورد ، اعمال صالح انجام دهد یا ندهد ، در جاتی را طیّ کند و بسوی فعلیّت نیکو و بهشت گام بردارد یا در درکات جهل خود را محبوس و در غرائز و صفات بهیمیّه متوقّف و در جهنّم مخلّد بماند . ولی در ساعت آخر عمر که در سکرّات مرگ غوطه میخورد ، و آن ساعت آخرین ساعت از ساعت‌های دنیا و اولین ساعت از ساعت‌های آخرت است ، و در آنوقت که پرده از جلوی چشمان او برداشته شده و حقائق را با دیدگان ملکوتی خود می‌فهمد ؛ اختیار از انسان سلب شده و دیگر ایمان او به خدا و پیمبران و روز پاداش ، مفید فائده و مثمر ثمر نخواهد بود ؛ چون ایمان اضطراری است و از تحت اختیار خارج ، و توبه و بازگشت به خدا نیز قابل قبول نیست .

در این آیه شریفه‌ای که در مطلع گفتار قرائت شد ، و یکصد و پنجاه و هشتمین آیه از سورهٔ أنعام (ششمین سورهٔ قرآن کریم) است میفرماید :

چرا مردم ایمان نمی‌آورند و چرا عمل صالح انجام نمی‌دهند ؟

با اینکه الآن دارای اختیار و اراده هستند .

آنها در انتظارند که فرشتگان از آسمان بیایند تا ایمان بیاورند ،
یا آنکه خدای تو بسوی آنان بیاید ، یا اینکه بعضی از آیات غضب و
علامات قهر خدا بر آنها ظاهر شود و سپس ایمان بیاورند !؟

در آن روزی که بعضی از آیات قهر و عذاب خدا از عالم غیب
پدیدار گردد ، دیگر ایمان آوردن برای کسانی که سابقاً ایمان نیاورده‌اند
یا با ایمان خود عمل خیری انجام نداده‌اند ، مفید فائده نخواهد بود .
زیرا آن ایمان صوری و اضطراری بوده ، آن ایمان بعد از
درنوردیدن دنیا و بقاء اختیار است ، آن ایمان بعد از خراب بدن و
درهم کوبیده شدن غرائز و فقدان اراده است .

آری ، این مردم ایمان نمی‌آورند تا از عالم غیب چیزی را
مشاهده نمایند ؛ و در آنوقت که مشاهده کنند آن ایمان فائده ندارد ؛
قُلْ أَنتَظِرُوا إِنَّا مُتَظَرُونَ . ای پیامبر به آنها بگو : شما منتظر باشید ، ما
هم منتظر خواهیم بود .

شما ایمان نیاورید و عمل صالح بجای نیاورید ، و منتظر باشید
که از عالم غیب چیزهایی را ببینید .

ما هم در انتظاریم که در آنوقتی که شما از عالم غیب چیزی را
می‌بینید ، ببینیم که شما خواهید فهمید آن ایمان بدرد نمی‌خورد و
دستی از شما نمی‌گیرد .

در سوره غافر - که همان سوره مؤمن است - در اواخر سوره
خداوند حال امت‌های گذشته را بیان میفرماید که به دعوت پیامبران

خودگوش نمی دادند .

انبیاء هر چه آنها را تبلیغ می نمودند و به خداگرایش می دادند و به اعمال پسندیده دعوت میکردند ، آنها می گفتند : این حرفها بدرد ما نمی خورد ، ما باید چیزیرا با چشم ببینیم تا ایمان آوریم ، آنهم چیز غیبی باید با چشم دیده شود . باید عذاب را مثلاً ببینیم باید فرشته را ببینیم باید خدا را ببینیم وگرنه هیچگاه ایمان نمی آوریم . و از علم ما بدور است که چیزیرا ندیده باور کنیم و بر اساس گفته پیغمبری عقائد خود را استوار نمائیم .

و هر چه پیغمبران با منطق و برهان برای آنها اثبات میکردند که راه از این قبیل نیست ؛ خداوند عزّ شائنه به شما وجدان و فطرت داده و عقل و درایت عنایت فرموده است ، گفتار ما و دعوت ما را با این میزانهای خدادادی سنجش کنید و صحّت کلام ما را خودتان تشخیص دهید ؛ ابداً بگوش آنان اثر نمی کرد .

تا اینکه عذاب خدا میرسید و در سرحدّ کفر و انکار کار آنها را یکسره مینمود .

امت ها پیغمبران را اذیت و آزار میکردند ، حبس میکردند ، از شهر بیرون می نمودند ، شکنجه و عذاب می دادند ، می کشتند ، در میان درخت ها ارّه میکردند ، به کوه و بیابان فراری می دادند ، به انواع و اقسام آزارها آنها را آزار میکردند و ابداً حاضر برای تسلیم در مقابل امر حقّ نبودند و به تفکّر و تأمل و سنجیدن سخنان آنان در ترازوی عقل ، تنازل نمی نمودند .

پیغمبران دعا میکردند که خدایا ما از دست این طاغیان و گردنکشان خسته شده و به ستوه آمدیم؛ خودت هر چه می خواهی دربارهٔ آنان اراده فرما.

در آن هنگام خداوند عذاب جاری میفرمود؛ به باد، به طوفان، به مرض، به مرگ، به زلزله‌های شدید، به خسف و فرورفتن زمین و شکافتن زمین، و به غرق شدن و مسخ شدن و سائر انواع عذابهایی که در قرآن کریم ذکر شده است.

فقط از میان امت‌ها، از امت پیغمبر ما عذاب برداشته شده است، و به برکت وجود مقدس آن حضرت از عذابهای آسمانی و زمینی آنها را مصون داشته است؛ در قرآن کریم وارد است:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ^۱.

«ای پیغمبر! تا هنگامیکه تو در میان این مردم هستی خداوند آنها را البته دستخوش عذاب نمی‌کند، و همچنین تا وقتیکه آنان استغفار را شعار خود قرار دهند، خداوند عذاب کنندهٔ آنها نخواهد بود.»

باری، دائماً انبیاء با امت‌های خود در کشمکش بودند، پیغمبران به عالم غیب و حق دعوت می‌کردند. و امت‌ها متکی به مال و سرمایه و قدرت و دانشهای غرور و باطل خود بوده، و با تکیه زدن به آنها از تسلیم و انقیاد در برابر حق امتناع می‌ورزیدند.

۱- آیهٔ ۳۳، از سورهٔ ۸: الأنفال

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ
وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ * فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا
بِاللَّهِ وَ حَذَرُوا وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ
لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ
الْكَافِرُونَ ۱.

میفرماید: زمانیکه باس و شدت ما به این امت‌ها رسید و خود را در چنگال قهر و عذاب ما مشاهده کردند، گفتند: حالا ایمان می‌آوریم به خداوندی که شریکی برای او نیست، و به آن شرکی که سابقاً داشتیم و موجودی را در مقابل خدا مؤثر قرار می‌دادیم، فعلاً کافریم.

در حالیکه وقتی اختیار داشتند و اراده داشتند و پیمبران بسوی آنها می‌رفتند و با زبان نرم و لین آنها را نصیحت می‌کردند و پند و اندرز می‌دادند، ابداً حاضر برای استماع نبودند و متکی به علم و دانش خود بودند؛ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ.

به پیغمبران می‌گفتند: گفتار شما بدرد نمی‌خورد؛ می‌گوئید: ما از عالم غیب خبر داریم، از خدا خبر داریم؛ عالم غیب کجاست؟ خدا کیست؟

ما خودمان دارای علم هستیم، مکتب داریم، دانشگاه دیده‌ایم، متخصص فن شده‌ایم، تخصص گرفته‌ایم، ما اتم را شکافته‌ایم، ما تمام امراض را بررسی کرده‌ایم، ما حقیقت میکرب را

۱- آیات ۸۳ تا ۸۵، از سوره ۴۰: غافر

دریافت کرده‌ایم، ما معادلهٔ درجهٔ سوّم را حلّ کرده‌ایم، ما به تمام توان‌ها و دانش‌هائی که داریم متّکی هستیم.

اینان چنان به علوم خود مغرور بودند و حال خوش و سرور در مقابل این دانشها داشتند که ماورای آن را تصوّر نمی‌کردند؛ و آن غرور و استکبار به آنان اجازه نمی‌داد که بفهمند علوم عالیتری موجود است و آن علم پیامبران است.

این مسکینان ادراک نمی‌کردند که علوم آنها در برابر علوم حضوری و شهودی پیامبران قطره‌ای است در برابر دریا، تمام این دانشها را باید در مقابل دانش پیامبران صفر دانست در مقابل عدد بی‌نهایت.

باید تسلیم حقّ شد، باید تسلیم علوم پیامبر شد، باید در مقام عبودیت قدم نهاد.

این دانشها علوم ظاهری و طبیعی و مادّی است که بشر از راه چشم و گوش و از راه استعدادهای ذهنی و فکری خود بدست آورده و به آن اتّکاء دارد، علمی که انبیاء می‌آورند از عالم غیب است، از عالم سرّ است؛ و آن علوم مجرّده حکومت دارد بر علوم طبیعیّه، و افعالی که پیامبران انجام می‌دهند قابل مقایسه با افعال دگران نیست. بشر باید در مقابل پیغمبران خاضع و خاشع باشد، نه اینکه بگوید: این آیهٔ قرآن مجید فلسفه‌اش چیست؟ اگر من بدانم قبول می‌کنم، اگر ندانم قبول ندارم؛ این حرف غلط است.

اگر شما فلسفهٔ آنرا بدانی و قبول کنی، آیه را قبول نکرده‌ای،

کلام رسول خدا را نپذیرفته‌ای؛ بلکه فهم خود را قبول کرده‌ای و اتّکاء به نفس و فهم خود داشته‌ای.

بنابراین، از سرّ پیغمبر و قلب پیغمبر نیرو نگرفته‌ای و از بوی عطر علوم باطنیه چیزی بمشام جان تو نرسیده است.

اما کسی که از پیغمبر پیروی میکند و معتقد است که آن رجل الهی که دلش به عالم بالا ارتباط دارد، هر چه می‌گوید راست و عین واقع است، بفهمم یا نفهمم؛ او پیشرفت میکند و از باطن پیامبر الهام میگیرد.

و لذا اساس دستورات دین بر تعبّد است؛ حتّی اگر آن مطالبی که انسان فلسفه و حکمتش را هم میداند اگر آنها را از پیامبران بعنوان تعبّد بگیرد و بپذیرد، برای او بهتر است.

اصولاً مکتب پیامبران مکتب‌گرایش بسوی حقائق و استفاضه از عالم باطن و غیب، و دعوت بسوی واقعیّات است. و بر اساس بیرون شدن از خودی و نفس و پیوستن و گرویدن به خدا و حقّ است. و اگر قرار بشود که تمام علوم انبیاء را انسان با علوم و فکر و سلیقه خود اندازه‌گیری کند و آنچه را که می‌پسندد قبول کند و آنچه را که نمی‌پسندد قبول نکند، واویلا.

تمام افراد بشر به تعداد خود دارای سلیقه و روش و انگیزه و فکر هستند؛ بنابراین باید به اندازه تعداد افکار آنها که به اندازه تعداد افراد آنهاست، فلسفه‌هائی مختلف که با آنها هر یک یک از آنها موافقت داشته باشد در دسترس آنها قرار داد؛ و این محال است.

خلاصه، تمام کسانی که خواستند دستورات خدا را با فکر خود بسنجند و با علم و دانش خود اندازه‌گیری کنند، آنها در همین عالم غرور و استکبار مخلد ماندند و در این جهنم عاجل به آتش آراء باطله خود سوختند.

و آن دسته‌ای که دستورات پیامبران را به نورانیت شناختند و تسلیم و تابع محض شدند و به دنبال آنان حرکت کردند، حقائق بر آنها مکشوف افتاد و ادراک اسرار احکام و فلسفه و حکمت آنرا از مبدأ عالم نمودند.

مرحوم صدر المتألهین درباره آنکه احکام شرعیّه تعبدی است و بی چون و چرا و بدون فهمیدن فلسفه و سبب آنها باید آنها را پذیرفت، در مقدمه «أسفار» مطلب جالبی فرموده است و آن اینست:

«وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ كَثِيرًا مِمَّا ضَيَّعْتُ شَطْرًا مِنْ عُمْرِي فِي تَتَبُعِ آرَاءِ الْمُتَفَلْسِفَةِ وَالْمُجَادِلِينَ مِنْ أَهْلِ الْكَلَامِ وَتَدْقِيقَاتِهِمْ وَتَعَلُّمِ جُرْبُزَتِهِمْ فِي الْقَوْلِ وَتَفَنُّنِهِمْ فِي الْبَحْثِ، حَتَّى تَبَيَّنَ لِي آخِرَ الْأَمْرِ بِنُورِ الْإِيمَانِ وَتَأْيِيدِ اللَّهِ الْمَنَّانِ أَنْ قِيَاسَهُمْ عَقِيمٌ وَصِرَاطُهُمْ غَيْرٌ مُسْتَقِيمٌ.»

فَلَقَيْتَنَا زِمَامَ أَمْرِنَا إِلَيْهِ وَإِلَى رَسُولِهِ النَّذِيرِ الْمُنْدَرِ؛ فَكُلُّ مَا بَلَّغْنَا مِنْهُ أَمَانًا بِهِ وَصَدَقْنَا بِهِ وَكَمْ نَحْتَلُّ أَنْ نُخَيَّلَ لَهُ وَجْهًا عَقْلِيًّا وَ مَسْأَلًا بِحَيْثُ بَلِّ اِقْتَدَيْنَا بِهِدَاهُ وَانْتَهَيْنَا بِنَهْيِهِ، امْتِنَالًا لِقَوْلِهِ تَعَالَى: مَا آتَيْنَاكُمْ إِلَّا رَسُولًا فَاخُذُوهُ وَمَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ

عَلَى قَلْبِنَا مَا فَتَحَ فَأَفْلَحَ بِبِرْكَةِ مُتَابِعَتِهِ وَ أَنْجَحَ.»^۱

و نیز علامه طباطبائی مُدَّ ظَلَّهُ در ذیل آیه شریفه در سوره اعراف: قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^۲ فرموده‌اند:

«و بِالْجُمْلَةِ هُوَ سُبْحَانَهُ اللَّهُ الَّذِي مِنْهُ يُبْتَدَى كُلُّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ كُلُّ شَيْءٍ ، فَإِذَا خُلِقَ شَيْئًا وَ حَكَمَ عَلَيْهِ بِالْفَضْلِ كَانَ لَهُ

۱- «أسفار» طبع سنگی، ج ۱، ص ۴؛ و طبع سربی، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲: «همانا من از خداوند طلب آموزش و عفو بسیار دارم از برای آنکه پاره‌ای از عمر خویش را به بررسی آراء متفلسفین و جدال‌های اهل کلام و نازک بینی‌های آنان و آموختن سخنان و شیوه‌های بحثی آنان گذراندم، تا اینکه سرانجام در پرتو فروغ ایمان و تأیید خداوند منان دریافتم که واقعاً قیاسات آنها بی‌نتیجه و صراط آنها غیر مستقیم است.

پس از آن زمام کار خویش را به خداوند و به فرستادهٔ بیم دهندهٔ بیم داده شدهٔ او سپردم، و به آنچه به رسول الله رسیده بود تماماً ایمان آورده و تأیید نمودم. و در صدد جستجوی توجیه عقلی و روشی علمی برای فرمایشات رسول بر نیامدم، بلکه پیروی از هدایت و اجتناب از نواهی او را پیشهٔ خود ساختم همچنانکه حقّ تعالی فرموده:

«آنچه از دستوراتی که پیامبر برای شما آورده است بگیری و پیروی کنید؛ و آنچه را که نهی فرموده دوری کنید.»

تا آنکه خداوند گشایش قرار داد بر قلب ما آنچه را که گشایش فرمود؛ و رستگار شد به برکت این دنباله روی از رسول و نجات یافت.»

۲- آیه ۱۲، از سوره ۷: الأعراف: «خداوند فرمود که: چه چیز مانع سجدهٔ تو (ابلیس) بر آدم شد، آنگاه که ترا امر به سجده کردم. ابلیس گفت: من از او برتر و بهترم؛ چون مرا از آتش خلق نمودی و او را از گل آفریدی.»

الْفُضْلُ وَالشَّرْفُ وَاقْعًا وَبِحَسَبِ الْوُجُودِ الْخَارِجِيَّ ؛ وَإِذَا خَلَقَ شَيْئًا ثَانِيًا وَ أَمْرَهُ بِالْخُضُوعِ لِلْأَوَّلِ كَانَ وَجُودُهُ نَاقِصًا مَفْضُولًا بِالنِّسْبَةِ إِلَى ذَلِكَ الْأَوَّلِ فَإِنَّ الْمَفْرُوضَ أَنَّ أَمْرَهُ إِمَّا نَفْسَ التَّكْوِينِ الْحَقِّ أَوْ يَمْتَهِي إِلَى التَّكْوِينِ .

فَقَوْلُهُ الْحَقُّ وَالْوَاجِبُ فِي امْتِنَالِ أَمْرِهِ أَنْ يُمْتَنَلَ لِأَنَّهُ أَمْرُهُ لَا لِأَنَّهُ مُشْتَمِلٌ عَلَى مَصْلَحَةٍ أَوْ جِهَةٍ مِنْ جِهَاتِ الْخَيْرِ وَالنَّفْعِ حَتَّى يُعْزَلَ عَنِ رُبُوبِيَّتِهِ وَ مَوْلُوبِيَّتِهِ ، وَ يَعُودُ زِمَامُ الْأَمْرِ وَ التَّأْثِيرِ إِلَى الْمَصَالِحِ وَ الْجِهَاتِ وَ هِيَ الَّتِي تَنْتَهِي إِلَى خَلْقِهِ وَ جَعَلِهِ كَسَائِرِ الْأَشْيَاءِ مِنْ غَيْرِ فَرَقٍ - انتهى .»^۱

۱- تفسیر «المیزان» ج ۸، ص ۲۴: «خلاصه آنکه او - که پاک و منزّه از هر عیب و زشتی است - خداوندی است که آغاز و انجام همه چیزها به اوست؛ پس آنگاه که شیئی را خلق نماید و بر فضیلت او حکم راند، در متن واقع و وجود خارجی برای آن شیء فضیلت و شرف حاصل میشود.

و چون شیء دیگری در مرتبه دّوم خلق نماید و این شیء دّوم را فرمان خضوع و کوچکی نسبت به شیء اوّل دهد، در این حال وجود شیء دّوم در مقایسه با شیء اوّل واقعاً ناقص تر خواهد بود؛ زیرا که امر حقّ تعالی یا نفس واقعیت و عالم تکوین است و یا منتهی به عالم واقعیت و تکوین میگردد.

پس قول او حقّ است، و ضروری است که فرمان او تنها از آن جهت که امر اوست اطاعت شود، نه از آن جهت که مصلحتی را دربر دارد و یا ناظر به فائده‌ای می‌باشد؛ چرا که در این صورت حقّ تعالی از ربوبیت و مولویت خود برکنار گردیده، و سررشته امور و تأثیرات به مصالح و جهاتی منتهی میگردد که خود آنها از لوازم خلقت و خصوصیات مخلوقات بوده و با سائر مخلوقات بی‌هیچ تفاوتی در یک درجه و رتبه قرار دارند (از جهت مخلوقیت و عدم استقلال).»

بالجملة، اَمّت‌های گذشته نیز به انبیاء خود همینطور می‌گفتند؛ می‌گفتند: ما دارای علم و دانش هستیم و به آن اَتکاء داریم و به آن خوشحال و فرحناکیم، دیگر به شما چه نیازی داریم. و پیامبران را بر آنچه آورده بودند مورد مسخره قرار میدادند و پیروی از آراء و افکار مرتبط به عالم غیب آنانرا، افکار کودکانه و جاهلانه می‌پنداشتند.

و حَاقٍ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ؛ و احاطه کرد و فراگرفت آنها را همان وعیدهایی که بر آنها لبخند زده و مورد سُخریّه خود قرار میدادند، و عکس‌العمل اعمال و افکار خود، آنها را در پره گرفت و مورد سَخَط و عذاب خدا واقع شدند.

عذاب خدا آمد؛ خدا گفت: بیائید این عذابها را با علم خود و با غرور ملّی خود بردارید، و خود را از آن برهانید.

چگونه میتوانید برهانید؟ این عذابهایی که آمده و گریبان همه را گرفته، آن بادی که از جانب پروردگار وزید و مأمور شد قوم عاد را - که بر پیامبر خود حضرت هود علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام انکار داشتند - هلاک کند.

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ * فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ .^۱

«گماشت آن باد را خداوند بر قوم عاد هفت شب و هشت روز، برای قلع و قمع کردن آنها و از بیخ و بن برآوردن. آن باد وزید و تمام مردم را مانند تنه‌های درخت خرما خشک شده از ریشه بیرون

۱- آیه ۷ و ۸، از سوره ۶۹: الحاقّة

آورده بروی زمین ریخت، بطوریکه همه هلاک شدند و از آنها کسی باقی نماند.»

این مردم چگونه می‌توانند با علمشان، از آن باد مسموم و هلاک کننده که پی‌درپی می‌وزد و چون به بدن برخورد کند هلاک میکند، خود را بر حذر دارند؛ آن بادی که از طرف خدا مأموریت دارد بر قوم عاد بوزد نه بر غیر آنها.

چگونه میتوانند مبارزه کنند؟ با اتکاء به قدرت و دانش خود چه قسم میتوانند خود را در مصونیت و حفظ درآورند؟

قارون از قوم حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه الصلوة والسلام بود. و آنقدر حضرت پروردگار سبحانه به او از اموال و ذخائر عنایت کرده بود که کلیدهای گنجهای او را نمی‌توانستند جماعت‌های قوی هیکل حمل کنند.

ولی این مرد بر قوم خود ستم میکرد، و هرچه از افراد قوم او به او نصیحت کردند که از باد غرور و خودپسندی دست بردار و با مردم نیکی کن و در حق آنان احسان روا دار و در روی زمین در صدد فساد نباش و به ضعفاء و فقراء و یتیمان و نیازمندان طریق ملاطفت و انفاق پیش دار، در پاسخ می‌گفت: من این اموال را از روی دانش و به نیروی علم و قدرت خود تهیه کرده‌ام؛ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي.^۱

دیگر نمی‌دانست که خداوند بدین علم و قدرت اعتنائی

۱- صدر آیه ۷۸، از سوره ۲۸: القصص

نمی‌کند و مستکبران را دستخوش بوار و هلاک میسازد .

أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ ۚ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ
مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ۱ .

«آیا او نمی‌دانست که خداوند از امت‌های قبل از او چه بسیار افرادی را که از نقطه نظر قدرت و أعوان و اموال بیشتر بوده و مجرم شدند و در مقابل امر خدا خودپسندی و بلندمنشی کردند ، همه را دستخوش هلاک ساخت ؟ و گناهکاران و مجرمان از گناه خود سؤال نخواهند شد تا آنکه مهلت عذر تراشی و یا اظهار تذلل پیدا نمایند.»
تا به سرحدی از تکبر و ناز و نعمت و قدرت رسید که مورد غبطه و حسد قوم خود واقع شده ، و مردم عامی از جاه و جلال او در شگفت و بر مقام و عظمت او رشک میبردند . که ناگهان عذاب خدا او را گرفت و خود با تمام سرمایه و زندگی و خانه و قصر در میان زمین شکافته شده فرو رفت ؛ و نه علمی و نه قدرتی و نه یار و اعوانی نتوانستند او را یاری نموده و از کام زمین بیرون کشند .

فَخَسَفْنَا بِهِ ۚ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ۲ .

و هلاکت و بدبختی بطوری گریبانش را گرفت که افرادی که دیروز بر او حسد میبردند ، امروز گفتند : الحمد لله که ما بجای قارون نبودیم .

۱- قسمتی از آیه ۷۸ ، از سوره ۲۸ : القصص

۲- آیه ۸۱ ، از سوره ۲۸ : القصص

فرعون به دنبال حضرت موسی و یاران او حرکت کرد و او را تعقیب نمود و گفت: آب نیل که بر او و امتش شکافته شده او و یارانش عبور کردند، بر من و لشکریانم نیز شکافته شده و من هم از رود نیل میگذرم و موسی و قومش را هلاک میکنم.

نمی دانست که آب مأموریت داشت بر حضرت موسی و پیروان او باز شود، نه بر فرعون و لشکریانش؛ بلکه مأموریت آب درباره او بسته شدن و بهم آمدن است.

آب او را و لشکریان او را در کام خود گرفت و همه را دستخوش غرق ساخت.

باری، فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ . هنگامی که عذاب و بأس و شدت از جانب خدا میرسید و راه فرار بر آنها بسته میشد، راه فقط یک طرفه میشد، بکنم یا نکنم نبود، طاعت یا معصیت نبود، کفر یا ایمان نبود؛ بلکه فقط خود را مضطرب میدیدند در قبول، می گفتند: ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ؛ ما به خدای لاشریک له ایمان آوردیم. وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ؛ و به آنچه را که از نیروی خود و علم و قدرت خود در مقابل خدا مؤثر میدیدیم به همه آنها پشت پا زدیم، به همه آنها کافر شدیم.

این ایمان سودی ندارد.

فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا . هنگامیکه عذاب رسید و کار یکسره شد، ایمان فائده ای برای آنها نخواهد داشت؛ زیرا که غیر از ایمان مفری ندارد، کار دیگر از او ساخته نیست.

وقتی تمام راهها بسوی انسان بسته شد و انسان خود را بیچاره و مضطرب دید، آن ایمان اضطراری انسان را به بهشت نمی‌برد، انسان را خداشناس نمی‌کند، نیروهای وجودی انسان را معتدل نمی‌سازد و او را در مدینه فاضله وارد نمی‌کند؛ در اینحال عذاب خدا که جزای عمل اوست در میرسد و او را دستخوش بوار و نیستی می‌سازد.

سُنَّتِ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ ۚ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ .

«این آئین و سنت خداست درباره تمام امت‌هایی که روی زمین آمده‌اند و رفته‌اند، و در این هنگام زیان و خسران اختصاص به کافران و منکران دارد.»

در ساعات آخر زندگی انسان که دیگر اختیار از او سلب می‌شود و اراده‌ای از خود ندارد و پرده برداشته می‌شود، ایمان از روی درماندگی و بیچارگی بدر نمی‌خورد.

در آنوقتی که پرده پس رفته و انسان نتیجه اعمال خود را ملاحظه می‌کند، آن وقت، وقت فعلیت است و به پایان رسیدن دوران استعداد و قابلیت؛ آن، لحظه ابتدای ظهور و بروز است و انتهای دوران خفاء و کتمان.

در آن لحظه بر انسان اعمالش مجسم می‌گردد؛ می‌بیند که چه جنایتهائی انجام داده، چه جرائمی از او سرزده، چه قباحتی از او به ظهور رسیده، چه مخالفت‌ها و ستیزگی‌هایی با پیغمبر کرده، چه ستم‌ها و ناعدالتی‌هایی کرده؛ و الآن نتیجه آنها غوطه خوردن در

تاریکی‌ها و فرورفتن در سیاه‌چالها و پیمودن کوره راهها و عقبات و گردنه‌های وخیم و وحشت‌زاست. ملائکه غضب نیز حاضر و آماده‌اند که او را به سخت‌ترین وجهی قبض روح کنند، و به بدترین موضعی با خود ببرند غریب و تنها با دست کوتاه.

در این لحظه انسان مجرم مختاری که هرچه در دنیا به او می‌گفتند سودی نداشت، خود را در مشت قدرت پروردگار می‌بیند و در قبضه قهر و ظهور مقام جلال می‌یابد؛ می‌گوید: ایمان آوردم، به خدای ایمان آوردم و شهادت میدهم که هیچ‌آن‌باز و شریکی ندارد؛
و بِمِدَّةِ الْمَلِكِ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

ملائکه گماشته و مراقب باگرز آتشین بر سرش می‌کوبند و می‌گویند: جنایت آنجا، ایمان اینجا؟ خیانت آنجا، ایمان اینجا؟ کفر و شرک و زندقه آنجا، ایمان اینجا؟!

آنوقتی که آلت داشتی، افزار و اثاثیه داشتی، بدن داشتی، علم و قدرت داشتی، سلامت مزاج داشتی، امنیت و فراغت داشتی، ایمان نیوردی؛ حالا که آلت از کار افتاده، بدن مانند چوب خشک شده، نسیان و خمود بجای دانش نشسته، توان به ناتوانی مبدل گشته، امراض گوناگون از هر سو سراپایت را گرفته و خود را در مقابل قهر می‌بینی ایمان می‌آوری؟ این ایمان فائده ندارد، گره‌ای نمی‌گشاید، مختصر اثری در رفع عذاب و رهائی از عواقب وخیم سوء کردار ندارد.

تاز دستت می‌رسد کاری بکن پیش از آن‌کز تو نیاید هیچ کار

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا
إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا ۱.

در وقتی که فرعون و لشکریانش بدنبال حضرت موسی و پیروانش حرکت میکردند که آنها را دریابند و همه را از دم تیغ کین بگذرانند، حضرت موسی به کنار رود نیل رسید، راه فرار هم ندارد؛ زیرا از اطراف لشکریان او را احاطه میکنند، فقط به جلوراه دارد آنها را رودخانه است.

آب به امر خدا کنار رفت حضرت موسی و پیروان، خود را به آب زدند، آب شکافته شد، نیمی از آب این طرف و نیمی آن طرف بالا آمد و گلهای کف رودخانه خشک شد.

حضرت موسی و تمام پیروان او وارد رود نیل شدند که فرعون و لشکریانش در رسیدند، دیدند که موسی و یارانش در میان رودخانه و در حال عبورند؛ گفتند: عجیب نیست ما هم میرویم و آنها را درمی‌یابیم.

همینکه وارد رودخانه شدند آب بسته شد.

حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَامَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي
ءَامَنْتُ بِهِ ءَبْنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۲.

آنوقت مسلمان شد، وقتی که در چنگال غرقاب غوطه

۱- آیه ۱۵۸، از سوره ۶: الأنعام

۲- قسمتی از آیه ۹۰، از سوره ۱۰: یونس

میخورد گفت: ایمان آوردم که خدائی نیست جز همان کسیکه بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند و من از مسلمانانم.

جبرائیل مقداری از لجن ته دریا برداشت و بر دهان او زد و

گفت:

ءَالَّنَّ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ .^۱

«حالا ایمان می‌آوری، در حالیکه گناهان را قبلاً بجا آوردی و

در روی زمین از زمرهٔ مفسدان بودی؟»

فَأَلْيَوْمَ نُنَجِّجُكَ بَدَنَكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ
النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَفُلُونَ .^۲

امروز ما نفس تو را می‌رباییم و با خود می‌بریم؛ می‌بریم به آنجا که محلّ و مقرّ فعلیت و نتیجهٔ اعمال پیش فرستادهٔ توست، و بین بر سر تو چه خواهد آمد؟ ولیکن بدنت را از آب بیرون می‌اندازیم و در کنار ساحل قرار میدهیم تا مردم بیایند و ببینند که بدن متعفن و گندیدهٔ تو چگونه به ذلت و پستی دچار شده است، و نگویند که از میان دریا فرعون جزء رجال الغیب شده و یا به آسمان رفته است.

خداوند دربارهٔ کیفیت قبض روح مردم ستمگر در قرآن مجید

میفرماید:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمْ أَمْلَأْنَا كُفْرَهُمْ ظَالِمًا أَنفُسَهُمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ
قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً

۱ و ۲- آیه ۹۱ و ۹۲، از سوره ۱۰: یونس

فَتَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا^۱.

آن کسانی که به خود ستم روا داشتند ، چون ملائکه قبض روح بخواهند جان آنها را بگیرند به آنها میگویند : شما کجا بوده‌اید در چه حال بوده‌اید ؟ آنان در پاسخ گویند : ما مردم ضعیف شمرده شده در روی زمین بودیم که مورد قهر و غلبه طاعیان زمان بوده و از خود اختیار و اراده‌ای نداشتیم تا دنبال معارف الهیه و علوم حقه برویم و به دانش‌های حقیقی دست یابیم ، تا بدینوسیله دست از ستم به نفس خود یا تجاوز به دیگران برداریم .

ملائکه قبض روح در پاسخ میگویند : آیا مگر زمین خدا آنقدر گشایش و وسعت نداشت که شما از محل خود - که در تحت سیطره و ستم ستمگران بودید - هجرت نموده و در اماکن و منازل مطلوب که از دستبرد آنها خالی باشد سکونت گزیده و به معارف الهیه و عبادت و سیر مدارج و معارج روحی خود اشتغال ورزید ؟ چرا از شهر و دیار بیرون نرفته و به محلی که بتوانید در آن دین خود را حفظ کنید مهاجرت نکردید ؟

چون در پاسخ جوابی ندارند و در مقابل منطق فرشتگان محکوم شده‌اند ، بنابراین منزل و مأوی آنان دوزخ بوده و بد منزل و بازگشتی است جهنم .

بلی ، آن دسته از مستضعفینی که راهی برای فرار ندارند و حيله‌ای برای استخلاص خود نمی‌یابند ، خواه مرد باشند یا زن

۱- آیه ۹۷ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

باشند یا کودک؛ عذر آنها مقبول است و امید است مورد عفو و غفران خدای خود واقع گردند؛ و البته خداوند پوشاننده و آمرزنده است.

إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ
لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا * فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ
يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا ۱.

مگر مردمان مستضعفی که واقعاً قوه ادراک ندارند، نمی دانند کجا بروند یا نمی توانند بروند و از تحت سیطره پدر و مادر سرپیچی کنند؛ از تحت تعلیم استاد و سیر محیط و قوای حاکمه قدرت تخلّف ندارند. یا زنانی و اطفالی هستند در تحت تسلط شوهرها و مربیان، هرچه آنها بخواهند به آنها می آموزند، و اینان آنقدر عقل و درایت ندارند که صحیح را از ناصحیح تشخیص دهند و از زیر بار تقلید غلط شانه خالی کنند؛ چون احتمال نادرستی روش خود را نمی دهند تا در صدد رفع آن برآمده و بدنبال راه درست بگردند.

این افراد در منطق قرآن مستضعفند و امید است مورد عفو و آمرزش خدا واقع شده و از گناهان آنها - چنانچه بر خلاف عقل نباشد و از قبیل ظلم و ستم و جنایات و خیانت‌هایی که به غیر کرده‌اند نباشد - صرف نظر شود. و البته خداوند بسیار عفو کننده و آمرزنده می باشد. اینها کسانی هستند که خود قدرت تفحص در دین حق را ندارند. و از مطالعه کتب حقه چیزی دستگیرشان نمی شود، و با علمای ربّانی و صافی ضمیر، و پارسایان واقعی و از هوای نفس

۱- آیه ۹۸ و ۹۹، از سوره ۴: النّساء

گذشتگان حقیقی برخوردار نکرده‌اند تا طرز سلوک و معاشرت و روح عالی آنان به اینها تکانی داده، و بدین‌طریق در صراط مستقیم قدم گذارند و به مقصود اصلی فائز گردند.

اما آن کسانی که پیدا کردن راه راست و مستوی، و برخورد به عالم ربّانی و مربّی الهی، و مطالعه و تدبّر در قرآن کریم و سنّت نبویّه و روش و منهاج ائمّه طاهریّن، و خروج از یوغ طاعت و بندگی طواغیتِ زمان و جائران دوران، و گسیختن عنان تقلید کورکورانه، و پیوستن به مقام دانش واقعی یا تبعیت و تقلید از عالم و معلّم الهی؛ در خور استعداد و قابلیت آنها بوده، ولیکن غرور و غفلت و میل شهوت و مادیّت آنها را از عالم معنی دور کرده و بدین واسطه راه ضلال پیموده‌اند؛ آنها از مستضعفین نیستند، آنها از ستمکارانند، آنها اهل جهنّم و مورد مؤاخذه بوده؛ و به کیفر عقائد باطله و صفات رذیله و کردار ظالمانه و ناپسندیده خود خواهند رسید.

و فرشتگان قبض روح عذر آنانرا که خود را میخواهند در صفّ مستضعفین جا زنند نمی‌پذیرند و آنانرا به جهنّم میبرند.

و بدنبال این آیات میفرماید:

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ
سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ ۖ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ۖ ثُمَّ يُدْرِكْهُ
الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۱

«کسیکه برای خدا و در راه خدا از منزل و آشیانه خود بیرون

۱- آیه ۱۰۰، از سوره ۴: النّساء

آید و طریق مهاجرت پیش گیرد، در روی زمین برای زندگانی امن و امان و بدون ترس و وحشت، که بتواند به منظور خود کامیاب گردد، و علی رغم مقاصد حاکمان و جائران زمانش زیست کند؛ جاهای بسیار وسیع خواهد یافت.

و کسیکه برای مهاجرت از خانه خود خارج شده و در نیت دارد که خود را به خدا و رسول خدا برساند ولی مقصودش لباس تحقق در بر نکرده و در بین راه مرگ او را در گرفت، اجر و مزد او بر عهده خداست و البته خداوند غفور و رحیم است.»

کسی نباید بگوید محل زندگی من، زادگاه من است و نمی توانم از آنجا هجرت کنم، چون قوم و عشیره و یاران و کسب و کار و منزل و باغ و تجارت و زراعت و زن و فرزند و سائر شوون من در آنجاست، و در آنجا، که محل فحشاء و منکرات و تبلیغات سوء بوده و احکام ظالمانه و جائرانه جاری و ساری است، اقامت من در حکم ضرورت است؛ و بنابراین از عهده من خارج و مسؤول تخلف از احکام الهی نیستیم.

این منطق غلط است. انسان متعهد و مسؤول، انسان هشیار و بیدار که سعادت خود را در کمال روحی و ارتقاء به اعلی درجه مقام انسانیت می بیند، باید با اراده متین و عزم راستین خود مشکلات بدوی را طی نموده و خود را در محل مناسب - که امکان سیر روحی و اقتناء کمال معنوی و حفظ و حراست خود و بستگان و فرزندان او از فساد و خرابی را دارد - وارد کند، و از موانع و صوارف بیم و هراس در

خود راه ندهد .

و اگر چنین عزمی در او پدید آید ، خداوند جاهای بسیار مناسب را به او نشان می‌دهد و از تحیر او را بیرون می‌آورد . و اگر هم فرضاً به مقصود نرسد برای او همینقدر کافی است که از منزل خود برای خدا برون شده ، از نفس خود خارج گردیده و در مسیر و حرکت و در تکاپو و جستجو است ، در راه تعلّم و فراگیری است ، در بوتّه شوق و محبت وصول است ؛ این مطالب را فرشتگان قبض روح به افراد ستمگر می‌گویند و سپس آنها را می‌میرانند ، با چه کیفیتی ؟

در روایت است در «عیون أخبار الرضا» از حضرت امام عسکری علیه السلام و آن حضرت از پدران خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که قبض روح برای کفار: **كَلَسَعَ الْأَفَاعِي وَ لَدَغَ الْعَقَابِ أَوْ أَشَدَّ . قِيلَ : فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ : إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَسْرِ بِالْمَنَاشِيرِ ، وَ قَرُضٍ بِالْمَقَارِيضِ ، وَ رَضَخٍ بِالْأَخْجَارِ ، وَ تَدْوِيرٍ قُطْبِ الْأَرْضِ حَيْثُ عَلَى الْأَحْدَاقِ .**

قَالَ : كَذَلِكَ هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَ الْفَاجِرِينَ ، أَلَّا تَرَوْنَ مِنْهُمْ مَنْ يُعَايِنُ^۱ تِلْكَ الشَّدَائِدَ ؛ فَذَلِكُمْ الَّذِي هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا لَا مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الدُّنْيَا - الحديث^۲ .

۱- در نسخه «بحار الأنوار» کمپانی ، ج ۳ ، ص ۱۳۳ یعنی ضبط نموده است .
 ۲- «بحار» طبع حروفی ، ج ۶ ، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ ؛ و «عیون» طبع سنگی ، ص ۱۷۸ و ۱۷۹ ؛ صدوق روایت میکند از محمد بن القاسم المفسر المعروف بأبي الحسن الجرجاني قال : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ

«مانند گزیدن افعی‌ها، و نیش زدن عقرب‌هاست یا از آن شدیدتر. به حضرت صادق علیه السلام عرض شد: بعضی از گروه مردمان میگویند: برای کفّار جان دادن سخت‌تر است از بریدن با رژه‌ها، و قیچی کردن با قیچی‌ها، و خورد کردن با قطعه سنگها، و گرداندن میله آسپاها بر کاسه چشمها.

حضرت فرمودند: بلکه همینطور است ولی نه برای همه کافران؛ بلکه برای بعضی از آنها و بعضی از فاجرها. آیا نمی‌بینید که بعضی از کافران و فاجران چه شدائیدی را در سكرات مرگ می‌بینند؛ آن عذابهایی را که فرشتگان مرگ به آنها می‌کنند از این شدائد سكرات سخت‌تر است، نه از عذابهای آخرت که به آنها خواهد رسید بلکه شدائد سكرات جزء عذابهای دنیوی محسوب می‌گردد و برای بعضی از آنها از این عذابها دشوارتر است.»

باری، این قسم عذابها در سكرات مرگ اختصاص به ستمگران و حاکمان جائر و کفّار بی‌رحم و بی‌انصاف دارد.

اما افراد مؤمن که دل به خدا داده و تسلیم امر او هستند و عالم وجدان و آخرت را برای خود آباد کرده‌اند و از دائرة انصاف قدمی بیرون نگذارده‌اند و به حقوق غیر تعدی و تجاوز ننموده‌اند و برای إعلاء کلمه مقدّسه حقّ و توحید به اندازه قدرت خود کوشیده‌اند و از

«عَلَىٰ عَنِ أَبِيهِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مَوْسَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِفْ لَنَا الْمَوْتَ. قَالَ: لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَسْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطَيْبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ، وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِي - الْحَدِيثُ.

زمرهٔ محبّان خدا شده و در صفّ پاکان و مخلصان قرار گرفته‌اند ، قبض روح آنان به قدری آسان است که از آسان هم آسانتر است .

در کتاب «أمالی» شیخ طوسی روایت میکند از شیخ مفید از عمرو بن محمد الصیرفی از محمد بن همام از فزاری از سعید بن عمر از حسن بن ضوء از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که :

قَالَ : قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : مَا مِنْ شَيْءٍ أَتَرَدَّدُ عَنْهُ تَرَدُّدِي عَنْ قَبْضِ رُوحِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُهُ الْمَوْتُ وَ أَنَا أَكْرَهُهُ مَسَاءً تَهُ ؛ فَإِذَا حَضَرَهُ أَجَلُهُ الَّذِي لَا يُؤَخَّرُ فِيهِ ، بَعَثْتُ إِلَيْهِ بَرِيحَانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ تُسَمَّى إِحْدَاهُمَا الْمُسْخِيَةَ وَ الْأُخْرَى الْمُنْسِيَةَ ؛ فَأَمَّا الْمُسْخِيَةُ فَتَسْخِيهِ عَنْ مَالِهِ وَ أَمَّا الْمُنْسِيَةُ فَتُنْسِيهِ أَمْرَ الدُّنْيَا .^۱

«فرمودند : حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام فرمودند که : خداوند عزّوجلّ میفرماید : من در هیچ امری تردّد و درنگ نکردم مانند درنگ کردن و تردّدی که در قبض روح مؤمن کردم ؛ چون آن مؤمن از مرگ کراهت داشت و من هم کراهت داشتم به او ناراحتی برسانم .

پس زمانی که اجل محتوم آن مؤمن رسید ، من دو شاخه گل معطرّ از بهشت برای او فرستادم ، یکی از آنها مُسْخِيهِ نام داشت و

۱- «بحار الأنوار» طبع آخوندی ، ج ۶ ، ص ۱۵۲ ؛ ولی در خود «أمالی» طوسی ، طبع نجف (۱۳۸۴ هجری) جلد دوم ، ص ۲۹ روایت بدین لفظ است :
 مَا مِنْ شَيْءٍ أَتَرَدَّدُ فِيهِ مِثْلَ تَرَدُّدِي عِنْدَ قَبْضِ رُوحِ الْمُؤْمِنِ - الْحَدِيثُ .

دیگری مُنْسِیَه .

أَمَّا مُنْسِیَه ، پس او را نسبت به مالش بی‌اعتنا نموده از همه آن‌ها می‌گذرد ؛ و أَمَّا مُنْسِیَه ، پس او را از تمام امور و شؤون دنیا به فراموشی و نسیان می‌اندازد.»

متن این روایت را در کتاب «کافی» و کتاب «معانی الأخبار» با إسناد متصل خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا أَقْسَمَ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا يُمِيتَهُ، مَا أَمَاتَهُ أَبَدًا؛ وَلَكِنْ إِذَا حَضَرَ أَجَلُهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِيحِينَ إِلَيْهِ - الحديث^۱.

باری ، در این روایت مراد از تردید و درنگ ، تردید خداست در مراتب اَسْمَاءِ جَزَائِيَه ، و اَلَا تَرَدِيدُ در ذات مَقْدَسِ او جَلَّ و عَزَّ معقول نیست ؛ و تردید در اسماء جزئیّه درنگ نمودن در مقام عمل کردن و به فعلیت درآوردنست .

خلاصه این مؤمن میخواهد از دنیا برود ولی میل ندارد ، خدا هم میل ندارد بدون اختیار و رضایت او ، او را قبض روح کند .

خدا میفرماید : من دو شاخه ریحان از بهشت میفرستم به دست ملك الموت ، اسم یکی از آن دو مُنْسِیَه است از ماده «سَخَاء» و بنابراین مسخیه یعنی به سخاوت درآورنده ؛ و چون مؤمن

۱- «فروع کافی» کتابُ الْجَنَائِز ، طبع حیدری ، ج ۳ ، ص ۱۲۷ ؛ و «معانی الأخبار» طبع حیدری ، ص ۱۴۲

او را در دست میگیرد بوی عطر او چنان مشام جان او را معطر و مست میکند که از تمام اموال خود میگذرد و دیگر ابداً علاقه‌ای در وجود او نسبت به مال نخواهد بود .

و دیگری مُنْسِیَه یعنی به فراموش درآورنده ، چون از ماده «نسیان» است ؛ و چون او را به دست مؤمن میدهد بوی عطر او نیز او را از هرچه غیر خداست از امور دنیوی مانند زن و فرزند و عشیره و اعوان و یاران و حشمت و اعتبار و غیر ذلک به فراموشی می‌اندازد . آری ، این دو شاخهٔ ریحان بوی خدا میدهند . و کسی که از عطر حَرَم خدا به مشام او برسد چنان مست و مدهوش میگردد که در مقابل جمال حضرت اُحدیّت او ، چیزی در کانون وجودش قابل ارزش نیست و همه را فدای قدم محبوب میکند .

اگرز کوی تو بوئی بمن رساند باد

به مژده جان گرامی بیاد خواهم داد

و در روایت وارده از «کافی» و «معانی الأخبار» به جای «رِیْحَانَتَیْنِ» «رِیْحَیْنِ» آورده است ؛ یعنی از جانب بهشت دو نسیم می‌وزد ، اما چه نسیمی؟! جان پرور ، روح افزا ، پر نشاط که با وجود آن نسیم و ورزش آن بر مشام جان هرچه هست از دست میرود .

همای اوج سعادت به دام ما افتد

اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

حباب وار براندازم از نشاط کلاه

اگرز روی تو عکسی به جام ما افتد

شبی که ماه مراد از افق شود طالع
بود که پرتو نوری به بام ما افتد
ز خاک کوی تو هر دم که دم زند حافظ
نسیم گلشن جان در مشام ما افتد^۱
بالجمله، این روایت شریفه را در کتاب «محاسن» برقی با دو
سند دیگر با مختصر اختلافی که در متن دارد روایت میکند:
أول: از ابن فضال از ابن فضیل از أبو حمزه ثمالی قال: سَمِعْتُ
أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: مَا تَرَدَّدْتُ
عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنِ الْمُؤْمِنِ فَإِنِّي أُحِبُّ لِقَاءَهُ وَيَكْرَهُ
الْمَوْتَ فَارْزُوقِهِ عَنَّهُ. وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ،
لَا كَتَفَيْتُ بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِي، وَ لَجَعَلْتُ لَهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أَنْسًا لَا
يَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى أَحَدٍ.^۲

«أبو حمزه میگوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که
میفرمود: خداوند تبارک و تعالی میفرماید: من تردد و درنگ در
کاری که من بجا آورنده آن بودم نکردم مانند تردد و درنگی که درباره
مؤمن نمودم؛ چون من زیارت و دیدار او را دوست دارم و او مرگ را
دوست ندارد؛ بنابراین من همیشه مرگ را از او می‌گردانم و دور
میکنم.

۱- «دیوان حافظ» طبع پڑمان (سنه ۱۳۱۸)، ص ۸۳

۲- «محاسن» برقی، کتاب الصفوة و التور و الرحمة من المحاسن، باب

الانفراد، از چاپ رنگین، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۶۰، حدیث ۹۹

و اگر در تمام روی زمین مخلوقی نباشد مگر یک نفر مؤمن، من به او اکتفا میکنم و او را برای خود انتخاب می‌نمایم بدون توجه به احدی از مخلوقات خود، و من از جوهره ایمانی که به من دارد یک ماده انسی برای او قرار میدهم که با وجود آن دیگر احتیاج به انس گرفتن با احدی از مخلوقات من نداشته باشد.»

دوم: از ابن فضال از ابوجمیل از محمد بن علی حلبی قال: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِنِّي مُسْتَدِلُّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ كَثَرْتُ دِدِي فِي مَوْتِ الْمُؤْمِنِ، إِنِّي لِأَحِبُّ لِقَاءَهُ وَ يَكْرَهُ الْمَوْتَ فَأَصْرَفُهُ عَنْهُ. وَإِنَّهُ لِيَدْعُونِي فِي الْأَمْرِ فَأَسْتَجِيبُ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ، وَ أَجْعَلُ لَهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أَنْسًا لَا يَسْتَوْحِشُ فِيهِ إِلَى أَحَدٍ^۱.

و این روایت در مفاد مانند روایت سابق است مگر آنکه در اولش میفرماید: خداوند میفرماید: کسی که بنده مؤمن مرا پست و خوار گرداند اعلان جنگ با من نموده است؛ و در جمله ماقبل آخر دارد: بنده مؤمن دعا میکند و از من چیزی میخواهد ولی من چیزی بهتر از آنچه که میخواهد به او میدهم.

باری، این روایت هم از نقطه نظر سند و هم از نقطه نظر متن بسیار مهم است.

اولاً از جهت سند در کتابهایی مانند «محاسن» و «کافی» و «معانی الأخبار» و «أمالی» شیخ طوسی، از شیخ مفید با سندهای

۱- همان مصدر، ص ۱۶۰، حدیث ۱۰۰

مختلف از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و از حضرت زین العابدین و امام جعفر صادق علیهما السَّلَام روایت شده است .
ثانیاً از جهت متن ، و آن قَوّت دلالت اوست بر مقام و منزلت مؤمن ، آنهم با چه لحن عالی و عبارات لطیفه که حاکی از معانی دقیقه و أسرار مخفیّه است .

عبارت: **لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِّنِّي** دلالت دارد بر آنکه اهانت به مؤمن اهانت به خداست ، آنهم اهانتی که قابل آمرزش نیست و بزرگترین گناه محسوب میگردد ؛ چون اعلان جنگ با خداست .

عبارت: **وَإِنَّهُ لَيَدْعُوَنِي فِي الْأَمْرِ** دلالت دارد بر آنکه هیچگاه دعای مؤمن ردّ نمی شود ، و آنقدر مؤمن در نزد خداوند تبارک و تعالی ارزش دارد که در هر حال و هر شرط ، به هر کیفیت و به هر مقدار اگر چیزی از خدا بخواهد ، حضرت معبود ، آن را یا بهتر از آن را به او عنایت میفرماید .

عبارت: **مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ** از عبارات بدیعه و تعبیرات طریفه ایست که از خداوند عزّ و جلّ غیر از این مورد دیده و شنیده نشده است ، و تا چه سرحدّ مقام لطف و رحمت خدا را نسبت به مؤمن نشان میدهد ، و رفت و آمد و سرکشی کردن خدا را به حال مؤمن عیناً مانند عاشقی که دائماً از حال معشوق خود تفقّد می نماید و راضی نیست مختصر ضرری به او برسد ، و در عین حال راضی نیست اندک مقداری ناراحت شود ، و بین این دو مرحله خود را در تنگنا می بیند و راه چاره میجوید ، نشان میدهد .

مؤمن که پیوسته در راه لقای خداوند عزوجل وارد در معرکه مناجات و راز و نیاز شده و قدم به دایره محبت نهاده و به آثار و لوازم محبت شدید و سرگردانی و بی خبری از هر چیز جز زیارت و دیدار محبوب، تن در داده و بالأخره به تمام این آثار راضی شده و با حضرت پروردگار رابطه خاص در مرحله خلوت و صفا پیدا کرده است، آنقدر در نزد خداوند محبوب و گرامی شده است که در این هنگام خدا عاشق او شده، و با او به دقیق ترین اسرار و رموز محبت رفتار میکند.

چقدر این عبارت مشابهت دارد با حدیث قدسی دیگر که میفرماید: **أَنَا جَدِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي ، أَنَا ذَاكِرٌ مَنْ ذَكَرَنِي ، أَنَا غَافِرٌ مَنْ اسْتَغْفَرَنِي ، أَنَا مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَنِي .** «من همنشین کسی هستم که با من مجالست کند، من یاد کننده کسی هستم که مرا یاد کند، من آمرزنده کسی هستم که از من آمرزش طلبد، من اطاعت کننده کسی هستم که از من اطاعت کند.»^۱

۱- «أسرار الصلوة» حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، طبع سنگی، ص ۱۰؛ و طبع سربی، ص ۱۹
ولیکن ظاهراً آن مرحوم این حدیث را از لسان ملک داعی حدیث میکند، و آن حدیث را که خود آن مرحوم در کتاب «أعمال السنّة» ص ۳۶ در موضوع مراقبات شهر رجب ذکر کرده و اصلش در «إقبال» سید ابن طاووس است، و آن مرحوم نیز در أعمال شهر رجب آورده است و در طبع سنگی ص ۲۸ مذکور است؛ لفظ **أَنَا ذَاكِرٌ مَنْ ذَكَرَنِي** را ذکر نکرده است. و اصل حدیث مطابق روایت «إقبال» چنین است:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را انیس و مونس شد
طرب سرای محبت کنون شود معمور
که طاق ابروی یار منش مهندس شد
نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد
به صدر مَصْطَبه‌ام می‌نشانند اکنون دوست

گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد^۱

و عبارت: رِيحَانَتَيْنِ يَا رِيحَيْنِ (مُسَخِيهِهِ وَ مُنْسِيهِهِ) دلالت دارد بر آنکه از جانب حضرت ربّ و دود، دو نسیم از جذبات جمال و جلال بر او می‌وزد و او را یکسره وارد در جزائر خالداً رحمت و انس میکند. مسخیه همان جذبه جمال است که با طلوع آن دیگر چیزی برای مؤمن نقش ندارد؛ تمام اموال و سرمایه هستی او که به او تکیه زده با پیدایش آن جذبه همه از دست می‌رود، و منسیه همان جذبه جلال است که با ظهور آن دیگر قدر و قیمتی برای دنیا و آثار آن از دل‌بستگی و علاقه به شؤون زندگی نمی‌ماند.

﴿ مِنْ كُتُبِ الْعِبَادَاتِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَصَبَ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَلَكًا يُقَالُ لَهُ الدَّاعِي، فَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ يُنَادِي ذَلِكَ الْمَلَكُ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْهُ إِلَى الصَّبَاحِ: طُوبَى لِلذَّاكِرِينَ طُوبَى لِطَائِعِينَ. وَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا جَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي وَ مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَنِي وَ غَافِرٌ مَنْ اسْتَغْفَرَ مِنِّي - الحديث .

۱- «دیوان حافظ» طبع پژمان، ص ۱۶۲

تَبْرَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^۱.

و مرحوم ملا صدرا در کتاب «أسفار» تصریح فرموده است که مراد از اِکرام در این آیه شریفه مقام جمال است که عدل جلال قرار گرفته و حاوی اعطاء و رحمت است.^۲

«از تفسیر فُرات بن ابراهیم از ابوالقاسم العلوی با سلسله سند متصل خود روایت شده است از ابوبصیر که او میگوید :

به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم : فدایت شوم آیا هنگام جان دادن ، مؤمن از قبض روح خود ناراحت است ؟
حضرت فرمود : سوگند به خدا که چنین نیست .

عرض کردم : چگونه تصوّر میشود که چنین نباشد .

حضرت فرمود : چون زمان قبض روح مؤمن میرسد ، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و اهل بیت رسول خدا : حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین و جمیع ائمه علیهم السّلام در نزد او حاضر میشوند . ولیکن شما اسم فاطمه را نبرید و نقل ننموده مخفی بدارید . (شاید به علّت آن باشد که مردم عامی کیفیت حضور را نمی فهمند و انکار کنند که چگونه ممکنست زن با آنکه نامحرم است حاضر شود.)

۱- آیه ۷۸، از سوره ۵۵ : الرَّحْمَن

۲- «أسفار» طبع سنگی ، ج ۳ ، ص ۲۴ و ۲۵ ؛ و عبارت او چنین است :
الصَّفَّةُ إِذَا إِجْبَائِيَّةٌ ثُبُوتِيَّةٌ وَإِنَّمَا سَلْبِيَّةٌ تَقْدِيسِيَّةٌ ؛ وَ قَدْ عَبَّرَ الْكِتَابُ عَنْ هَاتَيْنِ بِقَوْلِهِ :
تَبْرَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ - الخ .

و دیگر آنکه حاضر میشوند جبرائیل و میکائیل و اِسرافیل و عزرائیل علیهم السّلام .

در اینحال امیرالمؤمنین علیّ بن اَبی طالب علیه السّلام عرض میکند: ای رسول خدا! این مؤمن از آن کسانی بوده است که محبّت و ولایت ما را داشته است؛ بنابراین من هم او را دوست دارم .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم میفرماید: ای جبرائیل! این مؤمن از کسانی است که علیّ و ذریّه او را دوست دارد؛ بنابراین من هم او را دوست دارم .

جبرائیل عین همین عبارت را به میکائیل و اِسرافیل میگوید؛ یعنی این شخص علیّ و ذریّه او را دوست دارد من هم او را دوست دارم .

و سپس همگی با هم به ملك الموت می‌گویند: این از کسانی است که دوست دار محمد و آل او را و دارای ولایت علیّ و ذریّه اوست؛ بنابراین با او طریقِ رفق و مدارا پیش دار .

ملك الموت در پاسخ می‌گوید: سوگند به آن خدائی که شمارا برگزید و در مقام و منزلت عالی گرامی داشت و محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم را از میان جمیع خلائق به نبوّت انتخاب فرموده و به رسالت اختصاص داد، من نسبت به او مهربانترم از یک پدر مهربان، و شفقت من درباره او افزونتر است از شفقت یک برادر شفیق .

در اینحال ملك الموت در مقابل آن شخص محتضر قرار می‌گیرد و به او می‌گوید: آیا از عهده بیرون آمدی و گردن خود از بار

عهدۀ خارج کردی و کلید فکّ و آزادی را گرفتی؟ و آیا تو از عهدۀ امانت بیرون آمدی و آنچه به گروگان در برابر این امانی سپرده بودی باز گرفتی؟

مؤمن در پاسخ می‌گوید: بلی.

ملك الموت می‌گوید: به چه وسیله خود را از عهدۀ خارج کردی و رهان را فك نموده و گروهی خود را پس گرفتی؟
مؤمن می‌گوید: به محبّت محمد و آل محمد و به ولایت علیّ بن ابی طالب و ذریۀ او.

ملك الموت می‌گوید: خداوند در مقابل این محبّت و ولایت دو چیز به تو عنایت فرمود: اوّل آنکه از هر چه می‌ترسیدی و در بیم و هراس بودی، خدا تورا در امان قرار داده؛ و دوّم آنکه به هر چه میل و آرزو و امید داشتی، خدا به تو عنایت فرمود؛ حال چشمان خود را باز کن و ببین در مقابل تو چیست.

مؤمن دیدگان باطن و ملکوتی خود را می‌گشاید. و به یک یک از حاضرین؛ رسول خدا و ائمه طاهرين و فرشتگان مقرّب الهی نگاه می‌کند و با دقّت به یکی پس از دیگری نظر می‌اندازد. و برای او دری به سوی بهشت باز می‌شود و نظر به سوی آن می‌کند.

ملك الموت به او می‌گوید: اینجا جایی است که خدا برای تو معین فرموده، و این افراد حاضرین از رسول خدا و ائمه طاهرين و فرشتگان مقرّبین رفقا و همنشینان تو هستند.

آیا دوست داری که به آنها پیوندی و با آنها باشی، یا دوست

داری به دنیا برگردی؟

مؤمن می‌گوید: نه نه، دوست ندارم، أبداً نمی‌خواهم به دنیا برگردم، و مرا دیگر حاجتی به دنیا نیست، و با چشم و ابرو اشاره می‌کند که نه چنین میلی ندارم.

حضرت صادق می‌فرماید: آیا شما در حال سكراتِ مؤمن ندیده‌اید که در آن لحظه آخر چشمان خود را به سمت بالا باز می‌کند و ابروی خود را بالا می‌اندازد؟

در این حال ندا کننده‌ای از درون عرش پروردگار جلّ جلاله ندائی به او می‌کند، که علاوه بر آنکه خود او می‌شنود تمام کسانیکه در حضور او هستند می‌شنوند:

«يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» إِلَى مُحَمَّدٍ وَ وَصِيهِ وَالْأَيُّمَةُ مِنْ بَعْدِهِ «أَرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً» بِالْوَلَايَةِ «مَرْضِيَّةً» بِالثَّوَابِ «فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي» مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ «وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» غَيْرَ مَشُوبَةٍ^۱.

«ای نفسی که در برابر محبت و ولایت و پذیرش امارت و امامت محمد و وصیش و ائمه طاهرين بعد از وصیش آرام‌گرفتی و سکونت دل حاصل کردی و در مقام امن و امان آنها درآمدی! رجوع کن به پروردگارت در حالیکه راضی هست به ولایت، و مورد پسند و اختیار خدا واقع شدی به افاضه ثواب؛ پس داخل شو در زمره بندگان خاص من: محمد و اهل بیت او، و داخل شو در بهشت خالص و پاک،

۱- «بحار الأنوار» طبع آخوندی، جلد ۶، ص ۱۶۲ و ۱۶۳

بدون مختصر شائبه کدورت و ناراحتی و رنجی که تورا آزار دهد.»
 آری در آن بهشت، نور محض، آزادی محض، آسایش محض
 است. در دنیا هر راحتی که برای انسان باشد مشوب به نوعی از
 ناراحتی است؛ سلامت آمیخته با مرض است، راحتی مخلوط با
 گرفتاری است، نور مشوب با تاریکی است، امان ممزوج با نگرانی
 است، فراغت توأم با دغدغه و اضطراب و تشویش است.

ولی در بهشت تمام این جهات منفیه که موجب تنقص عیش
 می شود وجود ندارد؛ آنجا راحتی خالص و نور محض است.
 و بر همین اساس، دیگر حاضر بازگشت به دنیا نیستند و آن
 فراغت و انس و ألفت با علیونی ها را نمی خواهند با گرفتاری و
 برخورد و معاشرت با سجذینی ها أحياناً معاوضه کنند.

أصحاب سیدالشهدا علیه السلام گفتند: ما بر نمی گردیم.
 حضرت فرمود؛ من بیعت خود را از شما برداشتم.

أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ؛ لَيْسَ
 عَلَيْكُمْ مِنِّي زِمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا.^۱

«آگاه باشید که من اجازه دادم به شما در رفتن، همه شما بروید
 و من کره بیعت را از شما باز کردم و دیگر تعهدی بر شما ندارم. اینک
 شب است، سیاهی آن شما را از انظار پوشانیده است، از این پوشش
 استفاده کنید و مانند شتر راهواری شب را برای سلامت خود
 استخدام کنید.»

۱- «ارشاد» مفید، طبع سنگی (سنه ۱۲۸۵) ص ۲۵۰

هر یک از اهل او از بنی هاشم و نیز از اصحاب در پاسخ چیزی گفتند و اظهار شرمندگی نمودند، و از جمله زُهَیر بن القَین برخواست، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ، وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنَّا أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ^۱.

«زهیر گفت: سوگند به خدا که دوست دارم کشته شوم و سپس زنده گردم و پس از آن دوباره کشته شوم و همین طور کشته شوم تا هزار بار و بدینوسیله خداوند کشته شدن را از تو و از این جوانان اهل بیت تو بردارد.»

در روز عاشورا برای جنگ در راه فرزند پیغمبر از یکدیگر سبقت می جستند، و زندگی برای آنها تلخ بود، و جان در بدن آنها سنگینی می کرد، و بعضی با تقاضا و تمنی اجازه نبرد می خواستند. در تاریخ طبری گوید:

«فَوَقَفَ عَابِسُ أَمَامَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: مَا أُمْسَى عَلَيَّ ظَهْرُ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَلَا يَعْجِدُ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْكَ، وَ لَوْ قَدَرْتُ أَنْ أَدْفَعَ الضَّيْمَ عَنْكَ بِشَيْءٍ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي لَفَعَلْتُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنِّي عَلَى هُدَاكَ وَ هَدَى أَيْبِكَ.

وَ مَشَى نَحْوَ الْقَوْمِ مُضِلِّناً سَيْفَهُ وَ بِهِ ضَرْبَةٌ عَلَيَّ جَبِينِهِ، فَنَادَى: الْأَرْجَلُ؛ فَأُحْجِمَعُوا عَنْهُ لِأَنَّهُمْ عَرَفُوهُ أَشْجَعَ النَّاسِ فُصَّاحَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: ارْضَحُوهُ بِالْحِجَارَةِ، فَرُمِيَ بِهَا فَلَمَّا رَأَى

۱- همان مصدر، ص ۲۵۱

ذَلِكَ أَلْفَى دِرْعَهُ وَ مِغْفَرَهُ وَ شَدَّ عَلَى النَّاسِ وَ إِنَّهُ لَيَطْرُدُ^۱ أَكْثَرَ مِنْ
مَاتَيْنِ ثُمَّ تَعَطَّفُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَقُتِلَ ، فَتَنَازَعَ ذَوُوا عِدَّةٍ فِي
رَأْسِهِ فَقَالَ ابْنُ سَعْدٍ : هَذَا لَمْ يَقْتُلْهُ وَاحِدٌ وَ فَرَّقَ بَيْنَهُمْ بِذَلِكَ.»^۲

«عابس بن شیبب شاکری که از اصحاب حضرت سید الشهداء
علیه السلام بوده و از معاریف شجاعان روزگار بود ، در مقابل آن
حضرت ایستاد و عرض کرد : در روی کره زمین از نزدیکان و ارحام
من ، یا از آشنایان و غیر نزدیکان ، هیچکس در نزد من عزیزتر و
گرامی تر از تو نبوده است ؛ و اگر می توانستم این ستمی را که این قوم
بر تو روا می دارند ، با چیزی عزیزتر و گرامی تر از جان خودم از تو دور
کنم ، البته می نمودم .

سلام بر تو ، شهادت می دهم که من بر منهاج و هدایت تو و
پدرت هستم ؛ آنگاه در حالیکه بر پیشانی او ضربتی رسیده بود با
شمشیر برهنه به سوی لشکر حرکت کرد و صدا زد : أَلَا رَجُلٌ ؟ آیا
مردی هست که به نزد من بیاید ؟

همگی از دور او فرار کردند ؛ چون به شجاعت او پی برده و
می دانستند که شجاع ترین مردم است .

عمر بن سعد فریاد برآورد : او را با سنگ سنگباران کنید .

۱- در بعضی از نسخه ها «يَكْرُدُ» ضبط شده است و آن نیز به معنای يَطْرُدُ
است .

۲- «مقتل مقرر» طبع نجف ، ص ۲۸۸ به نقل از تاریخ طبری ؛ و «تاریخ
طبری» طبع مصر (۱۳۵۸ هـ) ، ج ۴ ، ص ۳۳۸ و ۳۳۹

لشگریان گرداگرد او از هر طرف او را هدف سنگ‌های خود قرار دادند و پیوسته به سویش پرتاب می‌کردند.

عابس چون چنین دید، زره از بدن خود افکند و کلاه‌خود خود را انداخت و با شمشیر برهنه بر مردم حمله کرد و بیشتر از دویست نفر که یکجا به او حمله می‌بردند، همه را متواری ساخته و فرار داده و جریحه‌دار مینمود.

در این حال لشگر از چهار طرف او را در پرّه گرفته و آنقدر سنگ زدند تا جان تسلیم کرد. (رضوان الله علیه)

پس از کشته شدن، جماعت بسیاری در تسریع بریدن سر او و ربودن آن نزاع کردند. عمر بن سعد گفت: این مرد را شخص واحدی نکشته است؛ بلکه تمام لشکر در خون او شریک بوده است، و بدین گفتار از بین آنها رفع تنازع و تخاصم نمود.

وجود مقدّس سید الشهداء چقدر عاشق مرگ بوده است، در خطبه‌ای که در مکه مکرمه هنگام عزیمت به کوفه ایراد نمود فرمود:

وَمَا أَوْلَهُنِي إِلَّا أَسْلَافِي أَشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ^۱.

«چقدر مشتاق و واله پدران و گذشتگان خود هستم و تا چه سرحدّ، من به ولّه و حیرت در آمده‌ام از شوق دیدار آنها؛ مانند اشتیاقی که یعقوب به فرزند گمشده‌اش یوسف داشت!»

و در وقتی که حرّ بن یزید ریاحی سر راه حضرت را گرفت و حتّی حضرت را از عدول و انحراف در مسیر منع نمود،

۱- «لّهوف» طبع سنگی، ص ۵۳

فَقَامَ الْحُسَيْنُ حَاطِبًا فِي أَصْحَابِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ
ذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ :

إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ ؛ وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ
تَنَكَّرَتْ ، وَ أَذْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حَذَاءً ، وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا
صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ ، وَ خَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ .
أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ ؛
لِيَرْغَبَ ۱ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا ؛ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً
وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا . ۲

«حضرت برای خطبه قیام فرمود در میان یارانیش ، و سپس
حمد خدای را به جای آورده و ثنای او را گفت و نام جدش رسول
خدا را برد و بر آن حضرت درود فرستاد و سپس فرمود :
بدرستیکه از وقایع و حوادث ناگوار آنچه بر ما وارد شده است
همه میدانید ، و بدرستیکه دنیا دگرگون شده و با چهره منکر و زشت ،
خود را نشان داده است ، و خوبی‌ها و محاسن دنیا پشت کرده ، و بر
همین روش شتابان گذشته است و از واقعیت و حقیقت آن چیزی
نمانده است مگر اندکی ، که به اندازه آب مختصری است که در وقت
خالی کردن ظرف یا کوزه در ته آن می ماند ، و مگر عیش پست و

۱- بعضی «لِيَرْغَبَ» را فعل امر دانسته و مجزوم پنداشته‌اند که به علت
التفاء ساکنین مکسور شده است ؛ و بنابراین معنی چنین میشود ؛ باید مؤمن در
این صورت ، حق جو و راغب لقای پروردگار خود باشد .

۲- «لهوف» طبع سنگی ، ص ۶۹

زندگی توأم با ذلّت و دنائتی مانند چراگاه و خیمی که هر چه بوده درو شده و از آن سبزه و خرّمی و حبوبات کاشته شده در آن چیزی نمانده و بصورت زمین بی حاصل و بهره‌ای درآمده است .

آیا نمی‌بینید که به حقّ عمل نمی‌شود، و از باطل دست کشیده نمی‌شود، تا اینکه مؤمن رغبت به لقای خدای خود به حقّانیت بنماید؟

پس در اینصورت و با وجود چنین شرائط، من نمی‌یابم مرگ را برای خود مگر سعادت، و زندگی را با ستمگران مگر ملالت و کسالت و خستگی و افسردگی.»

مجلس هفتم

اولیاء خدا ترس و اندوه سگرات مرگ اندازند

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ
ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ .

این آیات کریمه در سوره یونس که دهمین سوره از قرآن کریم است از آیه ۶۲ تا ۶۴ می باشد ؛ و بسیار جای دقت و تأمل است .
میفرماید :

«آگاه باشید که برای اولیای خدا هیچگونه ترس و اندوهی نیست، آنان کسانی هستند که ایمان آورده و به مقام تقوی رسیده بودند . برای آنان در زندگانی دنیا و در آخرت بشارت است ، و در

۱- مطالب گفته شده در روز نهم ماه مبارک رمضان .

كلمات خدا تغییر و تبدیلی نیست؛ و اینست بهرمندی و کامیابی بزرگ.»

اولیاء جمع ولی است؛ **وَلَى**، **یَلَى**، **وَلَايَةً** و **وَلَايَةً**. و ولایت به معنای صاحب اختیار و اراده بودن است و لازمه آن سرپرستی و تصرف در جمیع شؤون است بطوریکه برای کسیکه ولایت او را در دست گرفته‌اند هیچگونه اراده و اختیاری نبوده باشد.

وَلَى بر وزن فَعِيل هم به معنای **والی** است و همه به معنای **مَوْلَى عَلَیْهِ**؛ بنابراین، هم در اسم فاعل استعمال میشود و هم در اسم مفعول. هم به آن کسیکه مقام ولایت دارد و سرپرست است و مالک اراده و اختیار است و متصرف در جمیع شؤون است ولی گفته میشود؛ و هم به آن کسیکه در تحت ولایت چنین فردی است و تمام اراده و اختیار خود را بدو سپرده و در تحت تصرف و سرپرستی او در آمده است.

بنابراین، هم به ذات مقدّس حضرت پروردگار، ولی گفته میشود؛ مانند: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**^۱.

«خداست ولی کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها بسوی عالم نور رهبری میکند.»

و هم به آن افرادی که خود را در تحت اختیار و اراده خدا قرار داده و او را در جمیع امور خود متصرف میدانند؛ مانند همین آیه مورد

۱- صدر آیه ۲۵۷، از سوره ۲: البقرة

بحث :

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

بنابراین ، منظور از اولیاء الله همان افرادی هستند که از تمام شوائب خودمختاری بیرون آمده ، یکسره اراده و اختیار خود ، و وجود خود را با تمام شوئونش به ذات مقدّس حیّ ازلی سپرده و او را در خود متصرّف و مالک الإراده دانسته اند .

تمام موجودات در تحت اراده و اختیار تکوینی حضرت پروردگار هستند و حتّیّ یک ذره‌ای که به چشم نمی‌آید از این قانون کلیّ مستثنی نیست ، لیکن بحث در ولایت تشریعی است ؛ یعنی فهم و ادراک این معنی به درجه حسّ و وجدان که غیر از ذات قیوم ابدی را حقّ ولایت نیست .

کسیکه این ناموس کلیّ را ادراک کند و شرّاشر وجود موجودات و وجود خود را مندکّ در اراده و اختیار حضرت قیوم ببیند و وجداناً خود را در تحت چنین اراده و اختیاری قرار دهد ، او را ولیّ الله میگویند .

و سرّ وصول به این درجه آنستکه : بعضی از افراد مؤمن در اثر اطاعت و ترک معصیت به مقام قرب پروردگار نائل میشوند و به مقام کمال اخلاق فائز میگردند ؛ چون محبّت پروردگار که روز به روز در دل آنها زبانه میکشد و آرزوی وصول به مقام قرب و عزّت که کانون وجود آنها را مشتعل میسازد ، تمام صفات رذیله و اخلاق نکوهیده را چون خَس و خاشاک سوزانده و نابود میسازد ؛ تا اینکه در سرحدّ محبّت

مستقرّ میگردند .

و معلوم است که از آثار محبّت ، پیدایش اخلاق محبوب در وجود مُحبّ است و هرچه درجه شوق و محبّت بالا رود ، این تخلّق به اخلاق خدائی زیادتّر میگردد ، تا آنکه صفحه نفس آنها از هر آلودگی و قشر خودیّت و آنانیّت پاک میشود ، به طوریکه در ذات خود نیّت بد هم نمی‌توانند بکنند و خاطره بد هم برای آنها پدید نمی‌آید ؛ چون اصلِ نفس ، پاک و تصفیه شده است .

و در این صورت اگر از این مرحله هم به توفیق و عنایت ربّانی پا بالاتر گذارند ، به مقام اسماء و صفات پروردگار نائل میگردند و ادراک اسماء کلّیه و صفات عامّه او را در جمیع موجودات می‌نمایند .

و پس از این مرحله اگر عنایت ازلی دستی از آنان بگیرد ، وجود خود را در مقابل پروردگار و عظمت او و قدرت او و جمال و جلال او تقدیم میکنند و از مقام توکل و تفویض گذشته به مقام رضا و تسلیم وارد میشوند .

در آن هنگام خدا در امور آنها اختیار دارد و آنها دیگر اراده و اختیاری ندارند ، و در وجود و شؤون آنها ذات مقدّس حضرت حقّ متصرّف است ؛ اینها را میگویند : **أولیاء الله** .

اینان افرادی هستند که از درجات قوّه علامه و عقل نظری که همان عقل هیولانی و عقل بالملکه و عقل بالفعل و عقل مستفاد است ، به مرتبه اخیر آن رسیده و از سه مرحله قبلی عبور کرده‌اند ، و علوم و معارف آنان از ذات مقدّس حضرت احدیّت بواسطه عقل

فَعَالِ افاضه میشود؛ یا آنکه خود از عقل فَعَالِ عبور نموده و از مراتب عقول گذشته مانند عقل اوّل به علّت اندکاک در آن، بلاواسطه از ذات حقّ أخذ می نمایند.

و نیز از مراتب قوّه عمّاله و عقل عملی که همان تجلیه و تخلیه و تخلیه و فناست، به مرتبه اخیر آن فائز شده، و سه مرحله قبل از آن در وجود آنان متحقّق شده است.

طبق آیات مبارکه قرآن کریم که شاید بمناسبت بعضی از مباحثی که در پیش داریم بعداً بیان شود - و خصائص اولیای خدا را در آنها بیان میفرماید - شیطان به اولیای خدا دسترسی ندارد، زیرا از آنان قطع امید کرده؛ چون آنان اراده و اختیار خود را به خدا سپرده اند، و ذات مقدّس حضرت حقّ در وجود آنها اراده و اختیار دارد؛ و در اینصورت چگونه متصوّر است که شیطان بر اراده و اختیار خدا غالب گردد و آنها را بفریبد؟

امید شیطان درباره کسانی است که ممکنست در آنها تصرّفی بنماید و آنها را به شهوات و غفلات دعوت کند و از خدا غافل نماید. اما کسی که در راه خدا از وجودش گذشته و انانیت خود را به خدای خود سپرده است و اختیار خود را مندکّ در اختیار خدا کرده، **وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** را لمس کرده و در سویدای دل خود جای داده است، و با چشم خدا می بیند، و با گوش خدا می شنود، و

۱- صدر آیه ۳۰، از سوره ۷۶: الإنسان؛ و صدر آیه ۲۹، از سوره ۸۱:

بازبان خدا تكلم میکند، و با دست خدا داد و ستد می نماید؛ از عالم هستی در او چیزی باقی نمانده است تا شیطان در او تصرفی کند؛ در حدیث قدسی وارد است که خدا میفرماید:

وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ؛ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ. ۱

۱- این حدیث را در ص ۶۸، از کتاب «کلمة الله» آورده و در ص ۵۱۹، از همین کتاب گفته است که: «اصل این حدیث اول در «محاسن» برقی از عبدالرحمن بن حماد از حنان بن سدید از حضرت صادق علیه السلام؛ و دیگر در کتاب «کافی» محمد بن یعقوب کلینی [جلد دوم، ص ۳۵۲] با سه سند آمده است:

اول، از ابوعلی اشعری از محمد بن عبدالجبار و از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی هر دوی آنها از ابن فضال از علی بن عقیبه از حماد بن بشیر از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است.

دوم، از جماعتی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد برقی از اسمعیل بن مهران از ابوسعید قماط از ابان بن تغلب از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است.

سوم، از عده‌ای از اصحاب ما از سهل بن زیاد از حسن بن محبوب از هشام بن سالم از معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت نموده است.

و این حدیث را در بسیاری از کتب آورده‌اند، و اهل تسنن با الفاظ مختلفی روایت نموده‌اند.»

«هیچگاه بنده‌ای از بندگان من به من تقرّب نمی‌جوید به چیزی که در نزد من بهتر باشد از آن عملی که بر او واجب کرده‌ام و بر عهده او قرار داده‌ام؛ و بنده من دائماً به من تقرّب می‌جوید بواسطه کارهای پسندیده و خوبی که من بر عهده او قرار نداده‌ام بلکه به عنوان نفل و مستحبّ مورد رضا و محبّت من بوده است، تا به سرحدّی که من او را دوست می‌دارم؛ پس در آنوقت که بنده من مورد محبّت من قرار گرفت، من خودم گوش او میشوم که با آن می‌شنود، و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند، و زبان او میشوم که با آن به سخن درمی‌آید، و دست او میشوم که با آن می‌گیرد؛ اگر مرا بخواند اجابت میکنم، و اگر از من چیزی بخواهد به او عنایت میکنم.»

خواجه نصیرالدین طوسی (ره) در فصل نوزدهم از نمط نهم از «شرح اشارات» فرماید:

«إِنَّ الْعَارِفَ إِذَا انْقَطَعَ عَنْ نَفْسِهِ وَ اتَّصَلَ بِالْحَقِّ ، رَأَى كُلَّ قُدْرَةٍ مُسْتَعْرِقَةٍ فِي قُدْرَتِهِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِجَمِيعِ الْمَقْدُورَاتِ ، وَكُلِّ عِلْمٍ مُسْتَعْرِقًا فِي عِلْمِهِ الَّذِي لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ ، وَكُلِّ إِرَادَةٍ مُسْتَعْرِقَةٍ فِي إِرَادَتِهِ الَّتِي يَمْتَنِعُ أَنْ يَتَأَبَّى عَلَيْهَا شَيْءٌ

⇐ و مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رضوان الله علیه در کتاب «لقاء الله» ص ۲۹، از طبع سنه ۱۳۳۷ گوید که: این حدیث قدسی، متفق علیه بین همه اهل اسلام است.

و غزالی در «إحیاء العلوم» در کتاب محبّت و شوق به خدا در جلد ۴، ص ۲۶۳ آورده و عراقی در ذیل صفحه، آن را از حدیث بخاری از أبوهزیره شمرده است.

مِنَ الْمُمَكِّنَاتِ .

بَلْ كُلُّهُ جُودٌ وَكُلُّ كَمَالٍ وَجُودٌ فَهُوَ صَادِرٌ عَنْهُ فَأَنْصُ مِنْ لَدُنْهُ .
صَارَ الْحَقُّ حِينَئِذٍ بَصْرَهُ الَّذِي بِهِ يَبْصُرُ ، وَ سَمِعَهُ الَّذِي بِهِ
يَسْمَعُ ، وَقُدْرَتَهُ الَّتِي بِهَا يَفْعَلُ ، وَعِلْمَهُ الَّذِي بِهِ يَعْلَمُ ، وَوُجُودَهُ
الَّذِي بِهِ يُوَجِّدُ .

فَصَارَ الْاَعَارِفُ حِينَئِذٍ مُتَخَلِّقًا بِاَخْلَاقِ اللّٰهِ تَعَالَى
بِالْحَقِيقَةِ.»^۱

«مرد عارف به خدا، چون از هستی و نفس خود بیرون رود و به وجود حقّ تعالی بپیوندد، تمام قدرت‌ها را مستغرق در قدرت خدا می‌بیند، که به جمیع ممکنات و مقدورات کشیده شده است؛ و تمام علم‌ها را مستغرق در علم خدا می‌بیند، که هیچ موجودی از موجودات از آن پنهان نیست؛ و تمام اراده‌ها را مستغرق در اراده خدا می‌بیند، که تمام ممکنات در تحت آن اراده بوده و قدرت سرپیچی از آنرا ندارند .

بلکه تمام وجوداتی که در عالم هست و تمام کمالاتی که وجود دارد، همه را از ناحیه حضرت حقّ می‌نگرد که از آن منبع فیض صادر شده و به عالم وجود افاضه گردیده است .

در این حال ذات مقدّس پروردگار، چشم عارف می‌گردد که با آن می‌بیند، و گوش وی می‌شود که با آن می‌شنود، و قدرت او می‌گردد که

۱- شرح «اشارات» بوعلی سینا، طبع مصر، جلد چهارم، ص ۹۷ و ۹۸؛
و طبع سنگی، در صفحه شانزدهم از آخر کتاب

با آن کار میکند، و علم وی میگردد که با آن میدانند، و وجودش میشود که با آن هستی پیدا میکند.

پس در اینحال، عارف در حقیقت و واقع، متخلّق به اخلاق خدا میگردد.»

و چون در همین نَمَط در فصل بیست و یکم، بوعلی فرماید:

«الْعَارِفُ هَشُّ هَشِّ بَشٍّ، بَسَامٌ، يُبَجِّلُ الصَّغِيرَ مِنْ تَوَاضُعِهِ كَمَا يُبَجِّلُ الْكَبِيرَ، وَ يَنْبَسِطُ مِنَ الْخَامِلِ مِثْلَ مَا يَنْبَسِطُ مِنَ النَّبِيهِ .
وَ كَيْفَ لَا يَهْشُ وَ هُوَ فَرَّحَانٌ بِالْحَقِّ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ، فَإِنَّهُ يَرَى فِيهِ الْحَقَّ .

وَ كَيْفَ لَا يُسَوِي، وَ الْجَمِيعُ عِنْدَهُ سَوَاسِيَةٌ أَهْلُ الرَّحْمَةِ قَدْ شَغِلُوا بِالْبَاطِلِ.»^۲

۱- الهشُّ: الرخو اللين من كل شيء. خبزة هشة: رخوة المكسر. و يقال: فلان هشُّ المكسر أي سهل الجانب في ما يطلب عنده من الحوائج، ... و فلان هشُّ الوجه أي طلقُ المَحْيَا، ... و فرس هشُّ العنان أي خفيفُ العنان، و أنا به هشُّ بشُّ أي فرحٌ مسرورٌ؛ (المنجد). و خواجه نصیر هَشُّ و بَشُّ را به طَلَّقُ الوَجْه طَيِّب تفسیر فرموده است.

۲- شرح «اشارات» بوعلی، طبع مصر، جلد چهارم، ص ۱۰۱؛ و طبع سنگی، پانزده صفحه به آخر کتاب مانده؛ و معنای عبارت بوعلی اینست:

«عارف، گشاده‌رو و سهل‌الاریکه و ملایم و خوش صورت و بشاش و متبسم است؛ از شدت تواضع و فروتنی که به همه خلق خدا دارد، افراد صغیر و کوچک را محترم و بزرگ می‌شمارد و تعظیم و تکریم میکند، بهمان قسم که افراد کبیر و بزرگ را احترام می‌گذارد، و از شخص کم هوش و کودن چنان باز و گشوده میشود که از شخص زیرک و باهوش انبساط پیدا میکند.»

در شرح این فقرات مرحوم خواجه نصیرالدین فرماید :

« وَ هَذَانِ الْوَصْفَانِ أَعْنَى الْهَشَاشَةِ الْعَامَّةِ وَ تَسْوِيَةِ الْخَلْقِ فِي النَّظَرِ ، أَثْرَانِ لِخُلُقٍ وَاحِدٍ ، يُسَمَّى بِالرِّضَا وَ هُوَ خُلُقٌ لَا يَبْقَى لِصَاحِبِهِ إِنْكَارٌ عَلَى شَيْءٍ وَ لَا خَوْفٌ مِنْ هُجُومِ شَيْءٍ وَ لَا حُزْنٌ عَلَى فَوَاتِ شَيْءٍ ، وَ إِلَيْهِ أَشَارَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ : وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ؛ وَ مِنْهُ تَبَيَّنَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِمْ : خَازِنُ الْجَنَّةِ مَلِكٌ اسْمُهُ رِضْوَانٌ .^۱ »

«این دو صفت که در عارف است یعنی نرمی و ملائمتی که با همه موجودات دارد، و مساوی بودن تمام مخلوقات در نظر او، این دو، اثری است برای یک صفت و اخلاق واحدی که به نام «رضا» نامیده میشود. و این رضا صفتی است که در هر کس پیدا شود در او مجال رد و انکار برای چیزی نمی‌گذارد، و در رویدادها و پیش‌آمدهای ناگوار زندگی خوف و هراس را از او برمی‌دارد، و بر اثر از دست دادن چیز مطلوبی در او غصه و حزن پدیدار نمی‌گردد؛ و به این درجه از صفات که مقام رضاست خداوند عز و جل در قرآن کریم اشاره فرموده است :

وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ .^۲

⇨ و چگونه ملائمت و نرم نباشد در حالیکه او به حق تعالی خوشحال است و به هر چیز خوشحال است؛ چون در همه چیز خدا را می‌بیند. و چگونه بین موجودات فرق گذارد، در حالیکه همه در نزد او مساویند، و همه اهل رحمتند که در این دنیا به باطل اشتغال پیدا نموده‌اند.»

۱- همان مصدر، ص ۱۰۲

۲- قسمتی از آیه ۷۲، از سوره ۹: التوبة

یعنی: مقام رضا از جانب پروردگار بزرگتر است از بهشت‌هایی که در زیر آنها نهرهایی جاری است، و از منزلهای پاکیزه در بهشت عدن. و از همین جا معلوم میشود که چرا خازن بهشت را که یکی از فرشتگانست رضوان نامیده‌اند.»

باری اولیاء خدا، چون رشته ولایت خود را با شیطان قطع نموده و به خدا پیوسته‌اند، شیطان قدرت تصرف در قوای متخیله آنان را ندارد؛ در سوره نحل فرماید:

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ *
 إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ.^۱

«بدرستی که حقاً برای شیطان، قدرت و تسلط بر کسانی که ایمان آورده و به پروردگار خود توکل نموده‌اند نیست؛ بلکه سلطنت و قدرت او فقط بر کسانیست که خود را در تحت اختیار و ولایت او درآورده، و او را در مقابل پروردگارشان دارای اثر دیده‌اند.»

و در سوره ص فرماید:

فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.^۲

شیطان بعد از آنکه آدم را فریفت و مورد دورباش از رحمت خدا قرار گرفت، به خداوند عرض کرد:

«سوگند به مقام عزت تو ای پروردگار که تمام افراد بنی آدم را گمراه و اغواء می‌نمایم، مگر آن دسته از بندگان را که به مقام

۱- آیه ۹۹ و ۱۰۰، از سوره ۱۶: التَّحَلُّ

۲- قسمتی از آیه ۸۲ و آیه ۸۳، از سوره ۳۸: ص

مخلصین رسیده باشند.»

مخلصین، از اولیای خدا هستند؛ و از خصوصیات آنها اینست که سكرات مرگ و عالم قبر و برزخ و عالم حشر و نشر و قیامت و صراط و میزان و عرض و سؤال و بهشت و دوزخ را در دنیا طی کرده‌اند، و از همه این مراحل عبور نموده‌اند. (و اگر عبور نکنند، به مقام ولایت - که ملازم با مقام خلوص است - نمی‌رسند.) و در این حال برای آنها عذاب در حال مرگ یا بعد از آن معنی ندارد.

عذابی را که انسان در حال سكرات موت، و یا در قبر و سؤال منکر و نکیر، و یا در برزخ مثالی، و یا در قیامت کبری در موقع حشر و عرض و سؤال و صراط و میزان و دوزخ می‌بیند؛ بواسطه نتیجه اعمال سیئه‌ایست که انجام داده، و از نفس اماره بسوء تبعیت و پیروی نموده است.

اولیای خدا به مرحله‌ای از طهارت و پاکی رسیده‌اند که محال است عمل زشت و قبیحی از آنان سرزند، خود در دنیا از خود حسابرسی کرده‌اند، و به نامه اعمال خود مراجعه نموده و در راه تزکیه و تهذیب برآمده و از عالم صورت و مثال عبور کرده و از نفس و قیامت کبری گذشته‌اند، و با فرشتگان سماوی و ارواح مطهره انبیاء و ائمه علیهم السلام رابطه برقرار نموده‌اند، و به معدن عظمت و علم و قدرت و حیات یعنی ذات مقدس حضرت حق جل و علا رسیده‌اند؛ و آنها بمرحله‌ای از وجدان و تحقق رسیده‌اند که در آنجا ترس و غصه راه ندارد.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

خوف و هراس ، برای انسان نسبت به چیزی پیدا میشود که مورد نظر و علاقه اوست و در زمان آینده احتمال فقدان او را میدهد و میترسد که از دستش برود .

حزن و اندوه ، برای انسان نسبت به چیزی پیدا میشود که مورد علاقه و نظر بوده و در زمان گذشته از دست داده است و بر اثر فقدان او محزون و اندوهگین میگردد .

تمام افراد بشر چون مبتلا به تعلقات مادی و اعتباریات زندگی دنیوی هستند و روی مصلحت اندیشی‌ها و آرزوهای تخیلی خود اساس حیات خود را استوار می‌نمایند ، پیوسته در خوف و اندوه بسر میبرند و هیچ لحظه‌ای بر آنان نمی‌گذرد مگر آنکه دهشت و اضطراب از طرفی و غصه و اندوه از طرف دیگر آنان را احاطه میکند؛ و اگر احياناً بواسطه بعضی از مشاغل و شواغل خود را منصرف کنند ، باز در عین حال آن خوف و اندوه در کمون ذهن آنها مختفی شده و به مجرد رفع مانع سر بیرون می‌آورد و انسان را در رنج و مرارت میگذارد .

انسان به هیچوجه نمی‌تواند کاری بکند که اصل ماده خوف و حزن را از وجود خویش ریشه کن کند و برای همیشه خوش و خرم باشد . و تمام تفریحات و لذائذی که در دنیا از آنها متمتع میگردد برای آنستکه فقط خود را از آن هم و غم منصرف نماید و به مجرد آنکه از آن لذت کامیاب شد ، آن خوف و حزن پنهان شده ، ظهور و بروز

نموده و او را ناراحت می‌کنند.

و علت این مسأله آنستکه انسان در عالم دنیا و زندگی بستگی هائی دارد؛ و چون عالم دنیا بر محور ماده و طبع دور میزند و ماده دائماً در شرف تغییر و تبدیل و کون و فساد است، لذا متعلقات قلبی انسان نیز دچار این تحویل و تغییر بوده و با فقدان آن انسان در عالم غصه غوطه میخورد، و با احتمال از دست دادن آن در آینده هراس و وحشت و جودش را احاطه میکند.

اما اولیای خدا که به مرحله خلوص رسیده‌اند، دامن خود را از این تعلقات تکان داده و تغییر و تبدیل زمان و مکان و آثار دیگر ماده روی افکار آنان اثر نمی‌گذارد.

نه اینکه آنها با بدن خود از دنیا خارج شده‌اند و خویشان را از دستبرد حوادث مولمه مصون و محفوظ داشته‌اند، بلکه دل‌های خود را از محبت دنیا بیرون برده و خیمه و خرگاه خود را در حرم قدس و حریم امان الهی زده، و بار خود را در آن آستان فرود آورده‌اند.

آنها از جزئیت به کلیت پیوسته‌اند، و از عالم غرور به حق گرائیده‌اند و از امور گذران به ابدیت ملحق شده‌اند؛ دل از دو جهان خارج نموده و رخت خود را بر بسته و در دریای عظمت و قدرت حضرت حق جل و علا وارد شده‌اند.

آنها به منزله دریا شده‌اند، وجودشان وسیع گردیده و از محدودیت عبور کرده‌اند.

اگر کسی از دریا مقدار آبی بردارد یا مقدار آبی به آن بریزد، در

کیفیت آب و کمیت آن تغییری حاصل نمی‌شود.

ولی اگر در ظرف محدود مانند مشکِ آب یا کاسهٔ آب مقداری آب اضافه کنند یا از آن بردارند، زیادی و کاستی در آن مشهود می‌گردد

تا انسان در محدودهٔ عالم طبع و ماده، نفس خویش را تنزل داده و علاقه‌ها و ارتباطات خود را منحصر نموده است، وجودش مانند آن ظرف کوچک محدود است؛ با از دست دادن زن یا فرزند یا مال یا عشیره و اقوام یا جاه و اعتبار در کلبهٔ ماتم می‌نشیند و با پیدایش علامات فقدان آنها در آینده، خود را دهشت زده ملاحظه می‌کند.

اولیای خدا هستند فقط و فقط، که نفس خود را از جمیع مراحل و منازل طبع و ماده و آثار و تعلقات آن بیرون برده و سفر بسوی عالم تجرّد و ملکوت نموده‌اند، و مانند دریا شده‌اند و وجودشان همه جنبه‌ای پیدا نموده است، و با از دست دادن این امور در گذشته و یا با احتمال فقدان آنها در آینده، تزلزل و تغییری در آنها پیدا نمی‌شود و گرد خوف و اندوه بر سیمای آنان نمی‌نشیند.

و همین معنای وسعت نفس و از محدودیت بیرون آمدن آنست که خداوند علیّی اعلی در قرآن بیان فرموده، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان معنای زهد، کلام الهی را تفسیر نموده‌اند:

الزُّهُدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ.^۱

۱- صدر آیه ۲۳، از سورهٔ ۵۷: الحديد

وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي ، فَقَدْ أَخَذَ
الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ .^۱

حضرت فرمود : «خداوند حقیقت زهد را بین دو کلمه در قرآن مجید بیان فرموده است ؛ و آن اینستکه : تأسّف نخورید بر آنچه از دست شما رفته است ، و خوشحال نشوید به آنچه به شما داده میشود .

پس کسی که بر امور گذشته تأسّف نخورد و بر امور آینده که به او داده میشود مسرور و خوشحال نگردد ، حقیقت زهد را به دو جانبش گرفته است.»

اولیاء خدا کیستند ؟

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ .

آن کسانی که ایمان آوردند و سابقاً تقوی پیشه داشتند ؛ یعنی ایمان آورده و دائماً بر اساس آن ایمان رفتار کرده و متقی شده‌اند ، و آن ایمان و تقوی موجب ایمان و تقوای بهتری شده است ، و دائماً هریک از درجات ایمان و تقوی موجب شدّت و قوّت دیگری شدند تا اینکه فعلاً ایمان به درجهٔ اعلا رسید و مراتب تقوای سابق موجب پیدایش چنین ایمانی گردید .

در سورهٔ صَفّ وارد است که :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تَجْرَةٍ تُنَجِّيكُمْ مِنْ

۱- شرح «نهج البلاغه» باب الحکم ، طبع محمّد عبده- مصر (مطبعة عیسی البابی الحلبي) ، ج ۲ ، ص ۲۳۸

عَذَابِ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۱.

و در سورهٔ نساء آمده است که :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۲.

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید ، ایمان بیاورید به خدا و پیامبر

وی.»

معلوم میشود که ایمان مراتب و درجاتی دارد و باید از مراتب
اولیهٔ آن گذشت و به درجات عالیّهٔ آن پیوست .

این ایمان غیر از ایمان سابق است ، ایمانی است که شرک خدا
را بکلی از زوایای دل برداشته و طلوع نور توحید بتمام معنی الکلمه
در قلب و وجدان شده است ، و بر این مبنی میفرماید :

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ . و نمی‌فرماید : الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَ اتَّقُوا ؛ آن کسانی که ایمان آورده و با تقوی بوده‌اند .
لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ .

«به اینها فرشتگان رحمت خدا بشارت میدهند در همین

زندگانی دنیا و در آخرت.»

لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكِ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ .

در این دنیا بشارت میدهند به امور واقعیّه ؛ به سکینهٔ خاطر ، و
طمأنینه ، و آرامش دل ، و تمتّع از مواهب الهیّه ، و استفادهٔ حقّه از
سرمایه‌های خدادادی ، بشارت میدهند به رضوان ، به ملاقات و انس

۱- آیهٔ ۱۰ و صدر آیهٔ ۱۱ ، از سورهٔ ۶۱ : الصّف

۲- صدر آیهٔ ۱۳۶ ، از سورهٔ ۴ : النّساء

با ارواح پیامبران و ائمه و ملائکه ، و بشارت به وصول به اسماء و صفات کلیه پروردگار ، بشارت به لقای حضرت احدیت و فناء در ذات مقدس او ، و طلوع مقام توحید با تمام مراتب و درجاتش .
و در آخرت بشارت می‌دهند به جنت و خلود و مغفرت و عبور از صراط و نعیم و کوثر و شفاعت و لحوق به ارواح پیامبران و معیت با پاکان و پیش تاختگان و مقام امن و سلام و جمال حضرت باری تعالی شأنه .

از طرف دیگر در سوره فصلت ، که همان سوره حم سجده است ،

میفرماید :

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْسَمُوا نَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ .^۱

«آن کسانی که می‌گویند آفریدگار و پروردگار ما خداست و سپس بر این اصل استقامت نموده و پایداری می‌نمایند ، فرشتگان رحمت بر آنها فرود می‌آیند و می‌گویند که خوفی و حزنی نداشته باشید و بشارت باد شمارا به بهشتی که سابقاً به آن وعده داده شده‌اید.»

این مژده در دنیا برای افرادی که در ایمان پافشاری می‌کنند داده نمی‌شود ، بلکه این بشارت در حال مرگ به آنها داده میشود ؛ بنابراین مانند آیه مورد بحث ما : **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** نیست .

برای آنکه بشارت به یک امر حتمی الوقوع تعلق می‌گیرد ، و

۱- آیه ۳۰ ، از سوره ۴۱ : فصلت

به امری که احتمال می‌رود تحقق پیدا کند یا نکند نمی‌گویند بشارت باد؛ مثلاً اگر زن شما در شکم فرزندی داشته باشد که ممکن است پسر باشد یا دختر، نمی‌گویند: بشارت باد بر شما به پسری که خدا به شما عنایت فرموده است؛ ولی وقتی پسر متولد شد می‌گویند: بشارت باد بر شما که حضرت پروردگار اولاد ذکوری مرحمت کرده است.

انسان تا به مرحله ولایت یا به مرحله مرگ نرسد راهش یک طرفه نیست بلکه پیوسته در کشمکش اختیار خوب و بد، و سعادت و شقاوت، و بهشت و دوزخ خواهد بود؛ و بنابراین، بشارت به ورود در بهشت یا بشارت به برداشته شدن بیم و هراس و غصه و اندوه نسبت به او معنی ندارد.

نسبت به اولیاء خدا که در حرم آرامش خدا آرمیده‌اند و خوف و غصه از کانون وجود آنها رخت بر بسته است، بشارت صحیح است چه بشارت در دنیا و چه در آخرت؛ چون کار آنها یکسر شده و بعد از ورود در عالم خلوص، شیطان را بر آنها طمع نیست.

اما نسبت به غیر اولیاء خدا گرچه دارای ایمان باشند و در ایمان پایِ مردی فشرده و با قدم راستین در این میدان گام نهاده باشند، ولی در عین حال چون به مقام خلوص نرسیده‌اند و هنوز کار آنها به سعادت محض تبدیل نشده و از اختیار خیر و شر بیرون نیامده‌اند، هنوز احتمال سعادت و شقاوت در آینده و ورود به بهشت و دوزخ هست. بنابراین، بشارت به بهشت در دنیا به آنها معنای محصلی ندارد و

بدین قرینه باید گفت که بشارت ملائکه بدانها در حال مرگ است، که از اختیار بیرون رفته و دوراهی آنان به یک راهی تبدیل شده است. و شاهد دیگر بر آنکه این بشارت برای آنها در حال مرگست آنکه در آیه شریفه هست:

وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ .

«بشارت باد به شما به آن بهشت‌هایی که سابقاً به آنها وعده داده شده‌اید.» یعنی بهشت‌هایی که در دنیا به شما وعده داده‌اند. و چون در حال موت یا قریب به موت، دنیا گذشته است لذا میگویند: كُنتُمْ تُوعَدُونَ .

ولی نسبت به اولیای خدا، در دنیا به آنها بشارت داده میشود؛ چون در دنیا به مقام ولایت رسیده‌اند و خوف و حزن از آنها برداشته شده است و آنها بندگان خاصّی هستند جدا از سایر بندگان، مُهر ولایت خدا بر آنها خورده شده و به آنها میگویند: وَلِيُّ اللَّهِ . و همین معنای از ولایت در بسیاری از آیات قرآن مجید بدقت بیان شده است؛ مانند این آیه کریمه که ولایت را به لفظ نعمت تعبیر نموده است؛ میفرماید:

الَّذِينَ قَالُوا لَهُمْ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ .^۱

۱- آیه ۱۷۳ و ۱۷۴، از سوره ۳: آل عمران

اجمال داستان آنکه :

چون غزوهٔ أحد به پایان رسید و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با همراهان خود به مدینه برگشتند و افراد زخم دیده در منزلهای خود رفته برای استراحت و مداوای جراحات خود آماده شدند ، پیغمبر اکرم برای اِرعاب مشرکین و عظمت مسلمین که مبادا کفار گمان کنند که ضعف و شکست مسلمانان را گرفته ، و شاید موقع را برای حمله به مدینهٔ منوره و کشتن رسول خدا و اسارت مسلمانان مناسب دیده و به شهر مدینه بتازند ، دستور فرمود : تمام افرادی که در غزوهٔ أحد حضور پیدا کرده‌اند آمادهٔ بسیج شده و همگی ، مشرکین را تعقیب کنند .

أمیر المؤمنین علیه السلام که در جنگ احد هشتاد زخم دیده و بسیاری از آنها زخمهای کاری بوده و احتیاج به درمان و گذاردن فتیله در لای زخم بود و سرپایش را زخم و جراحات فرا گرفته بود ، نیز در منزل رفته و به درمان پرداخت که ناگهان منادی رسول خدا در مدینه اعلام کرد و مجاهدین احد را به تعقیب مشرکین دعوت نمود .

مسلمانان با نهایت خستگی و فرسودگی که از جنگ داشتند ، بی محابا دعوت رسول خدا را لبیک گفتند و آماده برای تعقیب کفار شدند .

رسول خدا برای أمیر المؤمنین علیه السلام رایت جنگ بست و بدست آن حضرت داد ، و خود با أمیر المؤمنین و مسلمانان تا حمراء الأَسَد که در هشت میلی مدینه است پیش آمدند .

و از طرفی مشرکین قریش در رَوْحَاء که در سی میلی یا چهل میلی مدینه است درنگ کرده و تأسّف می‌خوردند که چرا در این غزوه پیغمبر را نکشتند. و می‌گفتند: لَا مُحَمَّدًا قَتَلْتُمْ وَلَا الْكُوعِبَ أُرْدَفْتُمْ. «نه محمد را کشتید و نه دختران نوس را به اسارت گرفتید.» و خود را آماده می‌نمودند که به مدینه بتازند و در این گفتگو و بحث بودند.

در حمراء الأسد، مَعْبِد خُزَاعِي رسول خدا را دیدار نمود و در آن حال مشرک بود، ولیکن قبیله خُزَاعِه، مسلمان و کافر آنها همگی محلّ اسرار رسول خدا بودند و در تَهَامِه یکسره تعهد آنها با رسول خدا بوده و چیزی را از آن حضرت پنهان نمی‌داشتند.

معبد خزاعی گفت: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سوگند به خدا که آنچه بر شما و اصحاب شما در این جنگ رسیده است، بسیار بر ماگران است و دوست داشتیم که خداوند این بلیّه را از شما بر می‌گردانید.

معبد از نزد رسول خدا خارج شد و ابوسفیان و همراهانش را در رَوْحَاء ملاقات کرد و دید که با هم می‌گویند: ما یکی از سران و اشراف اصحاب محمد را که حمزه باشد کشتیم ولی قبل از اینکه بنیاد آنها را برکنیم برگشتیم.

چون ابوسفیان معبد را دید گفت: از مدینه آمدی، در آنجا چه خبر بود؟

معبد گفت: محمد با یارانش از مدینه خارج شده و با گروهی که

از کثرت مانند آنرا ندیده‌ام به دنبال شما آمده است ، و آنقدر یاران او خشمگین هستند که گوئی یک قطعه آتشند .

أبوسفیان گفت : وای بر تو چه می‌گوئی ؟ معبد گفت : سوگند به خدا هم اکنون که از اینجا کوچ نکرده‌ای طلیعهٔ اسبان مسلمانان را خواهی دید .

أبوسفیان گفت : سوگند به خدا که ما به ائتفاق آراء تصمیم داریم بر محمد و یارانش بتازیم و آنها را از بیخ و بن برکنیم .

معبد گفت : سوگند به خدا که من هیچ صلاح نمی‌بینم .

أبوسفیان نگران شد و به سمت مکه رهسپار گشت و فرار را برقرار و حمله اختیار نمود ، و به نعیم بن مسعود اشجعی که عازم مدینه بود وعدهٔ مال فراوانی داد که برو نزد محمد و یارانش و آنها را هرچه بیشتر از شوکت و قدرت ما بترسان و بگو که هم‌اینک أبوسفیان و همراهانش با تجهیزات کافی عازم حمله به مدینه و کشتن محمد و یارانش و اسارت زنان جوان هستند ، و بگو که میخواهند بکلی بنیاد آنها را از ریشه برکنند .

نعیم بن مسعود که از منافقین مدینه بود و به صورت ظاهر اسلام اختیار کرده بود ، بسوی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رهسپار شد و آنها را هرچه تمام‌تر بیم داده و با کلمات موجش میخواست دل آنان را خالی کند و آنها را از سَطَوَتِ مشرکین در خوف و هراس اندازد ، و در نتیجه آنها را از قصد و عزیمت حملهٔ به کفار منصرف بنماید .

ولی سخنان او مؤثر واقع نشد و رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما السلام با اصحاب زخم دیده و جراحت خورده همچنان با عزم راستین خود باقی بوده و خود را به خدای خود سپرده و گفتند: از هیچ پیش آمدی روی نمی‌گردانیم، هر چه داریم از خداست و او بهترین کفیل و وکیل ماست.

در اثر این گذشت و فداکاری که نمودند و در مقابل دشمن به جای آنکه دهشت زده گردند، یکسره از اراده و اختیار خود بیرون آمده و خود را به خدای خود سپردند؛ خداوند رشته تدبیر آنها را به دست گرفت و ایمانشان زیادتی یافت و پروردگار نعمت را که همان مقام ولایت است به آنان عنایت فرمود.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ
فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ .

«آن کسانی که (مقصود، امیرالمؤمنین علیه السلام است که با بدنی سراپا زخم دیده لَوای جنگ را حامل بوده، و یاران صادق و باوفای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) گفتند به آنها مردم (نعیم بن مسعود اشجعی منافق معروف): که مردم (که ابوسفیان و همراهانش باشند) برای محاربه و استیصال شما همدست و همداستان شده‌اند؛ پس شما بترسید و دست از حمله بردارید. ولی این سخنان موجب زیادی ایمان و قوت آنان شد و در پاسخ گفتند: خدا ما را کافیست و بس، و خوب و کیلی است که به اراده و اختیار خود در امور ما تصرف کند.»

فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا
رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ .

«آنها از محاربه برگشتند در حالیکه خدا به آنها نعمت را که ولایت است عنایت فرمود و از فضل خود آنها را برخوردار نمود، و آنها پیروی از رضای نفس خود و آسایش خود در آن موقع خطیر ننموده بلکه از رضای خدا پیروی کردند و خداوند دارای فضلی بزرگ است.»

در اینحال خداوند پیمبرش را نصرت داده و بدون هیچ اثر سوئی نه از طرف دشمن و نه از طرف جراحات وارده بر خودشان در جنگ احد، با عافیت از نبرد و قوت قلب و ایمان و فضل و شرف و آوازه در بین مردم و با إرعاب دل‌های مشرکان به مدینه مراجعت نمودند.^۱

۱- بسیاری از مفسرین نقل کرده‌اند؛ از جمله تفسیر «المیزان» جلد چهارم، ص ۶۵ تا ص ۷۷؛ و تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، جلد اول، ص ۵۳۸ تا ص ۵۴۱؛ و تفسیر «برهان» طبع سنگی، جلد اول، ص ۲۰۱؛ و «تفسیر أبوالفتوح رازی» طبع مظفری، جلد اول، ص ۶۸۷ تا ص ۶۹۱؛ و طبع اسلامی با تصحیح آیه الله شعرانی، جلد سوم، ص ۲۵۴ تا ص ۲۶۰؛ و تفسیر «بیان السعادة» طبع سنگی، ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ و تفسیر «صافی» طبع اسلامی، جلد اول، ص ۳۱۴ تا ص ۳۱۶؛ و سادس «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ص ۵۰۶؛ و بسیاری از مورّخین از جمله واقیدی در کتاب «مغازی» با تحقیق ماریدین جونس، جلد اول، ص ۳۳۴ تا ص ۳۴۰؛ و «روضة الصفا» جلد دوم، در تحت عنوان ذکر غزوة حمراء الأسد؛ و «تاریخ الخمیس فی أحوال أنفُس نفیس» جلد اول، ص ۴۴۷ تا ص ۴۴۹؛ و «تاریخ طبری» طبع مصر، مطبعة الاستقامة»

البتّه این نعمت ولایت به تمام اصحابی که با رسول خدا به حمراء الأسد حرکت کردند داده نشده است، بلکه بخصوص افرادی که از سرّ خود گفتند: **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**. و شاهد بر این معنی آنکه در آیه قبل میفرماید:

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ^۱

«آن کسانی که دعوت خدا و پیامبرش را برای حرکت به دنبال مشرکین بعد از آنکه در أحد جراحت دیده بودند اجابت کردند، برای افرادی از آنان که احسان کرده‌اند و تقوی پیشه ساخته‌اند مزد بزرگی است.»

در اینجا ملاحظه میشود که برای خصوص اهل احسان و تقوی از میان آنان این مزد بزرگ را معین فرموده است. و اهل احسان و تقوی را در آیات مورد بحث معرفی میکند که: آن کسانی هستند که گفتند: **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**. در این موقع سخت و حساس خود را به خدای خود سپرده و اراده و اختیار خود را منکّ در اراده خدا نمودند؛ این است معنای ولایت.

و نظیر این تعبیر در آخر سوره فتح است، آنجائیکه خداوند صفات افرادی را که با پیغمبرند مفضلاً بیان میکند و در آخر آن

﴿۱۳۵۷ هجری﴾ جلد دوم، ص ۲۱۱ تا ص ۲۱۳؛ و «منتهی الأمل» طبع رحلی- علمیه اسلامیّه، جلد اول، ص ۴۷.
۱- آیه ۱۷۲، از سوره ۳: آل عمران

میفرماید :

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ
أَجْرًا عَظِيمًا .^۱

«خداوند به آن دسته‌ای از آنان که ایمان آورده و اعمال صالحه انجام می‌دهند ، وعدهٔ آمرزش و مزدی بزرگ داده است.»
و نیز از آیاتیکه دلالت بر معنای ولایت دارد در قرآن مجید این آیات است :

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ
فِي الآٰخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ * أَلَمْ تَرَ إِلَى
الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ
يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ .^۲

«ثابت می‌دارد خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند به گفتار ثابت در دنیا و آخرت . و گمراه می‌نماید ستمکاران را . و آنچه اختیارش قرار گیرد به جا می‌آورد . ای پیامبر ! آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفر کردند و قوم و پیروان خود را به جهنم افکندند ، آن دوزخی که به آتش آن بسوزند ؛ و بد منزلگاهی است برای آنان.»

مراد از گفتار ثابت در اینجا همان کلمهٔ توحید است که در دنیا و در آخرت ثابت است ؛ چون غیر از توحید هر چه باشد متزلزل است ، هر چه باشد قابل رنگ و قابل تغییر است و قابل تردید و تأمل است .

۱- ذیل آیهٔ آخر ، از سورهٔ ۴۸ : الفتح

۲- آیات ۲۷ تا ۲۹ ، از سورهٔ ۱۴ : ابراهیم

اما قول ثابت، در دنیا و آخرت قابل تغییر نیست، و این درجه از توحید که برای بنده خدا ظهور پیدا کند، ملازم با از دست دادن اختیار شخص و سپردن اختیار به دست ربُّ الأرباب است؛ و اینست معنای ولایت.

بعد میفرماید: آیا ندیدی کسانی که این ولایت را که نعمت خداست نپذیرفتند و توحید را قبول نکردند و در نتیجه به آنانیت و شخصیت خود متکی بوده و حاضر نشدند که مدبر امور خود را پروردگار جهانیان قرار دهند، و در نتیجه به خدای تعالی کافر شدند و آن نعمت را مبدل به کفر نمودند، که در نتیجه محلّ و منزلگاه چنین افراد مستکبری دارُ البوار و جهنم سوزان خواهد بود.

پس تمام افرادی که دارای مقام ولایت باشند از دستبرد شیطان خارج بوده و از مراحل سكرات و قبر و برزخ و قیامت گذشته‌اند، و در اثر مجاهده با نفس اماره تمام این مراحل را در دنیا طی کرده‌اند و در هنگام مرگ بدون حساب و کتاب در بهشت‌های موعود از ناحیه ربِّ و دود ماوی خواهند گرفت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ علامات و نشانه‌های اولیای خدا میفرماید:

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ

۱- ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج البلاغه» بیست جلدی، در جلد بیستم ص ۷۷، و در شرح چهار جلدی طبع مصر، جلد چهارم، ص ۴۷۴ گوید: «این تعبیراتی که امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به صفات اولیای خدا نموده»

إِلَى ظَاهِرِهَا ، وَ اسْتَعْلَمُوا بِبَاطِنِهَا إِذَا اسْتَعْلَمَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا ؛
فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمَيِّتَهُمْ ، وَ تَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ
سَيُتْرَكُهُمْ ، وَ رَأَوْا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا ، وَ دَرَكَهُمْ لَهَا
فَوْتًا ؛ أَعْدَاءُ مَا سَأَلَمَ النَّاسُ ، وَ سَلِمَ مَا عَادَى النَّاسُ .

بِهِمْ عِلْمَ الْكِتَابِ وَ بِهِ عِلْمُوا ، وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا ، لَا
يَرُونَ مَرَجُوهَا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ ، وَ لَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ .^۱

«اولیای خدا در حقیقت کسانی هستند که توجه و گرایش خود را
به باطن دنیا می‌کنند، در حالیکه مردم گرایش و توجهشان به ظاهر
دنیاست، و خود را مشغول به امور باقیه و ابدیه می‌کنند، در صورتی

⇐ است، صلاحیت دارد که امامیه آن را شرح حال ائمهٔ معصومین بر مذهب
خود قرار دهند چون میفرماید :

فَوْقَ مَا يَرْجُونَ ، بِهِمْ عِلْمَ الْكِتَابِ وَ بِهِ عِلْمُوا ؛ وليكن ما آن را شرح حال
علماء عارفین قرار میدهیم که همان اولیاء خدائی هستند که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرموده‌اند که : چون نظر می‌کنند مردم به دنیا و
زینت‌های آن از مناکح و ملابس و شهوات حسیه، آنها نظر می‌کنند به باطن دنیا
و اشتغال می‌ورزند به علوم و معارف و عبادت و زهد در لذت‌های جسمانیّه.
أقول: هیچ لزومی ندارد که امامیه این صفات را منحصر در ائمهٔ طاهرین
بنمایند، گرچه ائمهٔ علیهم السلام به نحو اکمل و اتم و واجد این شرائط و متصف
بدین صفات هستند. لیکن از شیعیان و پیروان آنها بسیاری دیده شده‌اند و
میشوند که دارای این صفات بوده و به مرحلهٔ مخلصین رسیده باشند و آنها جز
خدا امیدی نداشته باشند و حَقًّا پاسدار قرآن بوده و آنها نیز به قرآن شناخته
شوند؛ پس آنچه را که ابن ابی الحدید بر مذاق امامیه اختصاص به ائمهٔ داده
محل اشکال و ایراد است .

۱- «نهج البلاغه» أواخر باب الحكم، طبع عبده- مصر، ج ۲، ص ۲۳۷

که مردم خود را به امور موقت و گذران دنیا مشغول می‌دارند . پس ناپود می‌کند و هلاک می‌سازند از دنیا آن چیزهایی را که می‌ترسند آنها را ناپود کند و هلاک سازد ، و رها می‌سازند و ترک می‌کنند از چیزهای دنیا آن اموری را که میدانند آنها را رها ساخته و ترک خواهد نمود . و زیاده طلبی و فراوان اندوزی دیگران را از امور دنیوی ، کم و کوچک تلقی می‌کنند ، و می‌بینند آنچه را که دیگران بازیافتی و غنیمت می‌پندارند ، تحصیلش برای آنان ضرر و از دست دادن است .

اولیای خدا دشمنند با چیزهایی که مردم با آنها دوست و سلامتند ، و دوست و سلامتند با چیزهایی که مردم با آنها دشمنند . بواسطه آنهاست که کتاب خدا شناخته میشود ، و به کتاب خداست که آنها شناخته میشوند ؛ و به وجود آنانست که کتاب خدا برپا می‌ایستد و حیات میگیرد ، و به کتاب خداست که آنها برپا می‌ایستند و حیات میگیرند . در عالم وجود و آفرینش هیچ امیدی را از رשמندتر از امید خود نمی‌دانند ، و در هیچ امری بالاتر از امر خود ترس و بیم نمی‌گیرند.»

و نیز آن حضرت در تفسیر آیه مبارکه: **رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** ،^۱ در وقتیکه خودشان این آیه را تلاوت فرمودند ، کلامی دارند که در نهج البلاغه مسطور است :

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذُّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ

۱- صدر آیه ۳۷ ، از سوره ۲۴ : النور

الْوَقْرَةَ ، وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعُشُورَةِ ،^١ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ .
 وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ - عَزَّتْ عَ الْاَوْهَ - فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي اَزْمَانِ
 الْفُتْرَاتِ ، عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ ،
 فَاسْتَضَبُّوْهُ بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْاَسْمَاعِ وَ الْاَبْصَارِ وَ الْاَفْئِدَةِ .
 يُذَكِّرُونَ بِاَيَّامِ اللّهِ ، وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْاَدْلَةِ فِي الْفُلُواتِ

مَنْ اَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا اِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ ، وَ مَنْ
 اَخَذَ يَمِيْنًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا اِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ ، وَ كَانُوا
 كَذَلِكَ مَصَابِيْحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ اَدْلَةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ .
 وَ اِنْ لِلذِّكْرِ لَآهْلًا اَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا ، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ
 وَ لَا يَبِيعُ عَنْهُ ؛ يَقْطَعُونَ بِهِ اَيَّامَ الْحَيَوَةِ ، وَ يَهْتَفُونَ بِالزَّوَاجِرِ عَنْ
 مَحَارِمِ اللّهِ فِي اَسْمَاعِ الْعَافِلِيْنَ .
 وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
 يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ .

فَكَانَ مَا قَطَعُوا الدُّنْيَا اِلَى الْاٰخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا ، فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ
 ذَلِكِ .

فَكَانَ مَا اَطَّلَعُوا غُيُوبَ اَهْلِ الْبِرْزَخِ فِي طَوْلِ الْاِقَامَةِ فِيهِ ، وَ
 حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتَهَا ، فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا ،
 حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ .
 فَلَوْ مَثَلْتُهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَةَ وَ مَجَالِسِهِمْ

١- ضَبَطَهَا ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ بِالْفَتْحِ .

الْمَشْهُودَةَ ، وَقَدْ نَشَرُوا دَوَابِنَ أَعْمَالِهِمْ ، وَفَرَعُوا لِمُحَاسَبَةِ
 أَنْفُسِهِمْ عَنْ كُلِّ صَغِيرَةٍ وَكَبِيرَةٍ أُمِرُوا بِهَا فَقَصَرُوا عَنْهَا ، أَوْ نُهُوا
 عَنْهَا فَفَرَطُوا فِيهَا ، وَحَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ فَضَعُفُوا
 عَنِ الْإِسْتِقْلَالِ بِهَا فَنَشَجُوا نَشِيجًا وَتَجَاوَبُوا نَحِيبًا ، يَعِجُونَ إِلَى
 رَبِّهِمْ مِنْ مَقَاوِمِ نَدَمٍ وَاعْتِرَافٍ ؛ لَرَأَيْتَ أَعْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ
 دُجَى ، قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَكَةُ ، وَتَمَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ ، وَفَتِحَتْ
 لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ ، وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقَامٍ اطَّلَعَ
 اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ ، فَرَضِيَ سَعِيهِمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ .

يَتَسَمُّونَ بِدُعَائِهِ رَوْحَ التَّجَاوُزِ ، رَهَائِنُ فَاقَةٍ إِلَى فَضْلِهِ ، وَ
 أُسَارَى ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ .

جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ ، وَ طَوَّلُ الْبُكَاءِ عُيُونَهُمْ . لِكُلِّ بَابِ
 رَغْبَةٍ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدُّ قَارِعَةٍ ، يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ وَ
 لَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاعِبُونَ .

فَمُحَاسِبٌ نَفْسِكَ لِنَفْسِكَ ، فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ
 غَيْرُكَ .^۱

میفرماید : «خداوند سبحانه ، ذکر و یاد خود را موجب
 زدوده شدن زنگار دلها از ریب و شک قرار داده ، دلها بدان روشن
 شود و جلا گیرد . بواسطه یاد خدا گوش‌های دل بعد از سنگینی و
 گرانی بشنود و آیات خدا را ادراک کند ، و چشم‌های دل پس از

۱- «نهج البلاغه» طبع عبده- مصر ، جلد اول ، ص ۴۴۶ تا ص ۴۴۸ ؛ و
 ص ۳۶۱ تا ص ۳۶۳ ، از «شرح نهج» ملاً فتح الله کاشی ، خطبه ۲۵۰

تاریکی و پنهانی بصیرت ، بینا و روشن گردد و آیات الهیه را ببیند و حقائق و أسرار را بفهمد ، و دل‌ها پس از ستیزگی و سرکشی آرام گیرد و رام شود .

و همیشه برای خداوند - عزّت الّاؤه - در طول زمان‌های دراز از دهور و ایام یکی پس از دیگری و همچنین در ایام فترتی که بین قیام دو پیامبر بزرگ بوده است ، بندگان خاصّ و صالح بوده‌اند که خداوند با الهام و القاء مطالب و مهمّات با افکار و اندیشه‌های آنان بطور راز تکلم می‌کرده است و با بنیاد عقول و ریشه و اصل نفوس آنها سخن می‌گفته است .

پس آنها با دیده بصیرت و نور بیداری ، در گوش‌های خود و چشم‌های خود و دل‌های خود چراغ هدایت و معرفت افروختند .
به یاد می‌آورند روزهای خدا را برای مغتنم شمردن اعمال ، و می‌ترسانند از مقام حقّ تعالی در مواقف حساب . این بندگان به منزله راهنمایانی هستند که در وادی ظلمات مردم را به هدایت و عالم نور رهبری کنند .

کسی که طریقه اعتدال و راه راست و مستقیم را در پیش گرفت ، او را در آن راه ستایش گویند و راهش را امضاء نموده و تأیید کنند و او را به نجات و رستگاری بشارت دهند ؛ و کسیکه از راه مستقیم انحراف ورزد و به راست و چپ بگراید ، او را مذمت نمایند و از هلاکت و نابودی برحذر دارند و بیم دهند .

این بندگان خدا به منزله چراغ‌های درخشان وادی‌های ظلمتند ،

و راهنمایان شبهه‌ها و شك‌ها در میان مردم .

آری ، برای ذكر خدا و یاد خدا مردمی هستند که به عوض اشتغال به دنیا و زینت‌های دنیا به ذكر خدا اشتغال ورزیده و آن را بدل از تعینات دنیویّه گرفته‌اند ، و هیچ تجارت و معامله‌ای آنان را از خدا و ذكر او به خود مشغول نمی‌کند .

با یاد خدا ایام زندگانی خود را می‌گذرانند ، و با صدای بلند مردم را از معاصی و گناهان منع نموده و آواز میدهند و در گوش‌های مردم غافل‌ترین می‌اندازند .

مردم را به عدالت امر می‌کنند و خود نیز به عدالت رفتار می‌نمایند ، و از کار زشت باز می‌دارند و خود نیز بکار زشت دست نمی‌آیند .

چنان با اراده‌ای متین در راه وصول به مقام قرب قدم گذارده‌اند که گوئی تمام عالم زندگی و دنیا را در هم پیچیده و در دلِ آخرت قرار گرفته‌اند ، و آنچه در پس پردهٔ دنیاست از امور عقیبی و بهشت و جهنم همه را در مقابل دیدگان خود می‌بینند .

و مثل آنکه آنان بر پنهانی‌ها و خفایای اهل برزخ در دوران مَکث در آن عالم اطلاع دارند ، و قیامت با تمام خصوصیات و وعده‌ها و وعیدها بر آنها متجلی شده و به تحقّق رسیده است ، و در آن هنگام آنان پردهٔ غیب را برای مردم دنیا پس زده و آنها را بر امور واقعه اطلاع میدهند . مثل آنکه آنها می‌بینند چیزهایی را که مردم دنیا نمی‌بینند ، و می‌شنوند چیزهایی را که مردم دنیا نمی‌شنوند .

اگر تو آنها را در عقل خود تمثیل کنی و در فکر خود تصویر نمائی در مقام‌ها و موقف‌های پسندیده آنها و در مجلس‌های شایسته و عبادت آنها، که گوئی دیوان‌های اعمال خود را در مقابل خود گشوده، و خود را آمادۀ محاسبه از نفس خود نموده‌اند، از هر کار کوچک و بزرگی که از آنها سرزده و بر هر امری که به آنها شده و کوتاهی کرده‌اند، یا نهی که از آنها شده و در آن تقصیر نموده‌اند، و بارهای سنگین و گناه خود را بر دوش کشیده و از تحمّل و نگهداری آن فرو مانده‌اند، و آواز آنان به گریه و زاری بلند شده و گریه گلوگیر آنها گشته و یکدگر را به گریه و زاری پاسخ داده‌اند، و فریاد خود را از روی ندامت و پشیمانی و اقرار و اعتراف به پروردگار خود بلند نموده‌اند؛ در آن تمثیل عقلی و تصویر فکری ایشان را خواهی دید که حقاً آنها علم‌ها و نشانه‌های هدایتند، و چراغ‌های درخشنده در تاریکی‌های جهالتند که فرشتگان رحمت الهی گرداگرد آنها را فرا گرفته و مقام سکینه و آرامش و امن و امان بر آنها فرود آمده است، و درهای آسمان به روی آنان گشوده شده، و مراتب وصول به درجات عالیه و منازل فوز و کرامت در مقام منیعی که خداوند در آن مقام بر آنها مطلع است برایشان مهیا گردیده است.

پس، از سعی و کوششی که آنها در دنیا نموده‌اند خدا راضی شده است و آنرا پسندیده و امضا کرده، و مقام محمود آنان را ستوده و ستایش کرده است.

آنها به دعائی که نموده‌اند و از خدای خود امید عفو داشته‌اند،

نسیم رحمت را استشمام نموده و عفو و مغفرت خدا را ادراک کرده‌اند؛ همه آنها گروگان نیاز و فقرند به فضل و رحمت خدا، و اسیران ذلتند در برابر عظمت پروردگار.

به درازا کشیدن مدّت اندوه و غم هجران دل‌های آنانرا جریحه‌دار نموده، و بسیاری گریه و طولانی بودن آن در فرقت حضرت محبوب تعالی چشم‌های آنها را متورّم و مجروح کرده است. برای هر بابی و در هر موردی از موارد رغبت بسوی خداوند سبحانه، از برای ایشان دست کوبنده‌ای است و دعائی مستجاب از افاضات و عطایای حضرت ربّ و دود.

سؤال می‌کنند و درخواست می‌نمایند از کسی که وسعت‌ها در نزد او تنگی نمی‌کند، و رغبت کنندگان و امیدواران به مقام قرب و وصولش ناامید نخواهند شد.

پس ای انسان تو هم حساب خود را در دنیا از نفس خود بگیر و برای طهارت خودت، خود به محاسبهٔ نفست پرداز؛ چون برای غیر از نفس تو در دنیا حسابگرانی غیر از تو هستند که به حساب آنها برسند. تو نیز اگر خود به حساب خودت رسیدی چه بهتر، وگرنه آن حسابگران به حساب تو نیز رسیدگی خواهند نمود.»

الحقّ این کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام در حالات اولیای خدا یک کتاب حکمت است و احتیاج به یک کتاب شرح و بسط دارد؛ و با دقّت در فقرات آن خوب واضح میشود که چگونه اولیای خدا یکسره به بهشت میروند و کتاب و حسابی ندارند و سكرات مرگ و

أحوال قبر و برزخ و قیامت از آنها برداشته شده است؛ چون همه این عقبات را در دنیا طی کرده‌اند.

و نیز امیر المؤمنین در شرح حال صحابی بزرگوار عثمان بن مظعون^۱ می‌فرماید:

۱- شرح احوال عثمان بن مظعون را بزرگان اهل حدیث و تاریخ و تراجم آورده‌اند و مادر اینجا از سه کتاب: اول از کتاب «طبقات» ابن سعد، جلد سوم، ص ۳۹۳؛ دوم از کتاب «استیعاب» جلد سوم، ص ۱۰۵۳؛ سوم از کتاب «أسد الغابة» جلد سوم، ص ۳۸۵ ذکر می‌کنیم. (و نیز ابن حجر عسقلانی در کتاب «إصابة» ج ۲، ص ۴۵۷ احوالات عثمان بن مظعون را ذکر کرده است).

محصل آنکه: عثمان بن مظعون از اصحاب بزرگ و باوفای رسول خدا بوده است و در مکه مکرمه بعد از سیزده نفر به رسول خدا ایمان آورده و دو هجرت به حبشه و مدینه نموده است. و رسول خدا بین او و ابی الهیثم بن التَّهَّان عقد اخوت بسته است، و در غزوة بدر حضور داشته و در شهر شعبان سی ماه از هجرت رسول خدا گذشته در مدینه رحلت نموده است.

و او اول کسی است از مهاجرین که در مدینه رحلت کرده، و رسول خدا زمین بقیع عرقده را برای دفن مؤمنین انتخاب فرموده و اولین کسی را که در آن دفن کردند عثمان بن مظعون بوده، و حتی دستور دادند که زینب یا رقیه دختر خود را نزدیک قبر او دفن کنند و به دختر تازه متوفای خود گفتند:

الْحَقِي بِسَلْفِ الصَّالِحِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ.

یعنی: «ای دختر، به یادگار گذشته، بنده صالح خدا، عثمان بن مظعون ملحق شو.»

و درباره ابراهیم فرزند خردسال خود که رحلت نمود فرمودند: ملحق شو به سلف صالح ما عثمان بن مظعون.

و درباره عثمان بن مظعون پس از رحلتش فرمودند: ذَهَبَتْ وَ لَمْ تَلْبَسْ مِنْهَا بِشِيءٍ. (عبارت «طبقات»): «خَرَجَتْ مِنْهَا وَ لَمْ تَلْبَسْ مِنْهَا بِشِيءٍ» (عبارت «

كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ ، وَكَانَ يُعَظِّمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ
الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ ، وَكَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَسْتَهِي مَا لَا

«(أسد الغابة)» یعنی: «ای عثمان! تواز دنیا رفتی و ابداً دامان خود را بدان آلوده نکردی.»

۱- در مراد آنکه این «أخ» کدام است در بین شُرَاح «نهج» اختلاف است؛ ابن میثم بحرانی در جلد ۵، از «شرح نهج» ص ۳۹۰؛ و ملاً فتح الله کاشانی در ص ۵۸۱، از طبع سنگی گوید: مراد أبوذرّ غفاری است، و بعضی گفته‌اند: مراد عثمان بن مظعون است. و ابن اَبی الحدید در جلد ۱۹، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ از شرح گوید:

«بعضی گفته‌اند: مراد از این برادر، رسول خداست؛ و این بعید است چون در عبارت است که: وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا. و این صفت رسول خدا نبوده است. و بعضی گفته‌اند: مراد أبوذرّ غفاری است؛ و این را نیز جمعی مستبعد شمرده‌اند چون در عبارت آن حضرت است که: فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ عَادٍ وَصِلٌ وَاٍ. و أبوذرّ از معروفین به شجاعت و بَسَالَت نبوده است.

و بعضی گفته‌اند: مراد مقداد بن عمرو معروف به مقداد بن أسود است که از شیعیان مخلص علی بوده است و در فضیلت او حدیث صحیح مرفوع وارد شده است. و بعضی گفته‌اند که: اشاره به أخ و برادر معین نیست و این کلام از باب مَثَل است و عادت عرب بر این جاری بوده است؛ مثل قولهم فی الشَّعر: فَقَلْتُ لِصَاحِبِي ، وَ يَا صَاحِبِي.» و سپس میگوید: این اقوی از وجوه مذکوره است.

و در «شرح نهج البلاغة» خوئی، در جلد ۲۱، ص ۳۷۸ که شارح آن آقامیرزا محمد باقر کمره‌ای است این عبارت را از ابن اَبی الحدید نقل میکند و اضافه میکند که: ابن میثم بر این جماعت که احتمال داده شده، عثمان بن مظعون را اضافه کرده است. و سپس میگوید: در صورتی که احتمال ابن اَبی الحدید صحیح باشد، حضرت امیر المؤمنین را باید مبتکر فنّ رُماتیک و روایات تمثیلیه گرفت.

يَجِدُ ، وَ لَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ .

وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا ؛ فَإِنْ قَالَ ، بَدَّ الْقَائِلِينَ وَ نَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ .

وَ كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا ، فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابَ وَ صِلُّ وَاِدٍ . لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا . وَ كَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُدْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ .

وَ كَانَ لَا يَشْكُو وَ جَعَا إِلَّا عِنْدَ بُرْنِهِ . وَ كَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ ، وَ لَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ . وَ كَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ . وَ كَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ . وَ كَانَ إِذَا بَدَّهْهُ أَمْرَانِ نَظَرَ أَيُّهُمَا أَقْرَبَ إِلَى الْهَوَى فِخَالَفَهُ .

فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزَّمُوهَا وَ تَنَافَسُوا فِيهَا ؛ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ .^۱

میفرماید: «در زمان گذشته یک برادر الهی داشتم که مقام و منزلت او در چشم من بسیار بزرگ و عظیم مینمود، به علت آنکه دنیا در چشم او بسیار پست و حقیر بود. و او از تسلط نفس اماره و شهوت شکم بیرون بود؛ چیزی را که نمی یافت اشتها نمی کرد، و چون چیزی را می یافت، آن را بسیار بکار نمی بست.

و بیشتر از اوقات ایام و روزگار خاموش بود؛ و اگر احیاناً سخنی می گفت، چنان سخنش مغزدار و پر حقیقت بود که دیگر مجال سخن برای گویندگان نمی گذاشت و چون آب زلال عطش پرشش کنندگان

۱- «شرح نهج البلاغة» عبده، طبع مصر، جلد دوم، ص ۲۰۵ و ۲۰۶

را فرو می‌نشانند .

و مرد متواضع الحال و ضعیفی بود که دیگران بدین لحاظ او را بزرگ نمی‌شمردند و شرائط آداب و حقوق او را رعایت نمی‌کردند و به او به دیدهٔ حقارت می‌نگریستند ؛ ولیکن در مقام جدّ و دفاع از حقّ و حریم خدا چون شیر ژیان^۱ و چون افعی پُر زهر بیابان حمله مینمود .

در مقام استدلال از هیچ حجّت و برهانی فرو گذار نبود ، مگر آنکه خود به قضاوت حقّ و راستین خود متّکی بوده و با بصیرت کامل در آن امر وارد میشد ؛ و بنابراین هیچ استدلالی نمی‌کرد مگر آنکه حاکم و پیروز میشد .

و در امری که در امثال و اشباه آن عذر مردم قبول میشد ، هیچکس را ملامت نمی‌کرد مگر آنکه در وهلهٔ اوّل اعتذار او را می‌شنید .

و ابداً از درد ، شکوه و گلایه نمی‌کرد مگر بعد از آنکه آن درد برطرف شده و بهبودی حاصل گشته بود .

آنچه می‌گفت خود نیز عمل می‌نمود ؛ و آنچه را که عمل

۱- در نسخهٔ «نهج البلاغه» ملاً فتح الله لَيْثٌ غَادٍ ذکر کرده است ، یعنی : شتابنده و خشمگیرنده . و گفته است که : و لَيْثٌ عَادٍ به عین مهمله نیز روایت شده است که مشتقّ باشد از عَدُوّ یعنی دویدن . ابن ابی الحدید نیز به عین مهمله روایت کرده است ؛ ولی در «شرح نهج البلاغه» ابن میثم بحرانی و محمّد عبده لَيْثٌ غَابٍ روایت نموده‌اند ، و غاب به معنی درخت‌های بسیار درهم پیچیده است که شیر لانهٔ خود را در میان آن قرار میدهد .

نمی نمود در آن باره چیزی نمی گفت .

و زمانی که در تکلم با غیر بیشتر ساکت بوده و مغلوب کلام غیر واقع میشد ، هیچگاه مغلوب سکوت نشده و نفسش از اراده سکوت بیرون نمی رفت و پیوسته زمام کلام و سکوت خود را در دست داشت .^۱

و رغبت و میل او به شنیدن زیادتربود از سخن گفتن .
و زمانی که بالبداهه و ناگهان دو امر بر او روی می آورد که ناچار باید یکی از آندو را بجای آورد ، آن یک را که موافق رضای نفس اماره و هوای خویشتن بود ملاحظه نموده و آنرا مخالفت میکرد .
پس ای مردم ! شما نیز بدین اخلاق پسندیده و صفات حمیده بگروید ، و آن را گرفته و در کانون دل خود جا دهید ، و در این باره به مسابقه پرداخته و در میدان سبق گوی سبقت را از همگنان برآید .
و اگر تا این حدیکه بیان شد در خود استعداد و استطاعت آنرا نمی یابید ، پس بدانید که بهرمندی کم ، بهتر از ناکامی و محرومیت بسیار است .»

یعنی به هر مقدار که میتوانید عمل نموده و خود را به حریم

۱- در نسخه ابن میثم و ابن ابی الحدید و ملاً فتح الله و شرح خوئی که کمره ای تنظیم نموده است چنین وارد است که : وَ كَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ . ولیکن در «شرح نهج» محمّد عبده این دو فعل را معلوم آورده است : وَ كَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يَغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ . و معنایش بنابراین چنین میشود که : زمانی که بر کلام غلبه مینمود در عین حال سکوتش بیشتر بود ؛ لیکن روایت اول آنسب است .

نزدیک نمائید، و به علت صعوبت آن بکلی دست از آن نشوئید و مایوس نشوید که: منفعت قلیل بهتر از ضرر کثیر، و دریافت کم بهتر از ترک بسیار است.

و این فقره از کلام حضرت، شبیه کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که میفرماید: «وَمَا أَمْرُكُمْ بِهِ فَاَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ». «آنچه را که من به شما امر میکنم، پس بجای بیاورید بقدری که استطاعت دارید.»^۱

باری، از مجموع این مطالب که درباره اولیای خدا ذکر شد این نتیجه بدست آمد که: اولیای خدا افرادی هستند که تمام سرمایه‌های وجودی خود را به خدا سپرده و در مرتبه تسلیم کلی درآمده و هستی و اختیار خود را حَقّاً به خدا سپرده‌اند. و در این مرتبه از تمام حالات و موقعیتهائی که برای شخص محتضر هست مصون، و از مراحل سؤال و عذاب قبر و عرض و عذاب قیامت نیز در امانند.

در اینجا یک نکته بسیار مهم و قابل ذکری است و آن اینکه: آن کسانی که از اولیای خدا اطاعت کنند از زمره آنها میشوند و عذاب قبر

۱- این حدیث را غزالی در «احیاء العلوم» در باب آفت بیستم از آفات زبان در جلد سوم، ص ۱۴۱ آورده است و اصل حدیث اینست:

ذَرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ وَ اِخْتِلَافِهِمْ عَلَيَّ أَذْيَابِهِمْ . مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ وَ مَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَاَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ .

و در ذیل صفحه، زین الدین عراقی در کتاب «المعنی عن حمل الأسفار فی الأسفار» که تخریج احادیث «احیاء العلوم» را نموده است، گفته است که: این حدیث متفق علیه است از طریق أبوهریره.

از آنها نیز برداشته می‌گردد. در سوره نساء وارد است: **وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ**
وَأَرْسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
**وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا *
 ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَدِيمًا^۱**

آن کسانی که از خدا و رسول خدا اطاعت کنند، پس حَقّاً آنها با افرادی هستند که خدا بدانها نعمت داده، از جماعت پیامبران و صدیقین و گواهان و صالحان، و بسیار به این دسته از مردم نعمت ارزانی داشته شده، و رفقای خوبی هستند برای آنها.

این آیه بسیار موجب خوشوقتی و دلگرمی است برای مردم؛ که اگر آنها به مرتبه ولایت الهیه نرسیده‌اند، ولیکن در اثر اطاعت از اولیای خدا با آنها معیت پیدا می‌کنند و با آنها محشور خواهند شد و جلیس و همنشین با آنها خواهند بود.

سرّ این مطلب چیست؟

سرّش اینست که معنی اطاعت مطیع و فرمانبر در برابر فرمانده و مطاع آنست که: من در این کاری که به من محوّل شده است اراده ندارم، اختیار ندارم؛ اراده و اختیار فرمانده جای اراده و اختیار او را گرفته است؛ اینست معنای اطاعت.

طفل که از پدر خود اطاعت میکند، یعنی هر چه پدر میگوید گوش کند و طبق گفته او عمل کند.

در خوراک و پوشاک و محلّ استراحت و بازی با رفقای خود،

۱- آیه ۶۹ و ۷۰، از سوره ۴: النّساء

طفل یک سِری انتخاباتی دارد که چه بسا بر ضرر اوست ، یا موجب هلاکت اوست ، و با اطاعت از پدر اختیار و اراده او کنار رفته و اراده و اختیار پدر جایگزین آنها شده است ؛ پدر دارای مقام ولایت است و طفل مقام اطاعت .

طفل که به مدرسه میرود در تمام حالات و سکنات ، خود را در تحت اختیار و اراده استاد خود در می آورد و زیر نظر او مورد تعلیم قرار میگیرد ؛ طفل در تمام مواقع دوست دارد بازی کند و دنبال رفیقش بدود و شیرینی بخورد ، این اختیار اوست ؛ ولی استاد او را در کلاس مقید میکند و تعلیم میدهد ؛ و در تمام این حالات طفل باید کلام او را اطاعت کند . به جای اراده بازی کردن و شیرینی خوردن ، اراده مشق نوشتن و خواندن و مطالعه نمودن را بنماید .

آن کسانی که از خدا و رسول خدا اطاعت می کنند ، به جای اراده و اختیار خود در جمیع امور معاش و معاد ، در امور فردی و اجتماعی ، در امور عبادی و معاملی ؛ اراده و اختیار خدا و رسول خدا را در ذهن خود پیاده کرده اند .

از طرف دیگر ثابت کردیم که اولیای خدا کسانی هستند که همه چیز خود را به خدا داده و در اسماء کلّیه و صفات حضرت احدیّت غرق شده اند ، و دیگر بین آنها و خدای آنها جدائی نیست ، نفس ندارند ، اِنّیت و شخصیت ندارند ؛ هرچه هست اندکاک در اسماء حُسنی و صفات علیای پروردگار است ، و هرچه هست خداست که در وجود آنان متصرف است .

پس بنابراین، کسانی که از خدا اطاعت می‌کنند و خدا ولی آنها میگردد، نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین - که همه اولیای خدا هستند - ولی آنها خواهند شد، چون خدا ولی آنهاست.

زیرا بین اولیای خدا و خدا فاصله و تفاوتی از نقطه نظر اینست باقی نمانده و فصل ممیزی وجود ندارد؛ و بنابراین اساس، خدا که ولی اطاعت کنندگانست، همه اولیای خدا ولی آنها خواهند شد.

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ. ^۱ فرشتگان می‌گویند: «مائیم اولیای شما در زندگی دنیا و در آخرت».

و اصل برهان این مطلب آنستکه: ولایت خدا امر واحدی است و قابل تعدد نیست، و ولایت اولیای خدا در واقع عین ولایت خداست.

شاهد بر این معنی آنکه در بعضی از آیات قرآن مجید ولایت را در بست منحصر به ذات مقدس پروردگار میکند.

مانند: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. ^۲

«خداست و بس ولی کسانی که ایمان آورده‌اند و آنها را از تاریکی‌ها خارج کرده و بسوی عالم نور وارد میکند».

و مانند: وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ. ^۳

۱- صدر آیه ۳۱، از سوره ۴۱: فصلت

۲- صدر آیه ۲۵۷، از سوره ۲: البقرة

۳- ذیل آیه ۶۸، از سوره ۳: آل عمران

«و خداست ولی مؤمنان.»

و مانند: لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.^۱

«و ابداً غیر از خدا برای آنها شفیع و ولی نیست، امید است

که آنها در مقام تقوی و عصمت الهی در آیند.»

و مانند: مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ

أَحَدًا.^۲

«غیر از خدا ابداً برای آنها ولی نیست، و در حکم و فرمان خدا

نیز کسی حق شرکت ندارد.»

و مانند: هُنَالِكَ الْوَلِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا.^۳

«در آنجا ولایت اختصاص به ذات خداوندی دارد که حق

است، و او بهترین ثواب و بهترین عاقبتی است.»

و در بعضی از آیات، ولایت را از خداوند تجاوز داده و برای

پیامبرش و امیرالمؤمنین علیه السلام، و برای بعضی از مؤمنین

خالص واقعی اثبات میکند؛ مانند: اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ

رَاكِعُونَ.^۴

«اینست و جز این نیست که ولی شما خداست و رسول خدا و

کسانی که ایمان آورده و اقامه نماز می کنند و در حالی که به رکوع

اشتغال دارند زکات به فقرا میدهند.»

۱- ذیل آیه ۵۱، از سوره ۶: الأنعام ۳- آیه ۴۴، از سوره ۱۸: الکهف

۲- ذیل آیه ۲۶، از سوره ۱۸: الکهف ۴- آیه ۵۵، از سوره ۵: المائدة

روایات مُتَظَافِرِی از شیعه و عامّه وارد شده است که: این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده است .
و مانند: **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ. ۱**

«پیغمبر حقّ اولویّت و ولایتش در امور مؤمنین بیشتر است از اختیار و اراده‌ای که خود آنها در امور خود دارند . و زنان او مادران مؤمنین هستند.»

و مانند: **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. ۲**
«مردان مؤمن و زنان مؤمنه ، بعضی از آنها ولیّ بعضی دیگر خواهند بود.»

و علّت ضمیمه نمودن پیغمبر و امیرالمؤمنین یا بعضی از مؤمنین را در مقام ولایت کلیّه و حدانیّه الهیّه ، همانست که ذکر کردیم؛ و با وجود ولایت آنها ، در وحدت ولایت الهیّه انشلام و شکافی پیدا نمی‌شود .

و بنابراین ، طبق آیه‌ای که مطیعین را ملحق به اولیای خدا از پیامبران و صدّیقان و گواهان و صالحان میکند ، تمام افراد پیروان و شیعیان ملحق به اولیای خود شده و از مؤاخذه و سكرات و مهولات عوالم پس از این در مصونیت خواهند بود .

و الحقّ این معنی برای پیروان و شیعیان واقعی جای خوشوقتی

۱- صدر آیه ۶، از سوره ۳۳: الأحزاب

۲- صدر آیه ۷۱، از سوره ۹: التّوبه

است که گرچه همه آنها به مقام اسماء و صفات کلیه الهیه نرسیده‌اند ، و مراحل عالم تجرّد و معنی را نیمووده‌اند و کشف حجابهای غیبی برای آنها نشده است ، و با ملائکه مقربین و ارواح طیبه پاکان عالم ارتباط پیدا ننموده‌اند ، و بهشت و مقامات آنرا مشاهده نکرده‌اند ؛ ولیکن باید خرسند باشند که چنانچه در مقام تشیع و اطاعت قدم راستین نهاده باشند ، همین اطاعت آنها را به اولیای خود ملحق می‌گرداند و به آنها میرساند و از تمام گزندها و رنجها محفوظ و در ظلّ ولایت اولیای خود متنعم خواهند بود .

در امور اعتباریه هم همینطور است ؛ در روایات کثیری از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد است که : از همان غذایی که می‌خورید به غلام و کنیز و خدمتکار خود بدهید ، و از همان لباس که می‌پوشید آنرا بپوشانید ، و با آنها در سر یک سفره غذا بخورید ؛ خدا دوست ندارد که آقای منزل یک غذای خاصی داشته باشد و خدمتکاران غذای دیگری ، آقا در اطاق مجلل زیست کند و آنان در محلّ پست‌تری ، آقا لباس مزینی داشته باشد و آنها لباس ساده‌تری .

پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين همینطور بودند .^۱

۱- در «مکارم الأخلاق» شیخ طبرسی ، در «فصل فی الدعاء عند اللبس» در ص ۵۳ ، از طبع سنگی (سنه ۱۳۱۴) از مختار تمار روایت مفصّلی را از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند ، و از جمله آن اینست که :
آن حضرت با غلام خود قنبر در بازار کرباس فروش‌ها آمدند و دو جامه

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام تمام غلامان خود را جمع مینمود و در سر یک سفره با هم غذا میخوردند، روی یک فراش، روی یک زمین، یک نوع از غذا.^۱

«خریدند یکی به سه درهم و دیگری را به دو درهم، و آن سه درهمی را به قنبر دادند و خود دو درهمی را پوشیدند. قنبر گفت: شما به این سه درهمی سزاوارترید، چون بر منبر میروید و خطبه میخوانید. حضرت فرمود: ای قنبر! تو جوانی، و زیبایی جوانی باید از آن تو باشد، و من از خدای خود خجالت می‌کشم و حیا میکنم که خودم را در لباس بر تو فضیلت دهم. و من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که میفرمود: **الْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ، وَ اطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ.** «از آنچه خود می‌پوشید به غلامان بپوشانید، و از آنچه میخورید به آنها بخورانید.» و نظیر این حدیث نیز در ص ۵۹ از این کتاب وارد است.

۱- در جلد ۱۲ «بحار» طبع کمپانی، در کتاب احوالات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، در ص ۲۶ از کتاب «عیون أخبار الرضا» از جعفر بن نعیم بن شاذان از أحمد بن إدريس از إبراهيم بن هاشم از إبراهيم بن عباس روایت میکند... تا آنکه میگوید:

حضرت رضا علیه السلام زمانی که از ملاقات مردم به خلوت می‌رفتند و سفره برای غذا می‌گستردند، تمام غلامان خود را بر سر سفره می‌نشانند حتی دربانها و میرآخور اسب‌ها را، و با آنها تناول میکردند.

و در ص ۲۹ از «کافی» از عده‌ای از اصحاب از أحمد بن محمد برقی از عبدالله بن صلّت از مردی از اهل بلخ روایت میکند که: من در سفری که حضرت رضا بسوی خراسان داشتند با آنحضرت بودم، روزی حضرت غذائی طلبیدند و جمیع غلامان خود را از غلام‌های سیاه و غیرهم بر سر آن غذا نشانند، من عرض کردم: فدایت شوم خوب بود برای این غلامان یک سفره علیحده دستور میفرمودی. حضرت فرمود: ساکت باش حضرت ربّ تبارک و تعالی واحد»

آنها که مقام حضرت امام رضا علیه السلام را نداشتند اما چون غلام بودند مطیع بودند ، امام راضی ندارد غذائی بخورد و به غلامش ندهد .

اگر غلام متمرّد و متجرّی باشد در مقابل آقای منزل قیام کند ، بچه منزل را بزند ، به زن منزل تعدّی کند ؛ آقا تبهش میکند و با غلّ و زنجیر او را در گوشه منزل می بندد تا دست از تجاوز و تجاسر خود بردارد ، و هرروز او را پس از نصیحت و گوشمالی تازیانه میزند که : تو در مقابل من بپا خاستی و به جای تمکین و اطاعت ، تمرّد کردی و خود در کار خود استبداد و استقلال به خرج دادی .

هر عمل صالحی که غلام بنماید دیگر فائده ندارد ؛ یعنی هیچ عملی با وجود سرکشی و مخالفت با مولای خود صالح نخواهد بود . اما غلام و بنده مطیع ، و خادم و خدمتکار فرمانبردار را ، امام و مولی چون جان خود دوست دارد .

غلام مطیع با زبان حال خود میگوید : ای آقای من ! ای مولای من ! من که علم تو را ندارم ، مال تو را ندارم ، قدرت تو را ندارم ، کمالات و فضائل تو را ندارم ؛ اما آمده ام در این آستان برای اطاعت . من اراده و اختیار ندارم ، اختیار و اراده از تست ، حکم و فرمان از تست .

بندگانیم جان و دل بر کف چشم بر حکم و گوش بر فرمان
گر سر صلح داری اینک دل ور سر جنگ داری اینک جان

است ، و پدر واحد است ، و مادر واحد است ، و جزاء به اعمال است .

عیناً مانند داستان معروفی که از آیاز و اربابش : سلطان محمود غزنوی ، مشهور و در تواریخ و أمثله مسطور است .
 شیعیان که در اطاعت از موالی خود کوتاهی نمی‌کنند و به جامه تقوی خود را می‌آریند و اهل تفویض و تسلیمند ، به ائمه خود ملحق میشوند و با آنها در تمام منازل و مراحل معیت پیدا می‌کنند .
 آنها در دنیا به ما دستور میدهند که : از غذائی که می‌خورید به اطاعت کنندگان و خادمان خود بدهید ؛ چطور ممکنست که خود آنها از نعمت‌های الهیه که برخوردار میشوند به مخلصین و مطیعین خود ندهند . حاشا به کریشان .

مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِهِمْ وَ لَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِهِمْ وَ لَا مُشَبِّهٌ لِمَا
 عَامَلُوا بِهِ الْمُحِبِّينَ وَ اللَّهُ طَاعِينَ مِنْ مَوَالِيهِمْ .

الحاق مطیعین به اولیای خدا ، نصّ آیه قرآنست و مفاد روایات کثیری که در این باب وارد شده است که : در هنگام سكرات مرگ پرده را از جلوی چشم مؤمن بر می‌دارند ، و روح مقدّس حضرت رسول‌الله و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت صدیقۀ کبری و حسنین و سائر ائمه علیهم السلام به صورت مثالی و برزخی خود در نزد او حاضر میشوند ، و آنها می‌گویند : ما رفقای تو هستیم بیا با هم برویم در آن بهشت‌ها سُکنی گیریم و در همه احوال با هم ، هم صحبت و هم‌نشین باشیم با هم در یک قصر در مقام امن زندگی کنیم و به تماشای یک‌دگر در جَلوات الهیه مشغول شویم ؛ عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ .^۱

۱- ذیل آیه ۴۷ ، از سوره ۱۵ : الحجر ؛ و آیه ۴۴ ، از سوره ۳۷ : الصّافات

آنقدر روایت در این باره وارد شده است که از حدّ احصاء بیرون است.

جلد سوّم کتاب «بحار الأنوار» مرحوم مجلسی رضوان الله علیه از طبع کمپانی - که در باب عدل و معاد است - نیمی از آن درباره همین موضوع است؛ صدها روایت از «کافی» و «من لا یحضره الفقیه» و «أمالی» شیخ مفید و «أمالی» شیخ صدوق و «أمالی» شیخ طوسی و «احتجاج» شیخ طبرسی و «دعوات» راوندی و «جامع الأخبار» و «محاسن» برقی و «اختصاص» شیخ مفید و «معانی الأخبار» و «عیون أخبار الرضا» و جز اینها وارد شده است که در هنگام مرگ، مؤمن به شرف ملاقات ائمه خود میرسد و آنها انسان را با خود به بهشت میبرند.

در مجلس قبل یک روایت نقل کردیم؛ امروز نیز یک روایت دیگر نقل می‌کنیم؛ چون اگر بخواهیم تمام روایات وارده در این موضوع را بیان کنیم و در پیرامونش بحث نمائیم ماه رمضان خواهد گذشت، و ما فقط در مسأله سكرات موت می‌مانیم.

در کتاب «فروع کافی» مرحوم کلینی روایت میکند از عدّه‌ای از اصحاب از سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان از پدرش از سُدیر صیرفی میگوید: عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام: فدایت شوم، ای پسر رسول خدا! آیا مؤمن در وقت قبض روحش ناراحت میشود و در آن حال از مرگ کراهت دارد؟
حضرت فرمود: نه سوگند به پروردگار! زمانی که ملك الموت

برای قبض روح او حاضر شود ، مؤمن جزع می‌کند و ناله سر میدهد .
 ملك الموت میگوید : ای ولی خدا جزع مکن ؛ سوگند به آن
 خدائی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به رسالت برانگیخت ،
 من نسبت به تو از یک پدر مهربان ، مهربان‌تر و احسانم بیشتر است اگر
 فرضاً پدرت در این حال حاضر بود و کاری از دست او ساخته بود .

چشمت را باز کن و نگاه کن !

حضرت فرمود : در آن حال متمثل میشود برای او رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
 و ائمه طاهرین از ذریه حسین علیهم السلام .

و پس از آن به مؤمن گفته میشود : اینست رسول خدا و
 امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه طاهرین علیهم السلام ،
 و اینان رفیقان تو هستند .

حضرت فرمود : مؤمن در اینحال چشمان خود را باز میکند و
 نگاه میکند به آنان .

و یک منادی از جانب حضرت رب العزة روح او را ندا میکند
 بدین کلمات :

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ «أَرْجِعِي
 إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً» بِالْوَلَايَةِ «مَرْضِيَّةً» بِالثَّوَابِ «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»
 يَعْنِي مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ «وَ ادْخُلِي جَنَّتِي». فَمَا شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ
 مِنْ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَ اللُّحُوقِ بِالْمُنَادِي .^۱

۱- «فروع کافی» کتاب الجنائز ، باب أنّ المؤمن لا يكره على قبض

«ای نفسیکه به مقام اطمینان به نبوت محمد و اهل بیت او رسیدی، باز گرد بسوی پروردگارت در حالی که راضی هستی به مقام ولایت، و مرضی هستی به درجات و پاداش‌ها؛ پس داخل شو در زمره بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او، و داخل شو در بهشت من.»

و در آن حال هیچ چیز برای او محبوب‌تر از آن نیست که روحش آزاد شود و از بدن خارج گردیده و به آن ندا کننده بپیوندد.»

و از «تفسیر عیاشی» - که از نفائس کتب شیعه است و بعضی از اهل فن آنرا از کتاب «کافی» معتبرتر میدانند؛ ولی افسوس که فعلاً نیمی از آن، تا سوره کهف فقط، بیشتر در دست نیست و نیم دیگر آن تا آخر قرآن نسخه‌اش در هیچ یک از کتابخانه‌ها یافت نشده است - روایت است از عبدالرحیم، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّمَا أَحَدُكُمْ حِينَ يَبْلُغُ نَفْسَهُ هَبْهَمَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: أَمَا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَقَدْ أُعْطِيَتْهُ وَأَمَا مَا كُنْتَ تَخَافُهُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ، وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ، وَيَقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى مَسْكِنِكَ فِي الْجَنَّةِ، وَانْظُرْ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رُفَقَاؤُكَ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ. ۱

۱- روحیه، طبع سنگی، جلد اول، ص ۳۵ و ۳۶؛ و طبع حیدری، جلد سوم، ص ۱۲۷ و ۱۲۸

۱- «بحار الأنوار» طبع آخوندی، جلد ۶، ص ۱۷۷ و ۱۷۸

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: هر آینه هر کدام از شما چون جانش به گلویش برسد، در آن حال ملک الموت بر او فرود می آید و به او میگوید:

آنچه را که امید داشتی به تو بخشیده شد، و آنچه را که از آن خوف داشتی در امن و امان واقع شدی؛ و دری از بهشت برای او بسوی منزلش باز میشود و به او گفته میشود که: نگاه کن بسوی مسکن خود در بهشت، و نگاه کن اینها رسول خدا و علی و حسن و حسین علیهم السلام رفقای تو هستند؛ و اینست قول خدای تعالی: آن کسانی که ایمان آوردند و در سابق رویه آنان عمل به تقوی بوده است، برای آنانست بشارت در زندگی دنیا و در آخرت.»

اینها همه نتیجه اطاعت است؛ و این وهله اول ملاقات و معیت است. و إن شاء الله آنچه را که در طول عالم برزخ و قیامت، مؤمنین در پیش دارند به ترتیب ذکر خواهد شد.

اصحاب سید الشهداء علیه السلام همگی با آن حضرت معیت پیدا کردند، حتی آن غلام سیاه؛ سید الشهداء علیه السلام یک غلام داشتند به نام جَوْن. این غلام مال ابوذر غفاری بود و او را به حضرت بخشید. و در فن تعمیر اسلحه مهارت داشت.

در شب عاشورا که حضرت در خیمه خود به زمزمه مشغول بود و با اشعاری مترنم بود:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلٍ وَ الدَّهْرُ لَا يَقْتَعُ بِالْبَدِيلِ

وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَأَلِكُ سَبِيلِي^۱

این غلام مشغول آماده کردن سلاح آن حضرت بود .

حضرت به همه اصحاب بشارت معیت با خود را در عوالم دیگر داد . غلام سیاه باور نمی‌کند که خدا در روز قیامت او را با امام حسین محشور گرداند ؛ غلام سراپا سیاه ، زبانش درست نیست ، مال مملکت دیگر است ، قد و هیکل ندارد ، لب‌ها درشت و برگشته ، موها مجعد .

ولی این‌ها همه برداشته میشود ؛ در عالم معنی اتّحاد ارواح است ، سیاهی برداشته میشود ، یک لباس زیبا در برش می‌کنند سفید ، و بدنش مانند نقره خام میدرخشد .

پس از واقعه عاشورا جمعی بر معرکه عبور میکردند ، دیدند در کنار کشتگان یک بدن افتاده و بوی عطری از آن متصاعد است که مانند آن به مشامشان نرسیده است ؛ این بدن همان غلام سیاه بود ، سیاه بود سفید شده بود ، بویش معطر شده بود ، ملحق شده بود به حضرت مولای خود و مُطاع خود سید الشهداء علیه السلام^۲ .

۱- «إرشاد» مفید ، ص ۲۵۱ ؛ و «لُهوف» ص ۷۱ ؛ و مقتل سید الشهداء سید عبدالرزاق مقّم ، ص ۲۳۹ ؛ و در «لُهوف» این نیم بیت را اضافه میکند :

مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِيلِ

۲- «مقتل مقّم» ص ۲۸۹ ؛ و از مقتل «عوالم» ص ۸۸ نقل میکند که

حضرت درباره او دعا کردند :

اللَّهُمَّ بِيَضِّ وَجْهِهِ وَطَيْبِ رِيحِهِ وَاحْشُرْهُ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَرَّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ فَكَانَ مِنْ يَمْرُ بِالْمَعْرَكَةِ يَشْمُ ﴿

چگونه فَضْله خادمه حضرت زهرا سلام الله علیها ملحق شد به آن حضرت ، و سوره هَلْ أَتَىٰ که در شأن اهل بیت نازل شد فَضْله را هم گرفت .

سلمان فارسی در اثر اطاعت و تسلیم ملحق شد به خاندان رسول خدا و پیامبر درباره او سَلَمَانٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فرمود .
یک بابی داریم در معارف به نام باب لُحُوقِ که ارواح همجنس با هم ملحق میشوند ؛ چه ارواح بهشتی و چه ارواح جهنمی .
اصحاب حضرت سیّد الشهداء علیه السلام هم ملحق شدند ؛ در روز عاشورا با کمال تسلیم و صفای باطن بر یکدیگر سبقت می‌جستند و خود را فدا میکردند ، همه درجه معیت خود را با آن حضرت فهمیده بودند ؛ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ .
همه رفتند و آن منادی را لَبَّيْكَ گفتند .

کدام منادی ؟ آن منادی که از جانب پروردگار ندا میکند :
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَمُوا تَنْزِيلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ .^۱
ترس نداشتند ، غصه هم نداشتند ، زن و فرزند و ملک و تجارت و وطن ، هرچه بود فراموش کردند . بُریر گفت : کجا بروم ؟ حبیب تکلم کرد ، اولاد عقیل صحبت کردند ، برادران صحبت کردند ؛ همه عاشق کشته شدن در راه فرزند رسول خدا بودند .

﴿ مِنْهُ رَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ أَذْكَىٰ مِنَ الْمِسْكِ .

۱- آیه ۳۰ ، از سوره ۴۱ : فَصَّلَتْ

لِلَّهِ دَرُهُمْ مِنْ فِتْيَةٍ صَبَرُوا
 مَا إِنْ رَأَيْتَ لَهُمْ فِي النَّاسِ أَمْثَالًا

و چه خوب سروده است شاعر :
 دادیم به یک جلوۀ رویت دل و دین را
 تسلیم تو کردیم هم آن را و هم این را
 ما سیر نخواهیم شد از وصل تو آری
 لب تشنه قناعت نکند ماء معین را
 می دید اگر چشم ترا لعل سلیمان
 می داد در اوّل نظر از دست نگین را
 در دائرۀ تاجوران راه ندارد
 آن سر، که نسائیده به پای تو جبین را^۱
 و نیز خوب گفته است :

ای حمد تو از صبح ازل هم نفس ما
 کوتاه ز دامان تو دست هوس ما
 با قافله کعبه عشقیم که رفته است
 سرتاسر آفاق صدای جرس ما
 در پای تو آلوده لب از می چه بیفتیم
 رانند ملائک به پیر خود مگس ما

۱- «دیوان فروغی بسطامی» ص ۲۰ و ۲۱

مجلس دہم

الحاق مؤمنان بولیا خدیو مسکران بولیا می شیطان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ
فِي الآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ * أَلَمْ تَرَ إِلَى
الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ
يَصْلُونَهَا وَ بئسَ الْقَرَارُ .

(بیست و هفتمین تا بیست و نهمین آیه ، از سورهٔ ابراهیم :

چهاردهمین سوره از قرآن کریم)

دنیائی که در آن زندگی می‌کنیم خوبی و بدی در آن آمیخته
است ؛ افرادی که در این دنیا هستند خوب و بد آنها با هم مخلوطند و
از نقطه نظر ظاهر هم شناخته نمی‌شوند ، ولی باطن‌ها با هم تفاوت

۱- مطالب گفته شده در روز دهم ماه مبارک رمضان .

دارد؛ بعضی باطنشان خوب است و بعضی باطنشان بد است، بعضی باطنشان بر ظاهرشان غلبه دارد و برخی ظاهرشان بر باطنشان غلبه دارد، و بعضی خوبی‌ها و بدی‌های آنها مساوی است.

در اثر اعمال صالحه یا اعمال سیئه ممکن است باطن‌ها تغییر کند؛ باطن خوب بد شود و باطن بد خوب گردد؛ مانند میوه‌ای که روی آن لک میگیرد اگر آن لک را در آورند، آن میوه سالم می ماند؛ و اگر در نیاورند، کم کم سرایت کرده و تمام میوه را فاسد میکند.

افرادی که باطنشان خوب است، ایمان به خدا آورده‌اند و به پیروی از رسول خدا و اعمال صالحه تا اندازه‌ای باطن خود را تقویت و تربیت کرده‌اند، ولی ممکن است اعمال قبیحه‌ای هم احیاناً از آنها سرزند؛ افرادی که باطنشان بد است و به شرک و کفر در آمده و به فسق و فجور اشتغال دارند، ولی احیاناً نیز ممکن است اعمال پسندیده‌ای از آنها سرزند؛ عاقبت کار این دو دسته چه خواهد شد؟ و آیا در هنگام ارتحال از این دنیا هر خوبی و بدی را جداگانه با خود میبرند؟ و مقام و منزلت آنها چگونه است؟

آیا عالم پس از مرگ هم عالمی است که در آنجا خوبی و بدی با هم آمیخته است؟ خوبی و بدی، گناه و تقوی، نور و ظلمت، سعادت و شقاوت با یکدیگر در آمیخته و دوش بدوش هم در حرکتند؟ یا آنجا عالمی است که سعادت و نور محض است، بهشت و فرح و لذت محض است برای رستگاران؛ و ابداً غلّ و غشی نیست و کدورت وجود ندارد، و مصداق این دو آیه شریفه خواهد بود که

میفرماید :

و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ .^۱
و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ .^۲

«و بیرون آوردیم آنچه از کدورت و غلّ در سینه رستگاران بود ، و پاک و پاکیزه در بهشت‌هایی که آبهای روان در آن جاری است همچون برادر واقعی بر روی تخت‌ها مقابل یکدیگر نشسته و به جمال هم نظر می‌کنند.»

و ظلمت محض است ، و کدورت و غلّ محض ، و شقاوت محض برای زیان کاران و گمراهان و بدکرداران .

در دنیا مردم سعید و شقیّ از هم جدا نیستند ؛ بلکه در یکایک افراد هم ، سعادت یا شقاوت یکسره و مشهود نیست ، تا اینکه در مرور ایّام چه عملی انجام دهند و به چه مبدأی گرایش پیدا کنند و عاقبت از کار چه در آیند .

آیا به سعادت روند یا به سوی شقاوت بگرایند ؟

تا هنگامیکه انسان در عالم تکلیف است و از جانب پروردگار خود مشرّف به این شرف است ، احتمال سعادت و شقاوت در او وجود دارد و کسی جدّاً نمی‌تواند خود را از سُعداء یا از أَشقیاء بشمارد .

خوبی و بدی ، الهامات ربّانیّه و خاطرات شیطانیه در افراد

۱- صدر آیه ۴۳ ، از سوره ۷: الأعراف

۲- آیه ۴۷ ، از سوره ۱۵: الحجر

آمیخته است؛ هر فرد از افراد معجونی است که از این اجزاء در او موجود است.

از این گذشته افراد بشر در دنیا بر اساس زندگی مادی زیست میکنند و با هم انس دارند، در یک خانه زندگی میکنند؛ چه بسا افراد شقی و سعید بر سر یک سفره غذا میخورند، یکی باطنش ظلمت محض و دیگری باطنش نورِ صرف. یکی در باطن به انفاق و ایثار می‌گراید و یکی به بخل و امساک.

و چون در این دنیا محدودند و ظاهر بر باطن غلبه دارد، لذا آنچه انسان را به این عالم می‌پیوندد حواس او از ذوق و شَم و سَمع و بصر و لمس است، انسان فقط میتواند ظاهر را ادراک کند؛ ولیکن باطن‌ها و نیت‌ها و سرائر مخفی است.

در هنگام ارتحال و مرگ که انسان آماده کوچ کردن است به او یک مَحک میزنند که خوبها از بدیها جدا شود. همینکه به نقطه مرگ رسید و اختیار و اراده دنیویّه را از دست داد، در آنجا مواجه میشود با یک عالم خیر محض یا شرّ محض؛ یا مسلماً راه بهشت را در پیش دارد، یا راه جهنّم را؛ و دیگر تردید و اختلاط بعد از عالم مرگ معنی ندارد.

با آن محک الهی خوبیهای هر کس به سمت عالم خوبها میرود، و بدیهای هر کس به سمت عالم بدیها.

آن عالم، عالم ظهور و بروز مخفیّات است و عالم کشف باطن‌هاست؛ باطنهای خوب به بهشت میروند و باطنهای بد به

جهنّم. و این خلط و آمیزش که بین خوبیها و بدیهاست از بین می‌رود ، آنجا خوب‌ها با هم هستند و بد‌ها با هم ؛ تجزیه میکنند ، عیناً مانند تجزیه آب که بر اثر عبور یک جرّقه الکتریکی به دو گاز مختلف الهویّه منقسم میگردد .

آن دو گاز از هم جدا نیستند ولی با شرایط مخصوص بر اثر جرّقه از هم جدا شده ، یک گاز به یک طرف و دیگری که در هویت و جنس با آن تفاوت دارد در طرف دیگر می‌رود .

شخصی در دنیا بسیار زیباست ، ولی ظاهرش آلوده است ، لباسش کثیف است ، بدنش کثیف است ، صورتش قیر اندود است ؛ چون شکل و شمایل واقعی او زیباست ، باید او را شستشو دهند ، لباسش را عوض کنند ، او را به حمام ببرند ، چرک و کدورت را از او بزایند تا واقعیّتش مشخص گردد .

اشخاصی هستند زشت و قبیح المنظر ، ولی با آرایش‌هایی خود را زینت کرده‌اند و به جای زیبا رویان خود را جا زده‌اند ؛ آنها را هم می‌برند به حمام ، آرایش‌ها را می‌شویند و آن شکل واقعی خودش را نشان میدهد و سپس به او می‌گویند : برو به سراغ افرادی که هم‌مطراز و هم‌قطاران توآند .

افرادی که با ایمان به خدا و عمل صالح باطنشان را زنده کرده و به جمال الهی زیبا شده‌اند ، جای آنان بهشت است ؛ چون باطن نیکوست ؛ باطن مرکز تراوش عواطف و احساسات انسانی ، مروّت ، عدل و عبودیتِ خداست ؛ ولی ظاهرش آلوده است ، چون بعضی از

اوقات معصیتی از او سرزده ، ولی این معصیت به باطن او سرایت نکرده و فقط ظاهر او را فرا گرفته است ؛ باید او را شستشو داد .

بواسطه گرفتاریهایی که در دنیا پیدا میکند و مصائبی که بر او وارد میشود ، با پدید آمدن امراض و سكرات مرگ و قبض روح و آمدن منکر و نکیر پاک میشود ، چون پاک شد میرود به سراغ پاکان . و آن افرادی که در دنیا باطنشان را به شرک و کفر آلوده نموده ، و به علت کردار زشت و تعدی به حقوق مردم و تجاوز به حریم خدا آنرا خراب و فاسد کرده اند ، و احیاناً ظاهر خود را به بعضی از اعمال نیکو آرایش نموده اند و این آراستگی نتوانسته به باطن آنها سرایت کرده و آن را اصلاح کند ؛ بواسطه یک تلذذ موقت و یک نعمت زودگذر که به آنها برسد و یا یک امتحان مختصری که از آنها به عمل آید ، این پرده و حجاب ظاهر به کنار میرود و باطن آلوده با چهره واقعی خود ، خود را نشان میدهد ، و میگویند برو به سراغ آلودگان .

ذره ذره کاندترین ارض و سماست

جنس خود را همچو کاه و کهرباست^۱

ناریان مرناریان را جاذبند

نوریان مرنوریان را طالبند^۲

مؤمن که باطن خود را به ایمان و لوازم آن زیبا نموده و ظاهرش احیاناً به معصیتی آلوده شده است ، با یک جرقة الکتریکی ملکوتی

۱- «مثنوی» طبع میرزا محمودی ، دفتر ششم ، ص ۶۱۹

۲- همان مصدر ، دفتر دوم ، ص ۱۰۶

که به او متّصل شود ، معصیت از او جدا میشود و آن باطن نیکو پرواز میکند بسوی محلّ واقعی خود ؛ **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** .^۱

و کافر که به علّت بعضی از اعمال صالحه و اخلاق خوش ، ظاهری زیبا نموده ولی باطنش خراب و متعدّی و متجاوز است ؛ او را هم با یک امتحان و یک جرّقه ملکوتی تحلیل و تجزیه نموده ، ظاهرش ریخته میشود و باطنش حرکت میکند به مستقرّ و محلّ خود .

خلاصه ، بعد از تجزیه و امتحان ، هر صفتی به اصل خود بازگشت میکند ؛ همانطور که هیزم که مرگّب از موادّ خاکی و موادّ آتش است وقتی که هیزم یا زغال است این دو ماده با یکدیگر آشتی نموده و مخلوط شده‌اند ولی پس از احتراق ، آتش به سمت مبدأ خود که خورشید است میرود و خاکستر به سمت مبدأ خود که زمین است میرود ؛ **كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ** .

اصل بهشت ، طهارت است و پاکی ؛ و اصل جهنّم ، قذارت است و آلودگی .

مؤمن که میخواهد رهسپار بهشت گردد ، حتماً باید جنبه‌های عارضیِ ظلمانی خود را رها کند و برود و گرنه قادر بر رفتن نیست ؛ و کافر که میخواهد به جهنّم حرکت کند ، حتماً باید جنبه‌های عارضی نورانی خود را رها کند و گرنه تمکّن از رفتن بدان صوب را ندارد .

یک نکته دیگر ذکرش مهمّ و قابل توجّه است و آن اینکه : آنکه

۱- آیه ۵۵ ، از سوره ۵۴ : القمر

باطنش زیبا و جمیل است و بواسطه ایمان واقعی به خدا و تقوی و کردار نیکو پیوسته این باطن را خرّم و زنده نگاه می‌دارد؛ عمل زشتی که از او سر میزند، واقعاً زشت نیست، صورت زشتی دارد و بس. چون باطن نیکوی او این عمل را نمی‌پذیرد و به خود قبول نمی‌کند و راه نمی‌دهد؛ اگر یک عملی از روی غضب یا شهوت خود آگاه یا ناخودآگاه از او سر زده است، پیوسته آن باطن این عمل را از خود میراند و دورباش میزند.

و شخص متعدّدی و متجاوز که گرایش باطن او به دنیاست و آن باطن با کردار ناشایسته خود فاسد و عفن شده است، هر چند کار خوبی از او سرزند؛ آن کار، کار خوب نیست، ظاهرش خوب است، ولی باطن او به او اجازه کار خوب نمی‌دهد و پیوسته آن باطن این عمل خوب را از خود دور میکند و نمی‌پذیرد.

و اگر عمل خوبِ مردِ کثیف الذّات در منطق خرد و واقع تجزیه و تحلیل شود، بالأخره بوی ریا و خودنمائی و داعی صیت و آوازه و سُمعه از او به مشام میرسد.

در موقعی که انسان میخواهد از دنیا برود، و خداوندی که حقّ است میخواهد هر موجودی را به اصل خود برگرداند، ملکوت را به ملکوت ببرد، علیین را به علیین، و سجّین را به سجّین، عالم حقّ و حقیقت را ظاهر کرده و پرده اعتبار را بر کنار زده، بهشتی‌ها را به بهشت و هر کدام را در درجات خاصّ خود قرار دهد، و جهنمی‌ها را به جهنم و هر کدام را در درکات خاصّ خود بگذارد؛ در آنجا با محک

ملکوتی و جرّقه الکتریکی ربّانی انسان را تجزیه میکند، خوبیها یکطرف و بدیها به طرف دیگر میروند. خوبیهای عارضی بسوی خوبیهای ذاتی میروند، و بدیهای عارضی بسوی بدیهای ذاتی؛ **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُورِدَهُمُ النَّارَ**^۱. و در سوره انفال میفرماید:

لِيَمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ^۲.
«خداوند ماده پلید را از ماده پاک جدا میکند، و آن ماده خبیث

را بروی هم انباشته میکند و بعضی را روی بعضی قرار میدهد، چون همه یکجا جمع شدند یکمرتبه آنها را در آتش جهنّم قرار میدهد؛ چنین افرادی زیان کارانند.»

و از آنطرف نیز بالملازمه، ماده طیب و پاک را بروی هم انباشته میکند و چون همگی یکجا مجتمع شدند، یکمرتبه همه وارد بهشت میگردند.

در کتاب «علل الشرائع» از ابو إسحق ابراهیم لیبی روایت مفصّلی را نقل میکند از حضرت ابی جعفر محمّد الباقر علیه السّلام راجع به طینت مؤمن و منافق و اعمال مؤمنین و معاندین، تا آنکه آن حضرت میفرماید:

۱- صدر آیه ۹۸، از سوره ۱۱: هود؛ و مفادش آن است که فرعون در روز قیامت در جلو حرکت میکند و پیروان او در عقب او، و همه را داخل آتش میکند.

۲- آیه ۳۷، از سوره ۸: الأنفال

أَخْبِرْنِي يَا إِبْرَاهِيمُ عَنِ الشَّمْسِ إِذَا طَلَعَتْ وَ بَدَا شُعَاعُهَا
فِي الْبُلْدَانِ ، أَهُوَ بَاتِنٌ مِنَ الْقُرْصِ ؟
قُلْتُ : فِي حَالِ طُلُوعِهِ بَاتِنٌ .

قَالَ : أَلَيْسَ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ اتَّصَلَ ذَلِكَ الشُّعَاعُ بِالْقُرْصِ
حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ ؟
قُلْتُ : نَعَمْ .

قَالَ : كَذَلِكَ يَعُودُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَى سِنِّهِ وَ جَوْهَرِهِ وَ أَصْلِهِ ؛ فَإِذَا
كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَزَعَ اللَّهُ تَعَالَى سِنِّ النَّاصِبِ وَ طَيَّبْتَهُ مَعَ أَثْقَالِهِ وَ
أَوْزَارِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ فَيُدْحِقُهَا كُلَّهَا بِالنَّاصِبِ ، وَ يَنْزِعُ سِنِّ الْمُؤْمِنِ وَ
طَيَّبْتَهُ مَعَ حَسَنَاتِهِ وَ أَبْوَابِ بَرِّهِ وَ اجْتِهَادِهِ مِنَ النَّاصِبِ فَيُدْحِقُهَا
كُلَّهَا بِالْمُؤْمِنِ .

أَفْتَرَى هَيْهَنَا ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا ؟
قُلْتُ : لَا ، يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ !

قَالَ : هَذَا وَ اللَّهُ الْقَضَاءُ الْفَاصِلُ وَ الْحُكْمُ الْقَاطِعُ وَ الْعَدْلُ
الْبَيِّنُ ؛ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ .

هَذَا يَا إِبْرَاهِيمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ؛ هَذَا مِنْ
حُكْمِ الْمَلَكَوتِ .

قُلْتُ : يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا حُكْمُ الْمَلَكَوتِ ؟

قَالَ : حُكْمُ اللَّهِ وَ حُكْمُ أَنْبِيَائِهِ وَ قِصَّةُ الْخِضْرِ وَ مُوسَى عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ حِينَ اسْتَصْحَبَهُ ، فَقَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ، وَ كَيْفَ
تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا .

أَفْهَمَ يَا إِبْرَاهِيمَ وَ اعْقِلْ ، أَنْكَرَ مُوسَى عَلَى الْخَضِرِ وَ اسْتَفْطَعَ
أَفْعَالَهُ ؛ حَتَّى قَالَ لَهُ الْخَضِرُ : يَا مُوسَى ! مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ، إِنَّمَا
فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى . مَنْ هَذَا وَيَحْكُ يَا إِبْرَاهِيمَ ! قُرْءَانٌ يُتْلَى وَ
أَخْبَارٌ تُؤْتَرُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى ، مَنْ رَدَّ مِنْهَا حَرْفًا فَقَدْ كَفَرَ وَ أَشْرَكَ ، وَ
رَدَّ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى .

قَالَ اللَّيْثِيُّ : فَكَأَنِّي لَمْ أَعْقِلِ الْآيَاتِ وَ أَنَا أَقْرُوها أَرْبَعِينَ سَنَةً
إِلَّا ذَلِكَ الْيَوْمَ .

فَقُلْتُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! مَا أَعْجَبَ هَذَا ، تُوخِذُ حَسَنَاتُ
أَعْدَائِكُمْ فَتَرُدُّ عَلَى شَيْعَتِكُمْ ؛ وَ تُوخِذُ سَيِّئَاتُ مُحِبِّبِكُمْ فَتَرُدُّ عَلَى
مُبْغِضِيكُمْ !؟

قَالَ : إِي وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، فَالِقَ الْحَبَّةِ وَ بَارِئِ النَّسَمَةِ وَ
فَاطِرِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ ؛ مَا أَخْبَرْتُكَ إِلَّا بِالْحَقِّ ، وَ مَا أَنْبَأْتُكَ إِلَّا
الصِّدْقَ ، وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ ، وَ مَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ . وَإِنَّمَا أَخْبَرْتُكَ
لِمَوْجُودٍ فِي الْقُرْءَانِ كُلِّهِ .

قُلْتُ : هَذَا بَعِيْنِهِ يُوجَدُ فِي الْقُرْءَانِ ؟

قَالَ : نَعَمْ يُوجَدُ فِي أَكْثَرِ مِنْ ثَلَاثِينَ مَوْضِعًا فِي الْقُرْءَانِ

۱- الحديث .

۱- «علل الشرائع» طبع مطبعة حيدريه-نجف (سنه ۱۳۸۵) باب ۳۸۵

نوادر العلل ، روایت ۸۱ ، ص ۶۰۶ تا ص ۶۱۰

و سند روایت این است : صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از محمد بن
أحمد از أحمد بن محمد سیاری از محمد بن عبدالله بن مهران کوفی از حنان بن
سدیر از پدرش از أبواسحق إبراهيم کبیری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام .

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «ای ابراهیم بگو بینم وقتیکه خورشید طلوع میکند و شعاع خود را در شهرها میفرستد و آن شعاع در آنجا ظاهر میشود، آیا آن شعاع از خورشید جداست؟ ابراهیم لایثی میگوید: عرض کردم: بله در حال طلوع، شعاع از خورشید جداست.

حضرت فرمودند: مگر وقتیکه قرص خورشید در زیر افق پنهان شده و غروب میکند، آن شعاع به آن متصل نمی‌شود؟ و آن شعاع با او نمی‌رود؟ ابراهیم گوید: عرض کردم: بله.

حضرت فرمودند: همینطور و بر این اساس هر موجودی به سنخ خود و جوهر خود و اصل خود بر میگردد؛ و چون قیامت برپاگردد، خداوند سنخیت شخص ناصب و معاند و طینت او را با جمیع گناهان و بارهای گرانس از مؤمن بیرون کشیده و همه را به شخص ناصب و معاند می‌پیوندد و به او ملحق میکند؛ و سنخیت و طینت شخص مؤمن را با جمیع حسنات و کارهای ستوده او و تمام ابواب خیراتی که داشته و اجتهادی که نموده، از شخص ناصب و معاند بیرون کشیده و همه را به شخص مؤمن میرساند.

ای ابراهیم! آیا تو در این کار ظلم و ستمی می‌بینی؟

ابراهیم گوید: عرض کردم: نه، ای فرزند رسول خدا!

حضرت فرمودند: سوگند به پروردگار که اینست حکم قاطع، و قضاء فاصل، و عدل روشن و آشکارا؛ خداوند فعلش حق است و

عیبی در آن نیست که مورد مؤاخذه و سؤال واقع شود ، به خلاف مردم که مورد سؤال و مؤاخذه واقع میگردند .

ای ابراهیم ! حق از جانب پروردگار به تو رسید ؛ دیگر از شک کنندگان نباش ، این حکم ملکوت است که بدین قسم اجرا میشود .
 ابراهیم میگوید : عرض کردم : یابن رسول الله ! حکم ملکوت

چیست ؟

حضرت فرمودند : حکم خدا و پیامبرانش ، و داستان خضر و موسی علیهما السلام در وقتیکه خضر با موسی مصاحبت نموده و به او گفت : ابدأ تو تمکن مصاحبت با من را نداری و چگونه میتوانی شکیبائی بورزی در امری که در آن خبرویتی و اطلاع نداری ؟

ای ابراهیم ! خوب بفهم و فکر کن که چگونه موسی بر خضر ایراد کرد و کارهای او را به زشتی نسبت داد و ناروا گرفت ، تا جائیکه حضرت خضر به او گفت : ای موسی ! من از پیش خود دست به چنین کارهائی نزدم ؛ و به امر پروردگار خود بجای آوردم .

وای بر تو ای ابراهیم ! این است قرآنی که تلاوت میشود و خبرهائی است که از جانب خدا آمده است ؛ کسی که یک حرف از قرآن رارد کند ، کافر شده و به خدای شرک آورده و او رارد کرده است .
 ابراهیم میگوید : من چهل سال بود که این آیات قرآن را در باره حضرت موسی و خضر میخواندم ، و گوئی که اصلاً نفهمیده بودم مگر در آن روز که حضرت فرمود .

عرض کردم : ای پسر رسول خدا ! چه بسیار عجیب است این

نیکی‌های دشمنان شما را میگیرند و به شیعیان شما میرسانند، و بدیها و زشتی‌های دوستان شما را بگیرند و به دشمنان شما برسانند؟!

حضرت فرمودند: آری سوگند به آن خدائی که معبودی جز او نیست، آن خدائی که دانه را می‌شکافد و جان را می‌آفریند و آسمان‌ها و زمین را بوجود می‌آورد؛ من تورا آگاه نکردم مگر به اساس حق، و خبر ندادم به تو مگر به صدق و راستی، و خداوند ابداً ظلم نمی‌کند و نسبت به بندگان خود داعیهٔ ستم ندارد. و این مطالبی که به تو خبر دادم تماماً در قرآن موجود است.

ابراهیم گوید: عرض کردم: آیا این مطلب نیز بعینه در قرآن آمده است؟ حضرت فرمودند: آری، در بیشتر از سی مورد در قرآن آمده است - تا آخر حدیث.

در اخبار بسیاری وارد شده است که مؤمن که در دلش غِلّ و غشی نیست انکار ندارد، متظاهر به ریا نیست، و اگر در هر موضوعی حق را ادراک کند به انکار نمی‌پردازد و اعمال نیکو که از دستش برآید انجام میدهد؛ اگر احیاناً غفلتی از او سر زده و گناهی کرده باشد، خداوند در دنیا به او گوشمالی میدهد به بعضی از گرفتاری‌های دنیویّه، مانند مرض و قرض و فقر و امثال اینها. و بدین واسطه گناه او را میریزد و او را پاک میکند، هر تبی که بندهٔ مؤمن کند کفّارهٔ گناه اوست.

کفّارهٔ گناه یعنی چه؟

یعنی ریخته شدن آن آلودگیهای ظاهری .

و کافر هر لذّتی که در دنیا ببرد جزای اعمال حسنّه اوست که انجام داده ؛ چون کافر برای خدا کار نمیکند و خدا را نمی شناسد و اصولاً معنی تقوی و تقرّب را ادراک نمیکند ، و کارهای خوبی که از او سر میزند برای منظورها و نیّت های دنیوی است ، پس خدا هم طبق همان نیّت ها و هدف ها به او پاداش دنیوی میدهد ؛ با دادن مال و جاه و انواع تنعم که به او بدهد پاداش او را داده و تلافی حسنات او شده است ؛ بنابراین وقتیکه مُرد ، دیگر حسنه ای ندارد ، دیگر از خدا چه طلبی دارد ؟ کار نیکی در دنیا برای مقصد دنیوی انجام داد و به مقصود و نتیجه دنیوی هم رسید .

ولی سیئه و گناهی که مؤمن انجام میدهد ، خارج از مرز وجودی اوست و از هدف عالی و ایمان او جداست ؛ برای از بین رفتن آن ، خداوند بر آن مؤمن ابتلائاتی پیش می آورد و آن ابتلائات موجب بیداری و تنبّه او میشود ، و همین معنای کفّاره و ریخته شدن گناهست ؛ پس مؤمن که می میرد چون صاحب هدف عالی و متعهد و مسؤول در برابر امر الهی است ، بسوی همان مکان عالی حرکت میکند و گناهِش هم که در دنیا جزا داده شد و به انواع گرفتاریهای متناسب با آن گناه کیفر دید ؛ بنابراین پاک و پاکیزه به عالم قدس پرواز میکند .

در روایات بسیاری داریم که وقتی مؤمن میخواهد از دنیا برود ، شیطان به سراغ او می آید و به هر وسیله ای هست ، با نویدها و

وعده‌ها می‌خواهد او را متزلزل نموده و ایمانش را بگیرد؛ ولی مؤمن واقعی خوب او را می‌شناسد و ابداً به وعده‌های او تسلیم نشده و گول نمی‌خورد.

در کتاب «کافی» گلبینی روایت میکند از علی بن محمد بن بَنَدَار از أحمد بن ابی عبدالله از محمد بن علی از عبدالرحمن بن ابی‌هاشم از ابی‌خدیجه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام:

قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيْطَانِهِ أَنْ يَأْمُرَهُ بِالْكَفْرِ وَيُشَكِّكُهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ، فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ؛ فَإِذَا حَضَرَ تَمَّ مَوْتَكُمْ فَلَقْنُوهُمْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَمُوتَ.^۱

«حضرت صادق فرمودند: تمام کسانی که در آستانه مرگ قرار گیرند، ابلیس یکی از شیاطین مأمور خود را مأموریت می‌دهد که بنزد او برود و او را امر به کفر کند و آنقدر در دین او تشکیک کند و او را به شبهه و شک اندازد تا آنکه جانش خارج شود. و هر کسی که مؤمن باشد، آن شیطان بر او غلبه نمی‌کند و شبهاتش در دل او جای نمی‌گیرد.

۱- «فروع کافی» کتاب الجنائز، باب تلقین المیت، طبع سنگی حیدری، جلد سوم، ص ۱۲۳؛ و طبع سنگی، جلد اول، ص ۳۴
لیکن بنا به نقل «وسائل الشیعة» ج ۲، ص ۶۶۳، از «کافی» بجای لفظ «شَیْطَانِهِ أَنْ يَأْمُرَهُ»، «شَیْطَانِهِ مِنْ يَأْمُرُهُ» ذکر کرده است، و شاید این لفظ اقرب به صواب باشد.

بنابراین هر وقت شما بر بالین افراد محترمی از مؤمنین حاضر می‌شوید، به آنها تلقین شهادت به توحید و نبوت کنید تا بگویند: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**، تا آنکه جان بسپارند.»

البته معلوم است که شیطان، وسوسه در باطن انسان میکند و از راه قوه خیال در او تصرف می‌نماید و یک مناظر زیبا و دلفریب را جلوه میدهد و یک سلسله نیات و خواطر نفسانیّه را به یاد انسان می‌آورد، تا آنکه انسان از محبت لقای خدا منصرف شود و از درجات و مقامات علوی و رضوان خدا غفلت ورزد؛ و باز به دنیا و زینت‌های آن دل ببندد و در این صورت رشته پیوند ضمیرش با امور ابدیه و موجودات مجردة روحانیّه، مثل خدا و رسول خدا و ائمه و خلفای آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین گسیخته می‌گردد و وجهه دلش به سمت امور غرور و زخرف دنیا و آرزوهای پیشین منعطف میشود؛ و در اینحال که وجهه‌اش به دنیا برگشته است جان میدهد. ولی مؤمن که دل به ابدیت سپرده و عاشق لقای محبوب و دل‌باخته مقام جمال او و تماشای مظاهر رحمت از نفوس قدسیّه الهیه و ارواح طیبه دل‌باختگان حضرت اوست، کجا بدین وساوس توجه میکند؟

تمام این مناظر فریبنده و وساوس شیطان را دام فریب و شبکه صید می‌بیند و به آنها به دیده حقارت و تنفر می‌نگرد، و ابداً وجهه باطن خود را بدان منعطف ننموده، یکسره در انتظار فرمان دخول و پرواز در آسمان توحید مطلق، و سیر در اسماء و صفات حضرت ربّ

ودود است و در همان حالیکه دل خود را بدان آسمان متوجه نموده
روحش به عالم خلد می‌خلد .

و بنابراین مطلب ، حضرت صادق علیه السّلام میفرماید : به
میّت خود دائماً تلقین شهادتین کنید ، تا او را در این وجهه تقویت و
مدد کنید و صولت شیطان را درهم شکنید .

در اطاق شخص محتضر ، جنب داخل نشود ، انسان با وضو
وارد گردد ، قرآن بخوانید ، «یاسین» و «صافات» بخوانید ، دعای
«عدیله» بخوانید ، اطاق را معطر کنید ؛ چون محلّ نزول ملائکه است
و آنها از بوی عطر خشنود میشوند و شیاطین از بوی عطر می‌گریزند ،
از قرآن می‌گریزند ، از ذکر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ می‌گریزند .

البته ورود و وسوسه شیطان برای امتحان است که افراد پاک را از
افراد آلوده جدا کند و ایمان مستقرّ از ایمان مُستودع جدا شود و
کَلِمَ طَیِّبٍ بسوی پروردگار بالا رود .

در سوره حشر میفرماید :

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ
مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ .^۱

شیطان‌هایی را که خدا آفریده ، مَحَك‌هایی هستند برای تمیز
آلوده از پاک ، و بنابراین عبث خلق نشده‌اند و پروردگار روی مصلحت
آنها را آفریده است ؛ شیطان موجودی است که جدا میکند خبیث را
از طیب .

۱- آیه ۱۶ ، از سوره ۵۹ : الحشر

تمام مردم از سعید و شقیّ می‌خواهند بسوی خدا بروند و در مقام امن بیارمند؛ فاسق و عادل، مؤمن و کافر، مراعات کننده حقّ مردم و متجاوز و متجاسر به حقوق آدمیان، همه و همه اشتها دارند در مقام صدیقین سکنی گزینند.

شیطان امتحان میکند و با محک خاصّ خود مردم را از هم جدا، اشقیار از سعداء جدا می‌نماید.

آن کسانی که اهل خدا هستند هرچه آنها را به اباطیل دعوت کند، نمی‌پذیرند و گول نمی‌خورند؛ و آن کسانی که ایمانشان ریشه‌دار نیست بلکه سطحی و تقلیدی است، زود برمی‌گردند و فریب ابلیس پر تلبیس در دلشان جا باز میکند.

پس شیطان مأموریست از جانب خدا موظّف به وظیفه خود؛ عیناً مانند آن جرقه‌ایست که آب را تحلیل و تجزیه میکند و آن را به دو ماده تقسیم و جدا می‌سازد.

شیطان هم پس از انجام مأموریت و فریفتن مردم سطحی مذهب، به آنها لبخند میزند و میگوید: خوب شما را در دام نهادم و باطن شما را ظاهر کردم و آلودگی‌ها و عفونتهای مخفیّه شما را آشکارا نمودم.

و این است معنای آیه کریمه: «مِثْلَ شَيْطَانٍ كَذِبٍ» که به انسان می‌گوید: بخدای خود کافر شو؛ انسان چون به دستور او رفتار نموده و بخدا کافر میشود، به انسان می‌گوید: من از تو بیزارم چون تو بخدای خود کافر شدی ولی من بخدا ایمان دارم و از پروردگار و ربّ العالمین ترس

دارم.»

آری شیطان در وهلهٔ اوّل بیزاری خود را به انسان ابراز نمی‌دارد، چون که در اینصورت انسان گول او را نمی‌خورد؛ بلکه به انسان در باغ سبز نشان می‌دهد، و اخلاق و فضائل و معنویت و طهارت فکر و عدالت و عبودیت خدا را بی‌ارج و بی‌مقدار جلوه می‌دهد، و وقتی انسان را فریفت، در آن هنگام می‌گوید: ای بندهٔ بی‌بند و بار، و ای فرد غیر مسؤول و غیر متعهد، و ای انسان بی‌وجدان و کوتاه از رتبهٔ انسان! تو انسان بودی و دارای مقام و شرف انسانیّت، گول من شیطان را خوردی و به خدای مهربان و حیّ و علیم و قدیر که تو را از عدم به وجود آورده و با دست مهر خود پرورش داده است کافر شدی! و موجودات وهمیه و اعتباریه را خدای خود پنداشتی و محور اصالت خود را بر آن نهادی! برو، جای تو دوزخ: محلّ کافران است.

وَلِيَ الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ؛ مؤمن با دلی قوی و عزمی متین نظر به عالم ابدیت دوخته و ابداً از وساوس شیطان تزلزل در او راه نمی‌یابد، و مانند کوه راسخ از طوفان‌های شدید واهمه نمی‌کند.

در «تفسیر عیاشی» از صفوان بن مهران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَأْتِيَ الرَّجُلَ مِنَ أَوْلِيَانِنَا (فِيَأْتِيهِ) عِنْدَ مَوْتِهِ ،
يَأْتِيهِ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ يَسَارِهِ لِيُضِدَّهُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ ؛ فَيَأْتِي اللَّهَ لَهُ
ذَلِكَ . وَ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ : « يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ. ۱» و ۲

حضرت میفرماید: «هر کدام از اولیای ما که بخواهد جان بسپارد، شیطان از طرف راست و از طرف چپ او می آید تا آنکه او را از عقیده و مذهب خود که ولایت است باز دارد، ولی خداوند نمی گذارد که وسوسه های او در آن دوست و ولی ما اثری بگذارد؛ و اینست معنی آیه قرآن که:

«خداوند ثابت میدارد به گفتار ثابت، که همان توحید و ولایت است، افرادی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و در آخرت.»
 مراد حضرت از طرف راست، همان جنبه های ایمانی و معنوی است و از طرف چپ، جنبه های مادی و دنیوی؛ یعنی شیطان از هردو جنبه وارد میشود و از راه خدا و از راه مادیّت وسوسه میکند، و بنابراین، گفتار او که میگوید:

ثُمَّ لَا يَمُنُّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. ۳

نیز مراد از جانب یمین و جانب شمال، همین معنی خواهد بود.
 کسانی که ایمان آورده اند و توحید عملی را که همان ولایت است، در وجود خود راه داده اند؛ خدا و پیغمبر و ائمه نگهدار آنها هستند. و لذا انسان باید پیوسته متکی و امیدوار باشد و هیچگاه یأس

۱- صدر آیه ۲۷، از سوره ۱۴: ابراهیم

۲- «تفسیر عیاشی» جلد دوم، ص ۲۲۵، طبع مطبعة علمیة-قم

۳- آیه ۱۷، از سوره ۷: الأعراف

در وجود او راه نیابد؛ و اگر احیاناً گناهی از او سرزند، آن گناه را به توبه پاک کند و نگذارد که اثر آن گناه به باطن سرایت کند.

اگر مخالفت امر خدا کرد زود تدارک کند، اگر کسی را رنجاند زود از او معذرت طلبد، اگر مال کسی را برد زود بپردازد، اگر در حق کسی اجحاف کرد زود تدارک کند؛ و همچنین هر لغزشی از او سرزد زود تلافی کند و نگذارد که گناهان یکی به روی دیگری انباشته و متراکم گردد و از ظاهر به باطن نفوذ کند و باطن را آلوده سازد، که در آنصورت کار مشکل است.

مرحوم شیخ مفید در «مجالس» و شیخ طوسی در «أمالی» و علی بن عیسیٰ اربلی در «کشف الغمّة» و أبوجعفر محمد بن أبی القاسم طبری در کتاب «بشارة المصطفى لشعبة المرتضى» با أدنی اختلافی در لفظ، روایت کرده‌اند؛ و ما در اینجا عین عبارت «مجالس» مفید را نقل می‌کنیم و به مواضع اختلاف در حاشیه اشاره می‌نمائیم:

شیخ مفید از أبوالحسن علی بن محمد بن زبیر از محمد بن علی ابن مهدی از محمد بن علی بن عمرو^۱ از پدرش از جمیل بن صالح از أبوخالد کابلی از أصبغ بن نُبّاته روایت کرده است که او گفت:

۱- در نسخه «بحار الأنوار» طبع آخوندی، جلد ششم، ص ۱۷۸ و در نسخه «بشارة المصطفى» و در نسخه «أمالی» طوسی آورده است: عن أبيه عن جمیل بن صالح؛ ولی در «مجالس» مفید به جای عن أبيه، عن أبي جمیل بن صالح آورده است.

دَخَلَ الْحَارِثُ الْهَمْدَانِيَّ ۱ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي

۱- آية الله سيّد حسن صدر در کتاب «تأسيس الشّيعه لعلموم الإسلام» ص ۲۸۲، درباره حارث چنین آورده است:

«و از مصنّفين طبقه اول ائمه علم حديث شيعه حرث بن عبدالله أعور هَمْدَانِي (بسکون ميم) خواتي (با ضمّه حاء مهمله و تاء دو نقطه فوقانی) کوفي أبو زُهَيْر از اصحاب أمير المؤمنين عليه السّلام است. دارای کتابی است که در آن از مسائلی که أمير المؤمنين عليه السّلام به يهودی خبر داده است روایت کرده، و چنانکه در «فهرست» شيخ أبوجعفر طوسی است: آن مسائل را عَمْرُو بن أبي مقدم از أبو إسحق سبيعی از حرث هَمْدَانِي از أمير المؤمنين روایت کرده است.

ابن حَجَر در «تقریب» پس از آنکه گفته است وی از اصحاب أمير المؤمنين عليه السّلام است، گفته است: او را شَعْبِي در روایتش تکذیب کرده است. و او رافضی نامیده شده و در حدیثش ضعف وجود دارد. و در نزد نسائی غیر از دو حدیث ندارد. وی در خلافت ابن زُبَيْر از دنیا رفت - انتهى.»

و در ص ۳۵۷ از همین کتاب درباره متکلمین از شيعه، از جمله آنها حارث را شمرده است؛ چنانکه گوید:

«و منهم الحارث الأعور الهَمْدَانِيّ، هو ابن عبدالله الحوتيّ (با ضمّه مهمله و دو نقطه فوقانی)؛ «حوت» بطنی است از قبیله هَمْدَان در یمن) الكوفي أبو زهير صاحب عليّ عليه السّلام. علم أصول دين و فروع دين را از أمير المؤمنين عليه السّلام آموخت و از یکسره دلدادگان و بی پرده سخنگویان در محبّت او بود. ابن حجر در «تقریب» گوید: شَعْبِي او را در آراء و افکارش تکذیب کرده است. و او رمي به رَفْض شده، و در حدیثش ضعف است. و نسائی غیر از دو حدیث از او نقل نکرده است. او در خلافت ابن زبیر از دنیا رفت - انتهى.

أبو عمرو بن عبد البرّ گوید: و من چنین می دانم که: شَعْبِي در گفتارش که حرث همدانی را احدی از کذابین خوانده است، عذاب خواهد شد. ⇨

نَفَرٍ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ كُنْتُ فِيهِمْ ، فَجَعَلَ الْحَارِثُ يَتَنَدُّ فِي مِشْيَتِهِ وَ
يَخْبِطُ الْأَرْضَ بِمِخْجَبِنِهِ وَ كَانَ مَرِيضًا .
فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ كَانَتْ لَهُ مِنْهُ مَنَزَلَةٌ -
فَقَالَ : كَيْفَ تَجِدُكَ يَا حَارِثُ ؟
فَقَالَ : نَالَ الدَّهْرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنِّي ، وَ زَادَنِي أَوَارًا^۱ وَ

⇨ قُرْطُوبِي در تفسیرش گوید : شعبی او را رمی به کذب نموده است . و این رمی بدون پایه و اساس است . چرا که از او کذبی دیده نشده است . و شعبی فقط گمان کذب درباره او برده است . آری زیاده روی حرث در حبّ علیّ و تفضیل او علیّ را بر غیرش ، و از اینجا - و الله أعلم - شعبی او را دروغگو پنداشته است ؛ چون شعبی قائل به تفضیل ابوبکر است ، و قائل به آنستکه ابوبکر اوّل مَنْ أَسْلَمَ است . و ابوعمر و بن عبدالبر گفته است : ... و در اینجا آنچه را که ما از او نقل کردیم نقل کرده است .

و ابوعلی حائری در «منتهی المقال» گوید : در «خلاصه» وارد است که : حرث بن عبدالله اعور همدانی جزء اولیاء از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است . و ذَهَبِيّ گوید : حرث بن عبدالله همدانی شیعه بوده است . نسائی و غیر او گفته اند : قوی نیست . ابوداود گوید : كَانَ أَفْقَهُ النَّاسِ وَ أَفْرَضَ النَّاسِ وَ أَحَبَّ النَّاسِ . حرث بن عبدالله در سنه شصت و پنج از دنیا رحلت نمود .

۱- در نسخه مجلسی که از «أمالی» مفید آورده است ، «يَتَنَدُّ فِي مِشْيَتِهِ» آمده است ؛ ولی در نسخه «أمالی» شیخ به نقل مجلسی «يَتَأَوَّدُ» و در نسخه نزد ما «يَتَأَوَّدُ» و در نسخه «بشارة المصطفى» «يَتَلَوَّدُ» و در نسخه «أمالی» مفید موجود و در «كشف الغمة» نیز «يَتَأَوَّدُ» آمده است .

۲- در نسخه مجلسی که از «أمالی» شیخ روایت می کند ، و در نسخه «أمالی» مفید و در نسخه «كشف الغمة» ، «أَوَارًا وَ غَلِيلًا» وارد شده است . ولی در نسخه «بحار» نقل از «أمالی» مفید «أَوْبًا غَلِيلًا» و در نسخه «أمالی» شیخ «أَوْرًا وَ غَلِيلًا» و در نسخه «بشارة المصطفى» فقط «غَلِيلًا» آمده است .

غَلِيلاً اِخْتِصَامُ اَصْحَابِكَ بِبَابِكَ .

أصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ مِيْغُوْدِي : «حَارِثُ هَمْدَانِي بَا جَمَاعَتِي اَز شَيْعِيَانِ كَمَا مِنْ نِيْزٍ دَر بَيْنِ اَنهَا بُوْدَم بَر حَضْرَتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاوْرَدُ شَدْنَدُ ، وَ حَارِثُ دَر رَاةِ رَفْتَنِ بَا تَائِي وَ سَنَكِيْنِي پِيْش مِيْرِفْتِ ، وَ چُونِ مَرِيْضُ بُوْدُ عَصَايِ سَرَكَجِي كَمَا دَر دَسْتِ دَاشْتُ بَه زَمِيْنِ مِيْ كُوْفْتِ .

حَارِثُ دَر نَزْدِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ شَخْصِيْتِي بُوْدُ وَ مَقَامُ وَ مَنْزَلْتِي دَاشْتُ ، وَ چُونِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اُوْرَا بَدِيْنِ حَالِ دِيْدُ فَرَمُوْدُ :

اِيْ حَارِثُ ! حَالَتُ چَطُوْرُ اسْتُ ؟

عَرَضُ كَرْدُ : يَا اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ رُوْزْكَارُ بَر مَنْ غَلْبَهُ كَرْدَهُ وَ سَلَامَتِي رَا اَز مَنْ رَبُوْدَهُ اسْتُ وَ عِلَاوَهُ بَر اِيْنِ ، نَزَاعِي كَمَا اَصْحَابُ تُو دَر خَانَةُ تُو بَا يَكْدَكْرُ دَارَنْدُ ، حَرَارَتُ وَ حِقْدُ رَا دَر دَرُوْنِ مَنْ اَفْرُوخْتَهُ اسْتُ وَ مَرَا فَرُوْنُ اَز حَدِّ ، بِيْ تَابُ وَ تَحْمَلُ كَرْدَهُ اسْتُ .»

قَالَ : وَ فِيمَ خُصُوْمَتُهُمْ ؟

قَالَ : فِيْكَ وَ فِيْ الثَّلَاثَةِ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكَ ؛ فَمِنْ مُفْرَطٍ مِنْهُمْ غَالٍ ، وَ مُقْتَصِدٍ ۱ قَالَ ، وَ مِنْ مُتْرَدِّدٍ مُرْتَابٍ لَا يَدْرِيْ اَيُّهُمُ اَيُّهُمْ يُخْرِجُهُمْ .

فَقَالَ : حَسْبُكَ يَا اَخَا هَمْدَانَ ! اَلَا اِنَّ خَيْرَ شَيْعَتِي النَّمَطُ

۱- دَر «اُمَالِي» شَيْخِ طُوْسِي نِيْزِ «وَ مُقْتَصِدٍ قَالَ» وَاوْرَدُ شَدْنَدُ اسْتُ ، وَ لِيْكَنْ دَر «بِشَارَةُ الْمُصْطَفِي» «مُقْتَصِدٍ وَاِلَ» ، وَ دَر «كَشْفُ الْغَمَّة» «مُبْغِضٍ قَالَ» ، وَ دَر «بِحَارِ الْاَنْوَارِ» كَمَا اَز «مَجَالِسِ» مَفِيْدُ حِكَايَتِ نَمُوْدَهُ اسْتُ «وَ مُقْتَصِدٍ تَالِ» وَاوْرَدُ شَدْنَدُ اسْتُ .

الْأَوْسَطُ، إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْغَالِي وَ بِهِمْ يَدْخُقُ التَّالِي .
 فَقَالَ لَهُ الْحَارِثُ : لَوْ كَشَفْتَ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي الرَّيِّنَ عَن
 قُلُوبِنَا، وَ جَعَلْتَنَا فِي ذَلِكَ عَلَي بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِنَا .
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَدَكَ^۱ فَإِنَّكَ امْرُؤٌ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ ؛ إِنَّ
 دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرَّجَالِ بَلْ بِأَيَّةِ الْحَقِّ ، فَأَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ
 أَهْلَهُ .

«حضرت فرمودند : ای حارث ! نزاع و مخاصمه اصحاب من در

چه مسأله‌ای است ؟

عرض کرد : درباره تو و درباره آن سه نفری که قبل از تو بوده‌اند
 (و مراد ابوبکر و عمر و عثمان است) . بعضی از آنها بسیار زیاده‌روی
 می‌کنند و درباره تو غلو می‌نمایند ؛ و برخی راه میانه در پیش گرفته
 لیکن با آنها به بغض و عداوت می‌نگرند ؛ و بعضی در حال حیرت و
 تردید باقی مانده و به شک و ریب در افتاده‌اند ، و نمی‌دانند که درباره
 تو قدم به جلو گذارده و صراحتاً از تو طرفداری نموده و مانند سائرین
 بغض دیگران را در دل گیرند ، یا آنکه باید پا به عقب گذاشته و توقف
 کنند و کار دیگران را بر صحت حمل نمایند .

حضرت فرمودند : بس است ای برادر من ، ای حارث همدانی !
 بدان که بهترین شیعیان من که مورد نظر و انتخاب منند ، آن دسته و
 فرقه‌ای هستند که راه اعتدال و میانه را اتخاذ نموده‌اند ؛ و آنان که راه

۱- در جمیع نسخ «فَدَكَ» آمده است ، مگر در «بشارة المصطفى» که «فَدَاكَ»
 آورده است .

غلو پیموده و به افراط و زیاده‌روی پیوسته‌اند، باید در مذهب و مرام به آنها بازگشت نموده و رویه آنان را اتخاذ کنند؛ و آن دسته عقب افتاده که دچار حیرت و تردید شده‌اند نیز باید خود را به آنها رسانیده و به آئین و مرام آنها پیوندند.

حارث عرض کرد: چه بسیار مقتضی است که آرزوی ما را برآوری، و باگفتار خود حق مطلب را آشکارا بیان کنی، و این کدورت که بر دل‌های ما نشسته با سخنان حق خود بزدائی و ما را در این امر بر جاده حقیقت و واقع رهبری کنی و بر امر خود صاحب بصیرت گردانی! فدایت شود پدرم و مادرم، ای امیرالمؤمنین!

حضرت فرمود: دیگر بس است، سخن مگو؛ تو مردی هستی که حق بر تو مشتبه شده (و کارهای چشمگیر افرادی که قبل از من آمده‌اند و گرمی بازار آنان، تو را دچار اضطراب و نوسان نموده است).

دین خدا، به شخصیت و موقعیت افراد با تعیین و تشخیص شناخته نمی‌شود، بلکه فقط به علامت و نشانه حق شناخته می‌گردد؛ تو باید اول حق را بشناسی و سپس با آن میزان، معیار وجودی افراد و خیر و شر آنها را بسنجی، و افرادی که به حق متحققند را بشناسی.^۱

۱- در کتاب «سیری در نهج البلاغه» ص ۱۸ گوید:

«طه حسین ادیب و نویسنده معروف مصری معاصر، در کتاب «علی و بنوه» داستان مردی را نقل میکند که در جریان جنگ جمل دچار تردید میشود؛ با خود می‌گوید چطور ممکن است شخصیت‌هایی از طراز طلحه و»

«زیر بر خطا باشند؟! درد دل خود را با خود علی علیه السلام در میان میگذارد، و از خود علی می پرسد که: مگر ممکن است چنین شخصیت های عظیم بی سابقه ای بر خطا روند؟ علی به او میفرماید:

إِنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرَّجَالِ، اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ وَاعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ أَهْلَهُ.

طه حسین پس از نقل جمله های بالا میگوید: من پس از وحی و سخن خدا، پُر جلال تر و شیواتر از این جواب ندیده و نمی شناسم. - انتهی .

باید دانست که مطلب دکتر طه حسین، که مؤلف محترم کتاب «سیری در نهج البلاغه» نقل کرده اند، راجع به حارث بن أعور همدانی - که مادر اینجا شرح گفتگوی او را با امیر المؤمنین علیه السلام نقل نمودیم - نیست؛ بلکه راجع به حارث بن حوث است که درباره اصحاب جمل با امیر المؤمنین علیه السلام گفتگو داشت.

و سید رضی در «نهج البلاغه» در باب حکم، ص ۱۹۹، طبع مصر- عبده آورده است که:

و قِيلَ: إِنَّ الْحَارِثَ بْنَ حَوْثٍ أَنَا فَقَالَ: أَتَرَانِي أَطُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا عَلَيَّ ضَلَالَةً. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَارِثُ إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ، فَحَرَزْتَ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفِ أَهْلَهُ، وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفِ مَنْ أَنَا. فَقَالَ الْحَارِثُ: فَإِنِّي أَعْتَزَلُ مَعَ سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ سَعِيدًا وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَ لَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ.

و در این موضوع، روایت جالبی را در «تفسیر عیاشی» ذیل آیه: تِلْكَ أَرْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَيَّ بَعْضٌ در جلد اول، ص ۱۳۶، از اصبح بن نُباته نقل میکند:

قَالَ: كُنْتُ واقفًا مَعَ امير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام يوم الجمل، فجاء رجل حتى وقف بين يديه فقال: يا امير المؤمنين كبر القوم وكبرنا، وهلك القوم وهلكنا، وصلى القوم وصلينا، فعلام نقاتلهم؟ فقال علي هذه الآية: «

يَا حَارِثُ! إِنَّ الْحَقَّ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ ، وَ الصَّادِعُ بِهِ مُجَاهِدٌ ،
وَبِالْحَقِّ أُخْبِرُكَ ، فَأَرَعْنِي^۱ سَمِعَكَ ، ثُمَّ خَبَّرَ بِهِ مَنْ كَانَ لَهُ حَصَافَةٌ^۲
مِنْ أَصْحَابِكَ .

أَلَا إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ (الْأَكْبَرُ خ ل)
صَدَّقْتُهُ وَ آدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ ؛ ثُمَّ إِنِّي صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ فِي
أُمَّتِكُمْ حَقًّا .

فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ ، وَ نَحْنُ خَاصَّتُهُ يَا حَارِثُ وَ
خَالِصَتُهُ .

وَ أَنَا صَفْوُهُ وَ وَصِيُّهُ وَ وَلِيُّهُ وَ صَاحِبُ نَجْوَاهُ وَ سِرِّهِ ؛ أَوْتَيْتُ
فَهْمَ الْكِتَابِ وَ فَضْلَ الْخِطَابِ وَ عِلْمَ الْقُرُونِ وَ الْأَسْبَابِ ،
وَ اسْتَوْدَعْتُ أَلْفَ مِفْتَاحٍ يَفْتَحُ كُلَّ مِفْتَاحِ أَلْفِ بَابٍ يُفْضِي كُلُّ بَابٍ

﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ
ءَاتَيْنَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدَنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ
بَعْدِهِمْ . (فَنَحْنُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ) مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ
مَنْ ءَامَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ .
فَمَنْحُنُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا . فَقَالَ الرَّجُلُ : كَفَرَ الْقَوْمُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ ،
ثُمَّ حَمَلُ فِقَاتِلٍ حَتَّى قَتَلَ رَحِمَةَ اللَّهِ . وَ اَيْنَ آيَةُ ۲۵۳ از سوره ۲ : البقرة است ؛
فلاحظ و تأمل .

۱- در تمام نسخ «فَأَرَعْنِي» است ، غیر از نسخه «بشارة المصطفى» که
فَأَعْرَنِي است .

۲- در «أمالی» مفید و «بشارة المصطفى» «حَصَافَةٌ» است ، و در «أمالی»
شیخ و در نسخه «بحار الأنوار» از «أمالی» مفید «حَصَانَةٌ» است ، و در
«كشف الغمّة» «حَصَاةٌ» آمده است .

إِلَى أَلْفِ أَلْفِ عَهْدٍ .

وَأُيُودُتُ^۱ وَ أُتُخِذْتُ وَ أُمِدِدْتُ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ نَفْلًا ؛ وَ إِنَّ ذَلِكَ
يَجْرِي لِي وَ لِمَنْ اسْتَحْفَظَ^۲ مِنْ ذُرِّيَّتِي مَا جَرَى اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ ،
حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا .

حضرت فرمود: «ای حارث! سخن حق نیکوترین گفتار است ،
و کسیکه بدان اعلان کند و بی پرده و فاش به حق اخبار نماید ، مجاهد
در راه خداست . و من به حق با تو سخن میگویم ؛ بدان گوش فرا دار و
سپس آن را به بعضی از رفقای خودت که دارای رأی محکم و عقل
پسندیده هستند بازگو کن .

آگاه باش که من بنده خدا هستم و برادر پیغمبر خدا ، و اولین
کسی هستم که او را تصدیق نمودم ؛ من او را تصدیق نمودم در وقتیکه
آدم در بین روح و جسد خود بود . و از این گذشته من اولین تصدیق
کننده او هستم از روی واقع و حقیقت در میان امت شما .
پس ما هستیم جماعت پیشینیان ، و ما هستیم جماعت
پسینیان ، و ما هستیم خاصه رسول خدا ، ای حارث ، و مصفی شده و
پاکیزه شده آن حضرت .

۱- در «مجالس» مفید و محکی «البحار» از «مجالس» مفید «وَأُيُودُتُ
وَأُتُخِذْتُ وَ أُمِدِدْتُ» آمده است ، ولی در «أمالی» شیخ و «كشف الغمّة» و «بشارة
المصطفى» «وَأُيُودُتُ - أَوْ قَالَ : - أُمِدِدْتُ» آمده است .

۲- در «أمالی» مفید و «أمالی» شیخ و «كشف الغمّة» «مَنْ اسْتَحْفَظَ» آمده ،
و در محکی «بحار» از «أمالی» مفید «لِمَنْ تَحَفَّظَ» و در «بشارة المصطفى»
«وَالْمُتَحَفِّظِينَ» آمده است .

و من برگزیدهٔ رسول خدا هستم ، و وصی او هستم ، و ولی او هستم ، و صاحب نجوی و راز پنهان و صندوقچهٔ اسرار او هستم ؛ و به من مقام علم کتاب و قضاء به حق و فصل خطاب ، و علم سلف و خلف و زمان‌ها و دهرها ، و علم سلسلهٔ اسباب و مسببات و قضای الهی و قدر داده شده است ؛ و هزار کلید از خزائن خدا در نزد من گذاشته شده است ، که هر کلید از آنها هزار در از مجهولات و خزائن الهیه را می‌گشاید ، که هر دری از آن به گشایش هزار هزار عهد منتهی می‌گردد .

و از تمام اینها گذشته ، به عنوان فضل و زیادی به «لیله القدر» نیز تأیید شدم و گرفته شدم و مدد یافتم .

و این مقام برای من و آن افرادی از ذریهٔ من که سر الهی را حفظ کنند و در عصمت او درآیند ، باقی خواهد بود تا هنگامیکه شبها و روزها در آفاق جاری هستند ، تا وقتی که خداوند وارث زمین و موجودات روی زمین گردد.»

وَأُبَشِّرُكَ يَا حَارِثُ! لَتَعْرِفَنِي^۱ عِنْدَ الْمَمَاتِ وَعِنْدَ الصَّرَاطِ وَعِنْدَ الْحَوْضِ وَعِنْدَ الْمُقَاسَمَةِ .
قَالَ الْحَارِثُ: وَمَا الْمُقَاسَمَةُ؟

۱- در نسخهٔ «أمالی» مفید و حکایت «بحار الأنوار» از آن و «بشارهٔ المصطفی» «لَتَعْرِفَنِي» آمده است ، ولی در نسخهٔ «أمالی» شیخ و «كشف الغمّة» «لَيَعْرِفَنِي وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ وَلِي وَ عَدَوِي فِي مَوَاطِنَ شَتَّى ، لَيَعْرِفَنِي عِنْدَ الْمَمَاتِ وَعِنْدَ الصَّرَاطِ وَعِنْدَ الْمُقَاسَمَةِ» آمده است .

قَالَ : مُقَاسِمَةُ النَّارِ ، أَقَاسِمُهَا قِسْمَةٌ صَحِيحَةٌ ؛^۱ أَقُولُ : هَذَا وَلِيِّي فَاتْرُكِيهِ ، وَ هَذَا عَدُوِّي فَخُذِيهِ .

ثُمَّ أَخَذَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِ الْحَارِثِ فَقَالَ : يَا حَارِثُ ! أَخَذْتُ بِيَدِكَ كَمَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِي ، فَقَالَ لِي وَقَدْ شَكَّوْتُ^۲ إِلَيْهِ حَسَدَ قُرَيْشٍ وَ الْمُنَافِقِينَ لِي : إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَخَذْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ بِحُجْرَتِهِ - يَعْنِي عِصْمَتَهُ مِنْ ذِي الْعَرْشِ تَعَالَى - وَ أَخَذْتُ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بِحُجْرَتِي ، وَ أَخَذَ ذُرِّيَّتَكَ بِحُجْرَتِكَ وَ أَخَذَ شَيْعَتَكُمْ بِحُجْرَتِكُمْ^۳ .

فَمَاذَا يَصْنَعُ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ ، وَ مَا [ذَا] يَصْنَعُ نَبِيُّهُ بَوَصِيهِ ؟^۴
خُذْهَا إِلَيْكَ يَا حَارِثُ ! قَصِيرَةٌ مِنْ طَوِيلَةٍ : أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكَ مَا اكَتَسَبْتَ ؛^۵ يَقُولُهَا ثَلَاثًا .

۱- در «أمالی» مفید و محکمی «البحار» از آن «قِسْمَةٌ صَحِيحَةٌ» آمده است ، ولی در «أمالی» شیخ و «كشْفُ الغَمَّةِ» و «بشارةُ المصطفى» «قِسْمَةٌ صَحِيحًا» آمده است .

۲- در «أمالی» مفید و محکمی «البحار» از آن «وَقَدْ شَكَّوْتُ إِلَيْهِ حَسَدَ قُرَيْشٍ» آمده است ، ولی در «أمالی» شیخ و «كشْفُ الغَمَّةِ» و «بشارةُ المصطفى» «وَ اَشْتَكَيْتُ إِلَيْهِ حَسَدَةَ قُرَيْشٍ» آمده است .

۳- در «مجالس» مفید و «أمالی» شیخ طوسی و «بشارةُ المصطفى» «بِحُجْرَتِكُمْ» وارد است ، و در «كشْفُ الغَمَّةِ» و «بحار الأنوار» که از «مفید» نقل کرده است «بِحُجْرَتِكُمْ» به صیغه جمع آورده است .

۴- در «كشْفُ الغَمَّةِ» بعد از این فقره آورده است که : وَ مَا يَصْنَعُ وَصِيَّهُ بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَا يَصْنَعُ أَهْلُ بَيْتِهِ بِشَيْعَتِهِمْ .

۵- در «كشْفُ الغَمَّةِ» «وَ لَكَ مَا اَحْتَسَبْتَ - أَوْ قَالَ : - مَا اَكَتَسَبْتَ» آورده است .

حضرت فرمود: «ای حارث بشارت میدهم ترا که: مراد در هنگام مرگ و در هنگام عبور از پل جهنم و در کنار حوض کوثر و در وقت مُقاسمه بشناسی .

حارث گفت: مقاسمه چیست؟

حضرت فرمود: قسمت نمودن آتش دوزخ است؛ من آن را قسمت میکنم به تقسیم صحیحی، و میگویم: ای آتش این مرد از موالیان و پیروان ماست او را رهاکن، و این مرد از دشمنان ماست او را بگیر!

سپس أمیر المؤمنین علیه السلام دست حارث را در دست خود گرفتند و گفتند: ای حارث! روزی، من از آزار قریش و منافقین این امت و حسدی که بر من می‌بردند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردم؛ رسول خدا دست مرا گرفت و در دست خود قرار داد، همینطوریکه من دست تو را در دست خود گذارده‌ام و فرمود: چون قیامت بر پا گردد من دست به ریسمان الهی و دامان عصمت پروردگار تعالی، صاحب عرش خواهم زد، و تو ای علی دست به دامان من میزنی، و ذریه و اولاد تو دست به دامان تو میزنند، و شیعیان شما دست به دامان شما میزنند.

بگو ببینم: در آن حال خدا با پیغمبرش چه معامله‌ای خواهد نمود؟ و پیغمبرش با وصی خود چه معامله خواهد نمود؟
ای حارث! این را که گفتم بگیر و به دل خود بسپار؛ اندکی بود از بسیار. آن وقت حضرت سه مرتبه فرمود: تو یگانه و متحد هستی با

هر کسی که او را دوست داری ، و برای توسل تمام اعمالی که اکتساب نموده‌ای.»^{۱ و ۲}

۱- و چه خوش شعرائی از پارسی زبانان این قسمت از فرمایش مولی را به نظم درآورده‌اند ، چنانکه در «أمثال و حکم» دهخدا ، ص ۱۹۲۵ ، که در مجلد چهارم است ، از بابا افضل آورده است :

تا در طلب گوهر کانی کانی تا زنده ببوی وصل جانی جانی
فی الجملة حدیث مطلق از من بشنو هر چیز که در جستن آنی آنی
و از کمال اسمعیل آورده است :

آدمی بر حسب همّت خویش افزایش

هرچه اندیشه در آن بندد چندان گردد

و از مولوی آورده است :

میل تو با چیست بین بی شک آنی بیقین

بنگر خود را که چه‌ای زاغی یا باز و هما

و از اوحدی آورده است :

هر چه ورزش کنی همانی تو نیکوئی ورز اگر توانی تو

و از عَیْنُ الْقُضَاةِ همدانی آورده است :

جویای هر چه هستی می‌دان که عین آنی ؛ هرچه در بند آنی بنده آنی .

هرچه دل‌بند تست خداوند تست ؛ و هرچه هوای تو خدای تو .

۲- و برای رسانیدن این واقعیت چه خوب مجلسی در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۲۲ (مزار) ص ۱۳۸ و ۱۳۹ از «عیون» و «أمالی» صدوق در ضمن روایت مفصلی از حضرت رضا علیه السلام به رِیَّانِ بْنِ شَبِيبٍ روایت کرده است که ، آن حضرت به او فرمودند :

يَا بْنَ شَبِيبٍ اِنْ سَرَّكَ اَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ : يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَوْفِرَ فَوْزًا عَظِيمًا .

يَا بْنَ شَبِيبٍ اِنْ سَرَّكَ اَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ ، فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَ اَفْرَحْ لَفَرَحِنَا وَ عَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا ، فَلَوْ اَنْ رَجُلًا تَوَلَّى حَجْرًا لَحَسْرَةُ اللّٰهِ مَعَهُ ۝

فَقَامَ الْحَارِثُ يَجْرُرِدَاءَهُ^۱ وَ هُوَ يَقُولُ : مَا أَبَالِي بَعْدَهَا مَتَى
لَقِيتُ الْمَوْتَ أَوْ لَقَيْتَنِي .

قَالَ جَمِيلُ بْنُ صَالِحٍ : وَ أَنْشَدَنِي أَبُو هَاشِمٍ السَّيِّدُ الْحَمِيرِيُّ
رَحِمَهُ اللَّهُ فِيمَا تَضَمَّنَتْهُ هَذَا الْخَبَرُ :

قَوْلُ عَلِيِّ لِحَارِثٍ عَجَبٌ

كَمْ تَمَّ أَعْجَابٌ لَهُ حَمَلًا^۲ (۱)

يَا حَارِ هَمْدَانُ مَنْ يَسُمْتُ يَرَنِي

مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبَلًا^۳ (۲)

يَعْرِفُنِي طَرَفُهُ وَ أَعْرِفُهُ

بِنَعْتِهِ وَ اسْمِهِ وَ مَا عَمِلًا^۴ (۳)

وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي

فَلَا تَخَفْ عَشْرَةَ وَ لَا زَلَالًا^۵ (۴)

أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَيَّ ظَمًا

تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلًا^۶ (۵)

أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تَوَقَّفُ^۷ لِي

عَرَضٌ دَعِيهِ لَا تَقْرَبِي^۸ الرَّجُلًا^۹ (۶)

﴿ يَوْمَ الْقِيَمَةِ .

۱- در «كشف الغمة» و «أمالی» شیخ و «بشارة المصطفى» «يجرر داءه»
جدلاً آورده است .

۲- در «كشف الغمة» و در «دیوان حمیری» «جملاً» به جیم معجمه آورده
است .

۳- در «كشف الغمة» و «أمالی» شیخ «حين تُعرض للعرض» آورده است ، ﴿

دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ

حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا (۷) و^۶ و^۵

⇨ ولی در بقیه «حِينَ تَوَقَّفَ» آورده اند .

۴- در «أمالی» مفید «لَا تَقْرَبِي» و در محکمی «بحار» از آن «لَا تَقْتُلِي» آورده است ، و در «أمالی» شیخ «لَا تَقْبَلِي» آورده است ، ولیکن در «بشارة المصطفی» چنین است :

أَقُولُ لِنَنَا حِينَ تَوَقَّفَ لِدَ عَرَضَ عَلَى حَرْهَا دَعَى الرَّجُلَا

۵- «مجالس» مفید ، طبع نجف اشرف (مطبعة حیدریه) ص ۲ تا ص ۴ ؛ و در «بحار الأنوار» طبع آخوندی ، ج ۶ ، کتاب العدل و المَعَاد ، ص ۱۷۸ تا ص ۱۸۰ با همین سند از مفید نقل کرده است ؛ و در «كشف الغمة» طبع سنگی ، ص ۱۲۳ و ۱۲۴ بدون ذکر سند آورده است ؛ و در «أمالی» طوسی ، طبع نجف (مطبعة نعمان ، ۱۳۸۴ هجریه) در جلد ۲ ، ص ۲۳۸ تا ص ۲۴۰ آورده است با این سند : جماعتی خبر دادند از ابی المفضل از محمد بن علی بن مهدی کندی در کوفه و غیره از محمد بن علی بن عمرو بن ظریف حُجری از پدرش از جمیل بن صالح از أبوخالد کابلی از أُصْبَغ بن نُباتة .

و در کتاب «بشارة المصطفی» طبع مطبعة حیدریه-نجف (سنه ۱۳۸۳ هجریه) در ص ۴ و ۵ ، با سند دیگری ذکر کرده است و آن اینست : خبر داد به ما شیخ أبوالبقا إبراهيم بن حسین بن إبراهيم رقا بصری به قرائت من بر او ، در مشهد مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در محرم سنه پانصد و شانزده ، او گفت : روایت کرد برای من شیخ أبو طالب محمد بن حسین بن عتبّه ، در ماه ربیع الأول سنه چهارصد و شصت و سه در بصره در مسجد نخاسین - که درود بر صاحب او باد - او گفت : حدیث کرد برای ما شیخ أبو الحسن محمد بن حسن بن حسین بن أحمد فقیه ، او گفت : حدیث کرد برای ما حَمَوِيه أبو عبد الله ابن علی بن حَمَوِيه ، او گفت : حدیث کرد برای ما محمد بن عبد الله بن مُطَلَب شیبانی ، او گفت : حدیث کرد برای ما محمد بن علی بن مهدی کندی از محمد ابن علی بن عمرو بن ظریف حُجری از پدرش از جمیل بن صالح از أبوخالد ⇨

«چون حارث همدانی این سخنان ژرربار را از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام شنید از جای خود برخاست و حرکت کرد، و چنان مست و مدهوش آن کلام شده بود که از شدت خوشحالی و سرور نمی‌توانست ردایش را جمع کند، میرفت و ردا به روی زمین می‌کشید و با خود می‌گفت: پس از استماع این کلمات من دیگر باک ندارم که مرگ بسوی من آید، یا من بسوی مرگ بروم.

جمیل بن صالح که از راویان این حدیث است گوید: شاعر اهل بیت، سید اسمعیل حمیری، مضمون این خبر را برای من چنین به شعر درآورد:

- ۱- گفتار علی بن ابی طالب به حارث بن أعور همدانی بسیار شگفت‌انگیز است، چه آن گفتار عجائب و غرائبی را دربر دارد.
- ۲- ای حارث همدانی! هر کس بمیرد مرا خواهد دید، چه مؤمن باشد یا منافق؛ در مقابل و روبروی من مرا دیدار خواهد کرد.
- ۳- او مرا با چشمان خود خواهد دید، و من او را با تمام صفاتش و نام و نشانش و کردار و عملش می‌شناسم.

☞ کابلی از اصبع بن نباته.

۶- در «بشارة المصطفى» یک بیت دیگر نیز آورده است:

هَذَا لَنَا شَيْعَةٌ وَ شَيْعَتُنَا أَعْطَانِي اللَّهُ فِيهِمُ الْأَمَلَا

و این ابیات را با این بیت، در «دیوان حمیری» ص ۳۲۷ و ۳۲۸ آورده؛ و جمع‌کننده دیوان گفته است که: اینها در «أعيان الشَّيعة» ج ۱۲، ص ۲۶۳؛ و «كشف الغمّة» ص ۱۲۴؛ و «مناقب» ج ۳، ص ۲۳۷؛ و «شرح نهج البلاغة» [ابن ابی الحدید] جلد اول، ص ۲۹۹ ذکر شده است.

۴- و تو ای حارث همدانی! در کنار پل دوزخ مرا خواهی دید و خواهی شناخت، و بنابراین از لغزش و افتادن از روی پل در میان جهنّم بیم مدار.

۵- من در آن حال در نهایت تشنگی و فرط عطش تو، از آن آبهای سرد خوشگوار به تو خواهم داد که از شدت شیرینی بینداری که عسل است.

۶- در هنگامی که در مقام عَرَض و حساب تو را متوقف دارند، من به آتش می‌گویم: او را رهاکن و به این مرد نزدیک مشو.

۷- او را رهاکن و ابداً گرد ساحت او مگرد و به او نزدیک مشو؛ چون دست او به ریسمانی محکم است که آن ریسمان به ریسمان ولایت وصی رسول خدا متصل است.»

علی بن عیسیٰ از بلی که از بزرگان علمای شیعه است در کتاب «کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة» گوید:

«مرحوم سید اسمعیل حمیری در بدو امر مذهب کیسانیه و به امامت محمد بن حنفیه قائل بود و به رجعت او اعتقاد داشت. چون با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ملاقات کرد، و آن حضرت او را به حق و مذهب اثنی عشریه دلالت کردند، از مذهب خود برگشت و به مذهب حق اثنی عشریه رجوع و عدول نمود.^{۲۰۱}»

۱- در «معالم العلماء» در باب بعض شعراء أهل البيت علیهم السلام، ص ۱۳۴، ابن شهر آشوب گوید: در ابتدای امر سید خارجی مذهب بوده بعد، از کیسانیه شد و سپس از امامیه شد.

۲- آیه الله سید حسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام» ص ۱۹۱ و ۱۹۲ ترجمه احوال سید حمیری را در ضمن شعرای شیعه بدینگونه آورده است :

«و از ایشانست سید ابن محمد ابوهاشم الحمیری . و سید لقب است و مراد از آن سید الشعراء است . اسمش اسمعیل بن محمد بن زید بن ربیعة از حمیر است . وی از مشاهیر شعرای عصر خود در کوفه بوده است . شعر خوب و بسیار می سرود و در بسیار سرودن بلا نظیر بوده است .

ابن معتز در «تذکره» گوید : سید حمیری چهار دختر داشت که هر یک از آنان چهار صد قصیده از قصائد پدر خود را حفظ داشتند . سید شاعری بود زیبا و خوش هیکل و تنومند و مورد پسند و حسن الاسلوب و محکم الشعر . با حداقت ترین و ماهرترین مردمان در فن شعر بود . آنچه را که از فضائل و مناقب علی علیه السلام شنیده در پیکر نظم درآورد . و در نظم حدیث همتا نداشت . ابن معتز گوید : سید شیعه مجاهر و بدون تقیه و پروا بود . با آنکه پدر و مادرش اینطور نبوده اند . وی از حمیر شام است . گوید : بر من رحمت خداوندی بطور وافر و سرشار ریزش کرد ، بنابراین من مثل مؤمن آل فرعون بودم . ابن کثیر در تاریخش از اضمعی روایت کرده است که او گفت : اگر سید در اشعار خود صحابه را سب نمی کرد من احدی را در طبقه او بر وی مقدم نمی داشتم .

من میگویم : به جهت آنکه در عصر او کسی نبود که در شعر بتواند به او نزدیک شود ، در تمام فنون ادب و شعر فرید و وحید بود ، در شعر همتا نداشت ، در مقام مسابقه و پیشی نبود ، دارای طبع سیال و قریحه و قاده بود ، فصیح و بلیغ بود ، ألفاظش سهل و شیرین بود ، شعرش در انسجام نمونه بود ، در شیرینی و حلاوت و در قدرت و استواری بیان بی مانند بود ، گرچه قصیده وی طولانی میشد . و همه قصائدش طولانی است . بسیاری از مردم در اشعارش به دروغ دست برده و ساختگیهای بدان افزودند و او را نسبت به

و حمیری دربارهٔ مذهب اوّلیّه خود و جانبداری از آن اشعاری دارد که معروف است، و اشعاری که به مذهب حقّ عدول نموده و ترک مذهب سابق خود را گفته است نیز مشهور و معروف و نیازی به

فسق و فسوق دادند. سبب این امر هم معلوم است. سید در اوّل امر کیسانی بود سپس مستبصر شد و در محضر حضرت صادق علیه السّلام و بوسیلهٔ ایشان از راه حقّ تبعیت کرد. اوست که در این باره میگوید:

تَجَعَّفَرْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَ أَيْقَنْتُ أَنَّ اللَّهَ يَعْفُو وَيَغْفِرُ
وَدُنْتُ بِدِينٍ غَيْرِ مَا كُنْتُ رَأْيِيَا هَدَانِي إِلَيْهِ سَيِّدُ النَّاسِ جَعْفَرُ

و به صحت پیوسته است که (طبق کتاب أبو عمرو و کشی) حضرت صادق علیه السّلام سه بار برای وی طلب رحمت کردند. وفات او در بغداد سنه ۱۹۹ و گفته شده است سنه ۱۹۳ اتفاق افتاد. در «تذکره» گفته است: در زمان هرون الرشید بود. اشراف شیعه برای او هفتاد کفن فرستادند، اما هرون قبول نکرد و از عین مال خالص خود کفن او را داد و بر او مهدی عباسی بر طریقهٔ امامیه نماز خواند - انتهى.

سید حسن صدر گوید: من می‌گویم: مهدی پدر هرون الرشید است و در سنه ۱۶۹ مرده است، و چگونه متصوّر است وفات سید حمیری در زمان رشید باشد؟ فتأمل. ابن معتز هم کسی نیست که دربارهٔ او این گونه اشتباهات توهّم رود. شاید در نسخهٔ «تذکره» در تاریخ وفات تصحیفی بعمل آمده است، یا از نام نمازگزار لفظ ابن ساقط شده است؛ در هر حال سزاوار است مراجعه شود، و من اینک مجال و وقت مراجعه را ندارم. - انتهى کلام سید حسن صدر در «تأسیس الشّیعه».

و أنا أقول: لا شكّ و لا ريبَ که وفات حضرت صادق علیه السّلام در شوال ۱۴۸ واقع شده است، بنا بر آنچه را که ما از اعلام در متن آوردیم باید وفات حمیری در زمان حیات حضرت باشد و بنابراین با تمام تاریخهای واقعه در «تذکره» وفق نمی‌دهد.

ذکر آن نیست .

حمیری در شعر و تنظیم وقایع و داستانها ، شاعری برجسته و زبردست بوده است ؛ ولیکن از اشعار او جز اندکی در دست نیست . روایت شده است که روزی حمالی باری سنگین بردوش میبرد ، از او پرسیدند : چه باری با خود حمل میکنی ؟

حمال در پاسخ گفت : *مِیْمِیَّاتُ السَّیِّدِ* ؛ یعنی اشعاری که توسط سید حمیری سروده شده و قافیۀ آن به حرف میم ختم شده است .^۱ و از آنروز لفظ سید بر اسمعیل حمیری غلبه کرد ، چون از علویین نبود که به او سید گویند ؛ لیکن بعضی اشتباه کرده و از راه تسمیه او به سید گمان کرده‌اند که سید است .

و از حسین بن عون روایت شده است که گفت : وارد شدم بر سید ابن محمد حمیری برای عیادت او ، در همان مرضی که با آن از دنیا رحلت نمود ، دیدم در حال جان دادن است ؛ و جماعتی از همسایگان او که همه عثمانی مذهب بودند گرداگرد بستر او جمع شده بودند .

سید حمیری بسیار زیبا و جمیل بود ، پیشانی باز و گشاده و گردنی زیبا و عریض داشت .

در آنحال یک نقطه سیاه مانند مرکب سیاه بر صورتش پیدا شد ، و کم کم رو بزیادتی گذاشت و نمود کرد تا آنکه تمام صفحه صورت او

۱- این حکایت را در «معالم العلماء» ص ۱۳۵ از ابن المعتز در کتاب «طبقات الشُّعراء» نقل میکند .

را سیاه کرد .

افرادی از شیعیان که در نزد او بودند بسیار محزون و مغموم شدند ، ولیکن در آن نواصب و عثمانی مذهبیان ، سرور و شادی پیدا شد و شروع کردند به شماتت و سرزنش شیعیان .

مدتی بسیار کوتاه گذشت که در همان جایی که در وهلهٔ اول نقطهٔ سیاه ظاهر شده بود ، یک نقطهٔ سفید و نورانی و درخشان پدیدار گشت ، و دائماً و پیوسته رو به فزونی رفت و نمو کرد تا آنکه تمام صورتش سفید شد و درخشید .

سید حمیری لبان خود را به تبسم ملیحانه گشود و با حال سرور و شادی ، لبخند زنان این شعر را انشاد کرد :

كَذَّبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا

لَنْ يُدْجَىٰ مُجِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ (۱)

قَدْ وَ رَبِّي دَخَلْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ

وَ عَمَّا لِي الْإِلَهِ عَنْ سَيِّئَاتِي (۲)

فَابْشِرُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ

وَ تَوَلَّوْا عَلِيًّا حَتَّىٰ السَّمَاتِ (۳)

ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ

وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ (۴)

۱- در «كشف الغمة» وَ تَوَلَّوْا عَلِيًّا ضبط شده است ، ولیکن مجلسی در «بحار» ج ۶ ، طبع آخوندی ، ص ۱۹۳ که از «كشف الغمة» روایت کرده است وَ تَوَلَّوْا الْوَصِيَّ ضبط نموده است .

- ۱- دروغ میگویند کسانی که گمان می‌کنند که علی بن ابی طالب دوستان خود را از گرفتاریها و شدائد نجات نمی‌دهد .
- ۲- آری سوگند بخدا چنین است ؛ من داخل در بهشت عدن شدم و پروردگار من از همه گناهان من در گذشت .
- ۳- پس بشارت باد امروز بر شما ای مؤالیان و محبین علی بن ابی طالب ! و در تحت ولایت علی باشید تا وقت مردن .
- ۴- و از علی گذشته ، فرزندان او را یک به یک با صفات خاصه آنها که از لوازم امامت است ، ولی خود اتخاذ کنید .

پس از سرودن این اشعار بلافاصله گفت :

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا ، أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ .

«شهادت میدهم که معبودی جز الله نیست ، حَقًّا حَقًّا ؛ شهادت میدهم که محمد رسول خداست ، حَقًّا حَقًّا ؛ شهادت میدهم که علی ابن ابی طالب سالار و امیر مؤمنانست ، حَقًّا حَقًّا ؛ شهادت میدهم که معبودی جز الله نیست.»

و سپس چشمان خود را روی هم گذارد و روح به اندازه ای آسان از قالب او بیرون آمد که گوئی فتیله روشنی خاموش شده یا دانه ریگی از دست افتاده است .

فرزند راوی این حدیث که علی بن حسین بن عون است

میگوید:

پدرم حسین بن عون به من گفت که : در آن مجلس اُذینه حاضر بود و گفت : **اللَّهُ أَكْبَرُ** کسیکه شاهد باشد و ببیند ، مثل کسیکه شاهد قضیه نبوده نیست ؛ من بحق راست میگویم و الا این دوگوش من کر شود ، که شنیدم از فضیل بن یسار از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمودند :

حَرَامٌ عَلَى رُوحِ أَنْ تَفَارِقَ جَسَدَهَا حَتَّى تَرَى الْخَمْسَةَ : مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا بِحَيْثُ تَقَرُّ عَيْنُهَا ، أَوْ تَسْحَنُ عَيْنُهَا .

فَانْتَشَرَ هَذَا الْحَدِيثُ فِي النَّاسِ فَشَهِدَ جَنَازَتَهُ وَ اللَّهُ الْمُوَافِقُ وَ الْمَفَارِقُ.^۱

«حرام است بر جانی که بخواهد مفارقت از بدن خود نماید ، مگر آنکه پنج تن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را می بیند ؛ و در آن حال یا چشمانش به دیدار آنها سرد و خنک و راحت میگردد، و یا حرارت پیدا میکند و گرم میشود .

این حدیث را اُذینه از آن دو امام بزرگوار نقل کرد و داستان کیفیت رحلت سید حمیری در بین مردم شهر انتشار پیدا کرد ، و تمام اهل شهر از موافقین و مخالفین در تشییع جنازه او حاضر شدند.

و نیز مرحوم مجلسی از «أمالی» طوسی از شیخ مفید از محمد ابن عمران از عبیدالله بن حسن از محمد بن رشید روایت کرده است

۱- «كشَف الغمّة» طبع سنگی ، ص ۱۲۴ ؛ و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد یازدهم ، ص ۱۹۹ از «أمالی» شیخ طوسی نقل میکند .

که: آخرین شعری که سید حمیری قبل از وفاتش، به یک ساعت، سرود - در حالی که بیهوش شده و رنگ رخسارش سیاه شده و سپس به هوش آمد و رنگش سفید و درخشان گشت - این اشعار است:

- أَحِبُّ الْأَذَى مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِ وَدِّهِ
 تَلَقَّاهُ بِالْبُشْرَى لَدَى الْمَوْتِ يَضْحَكُ (۱)
 وَ مَنْ مَاتَ يَهْوَى غَيْرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ
 فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا إِلَى النَّارِ مَسْلَكَ (۲)
 أَبَاحَسَنِ نَفْدِيكَ نَفْسِي وَ أَسْرَتِي
 وَ مَالِي وَ مَا أَصْبَحْتُ فِي الْأَرْضِ أُمْلِكُ (۳)
 أَبَا حَسَنِ إِنِّي بِفَضْلِكَ عَارِفٌ
 وَ إِنِّي بِحَبْلِ مَنْ هَوَاكَ لَمَمْسِكُ (۴)
 وَ أَنْتَ وَ صِيُّ الْمُصْطَفَى وَ ابْنُ عَمِّهِ
 وَ إِنَّا نُعَادِي مُبْغِضِيكَ وَ نَتْرُكُ (۵)
 مُوَالِيكَ نَاجٍ مُؤْمِنٌ بَيْنَ الْهُدَى
 وَ قَالِيكَ مَعْرُوفٌ الضَّلَالَةِ مُشْرِكُ (۶)
 وَ لَاحٍ لِحَانِي فِي عَلِيٍّ وَ حِزْبِهِ
 فَفَقَدْتُ لِحَاكَ اللَّهُ إِنَّكَ أَعْفُكُ (۷)

مفاد اشعار آنکه:

۱ - دوست دارم من آن کسی را که دوستان او در وقت مردن

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد یازدهم، ص ۱۹۸ و ۱۹۹

- می خندند ، و او را با بشارت می بینند .^۱
- ۲- و هر کس بمیرد و هوای غیر او - از دشمنان او - در سرش باشد ، غیر از راه آتش طریقی نخواهد پیمود .
- ۳- ای ابوالحسن ! فدای تو باد جان من و عشیره من و مال من و آنچه را که من در بسیط زمین مالک آنم .
- ۴- ای ابوالحسن ! من به فضل و شرف تو اعتراف دارم و پیوسته من به ریسمانی از عشق تو ، خود را آویخته ام و دست زده ام .
- ۵- و تو ای علی ! وصی حضرت مصطفی و پسر عم او هستی ؛ و ما با تمام کسانی که بغض تو را در دل دارند دشمنیم و آنها را رها می کنیم .
- ۶- موالیان و پیروان تو اهل نجات و ایمانند و سعادت آنها واضح ؛ ولیکن دشمنان تو همه مشرک و به گمراهی معروف و مشهورند .
- ۷- مرد عیب جوئی مرا ملامت کرد و درباره علی و حزب او بر من خرده گرفت ، من به او گفتم : خدا تو را ملامت کرده است و عیب در تو قرار داده است ، چون مرد احمقی هستی که بر پیروان علی عیب می گیری .
- باری ، گویند : علّت سیاهی صورت حمیری به علّت شُرب خمیری بوده است که در سابق الاّیام مینموده است .

۱- و ممکنست فاعل تَلَقَّاهُ وَ يَضْحَكُ ضمیر راجع به الَّذی باشد ؛ یعنی : امیر المؤمنین او را با بشارت ملاقات می کنند در حالی که آنحضرت می خندند .

در «بحار الأنوار» از «مناقب» ابن شهر آشوب از آغانی نقل میکند که «عَبَاد بن صُهَيْب» گوید: من در خدمت حضرت امام صادق علیه السّلام نشسته بودم که خبر مرگ سید حمیری را آوردند، حضرت برای او دعا کردند و طلب رحمت از خدا نمودند؛ مردی حضور داشت و گفت: یابن رسول الله! سید حمیری شرب خمر میکرد و قائل به رجعت بود.^۱ حضرت فرمودند: پدرم برای من روایت کرد از جدّم که: دوستان آل محمّد نمی میرند مگر آنکه از گناه توبه می کنند، و سید حمیری توبه کرده است؛ سجّاده را از زیر پای خود برداشته و نامه ای را از آنجا برداشتند و فرمودند: این کاغذیست که سید به من نوشته و در آن توبه خود را ذکر کرده و از من طلب مغفرت و دعا نموده است.^۲

چون سید فوت کرد تمام شیعیانی که در بغداد بودند و اصل آنها از کوفه بود، جمع شدند و او را تشییع کردند، و هفتاد کفن برای او بعنوان هدیه بردند. و گویند سید قبل از مرگش قصیده ای گفت و بوسیله غلام خود نزد آنها فرستاد و از آنها درخواست کرد که آنها متصدی تشییع و کفن و دفن او شوند و اعداء آل محمّد و حاکمان جائر و قاضیان و اهل دیوان آنها در جنازه او شرکت نکنند؛ و اوّل آن قصیده این است:

۱- یعنی قائل به رجعت محمّد بن حنفیه بود؛ و گرنه اعتقاد به رجعت ائمه معصومین از اصول مسلمة تشییع است.

۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد یازدهم، ص ۲۰۱

يا أَهْلَ كَوْفَانَ إِنِّي وَامِقٌ لَكُمْ
مُدُّ كُنْتُ طِفْلاً إِلَى السَّبْعِينَ وَالْكَبِيرِ^۱

ولیکن طبق خبری که در «بحار الأنوار» از «مناقب» نقل میکند ، حضرت صادق علیه السلام بواسطه یک غلام از اهل نوبه بر قاطر سفید و سیاه برای او کفن فرستادند و حنوط نیز فرستادند ؛ چون غلام به منزل سید رسید او را به دست عثمان بن عمر کواء داد و گفت : مولای من جعفر بن محمد گفته است که اینها را در تجهیز امر سید بکار بر .^۲

۱- در مقدمه «دیوان حمیری» ، که به قلم سید محمد تقی حکیم و آن اقتباس از کتاب خود ایشان : «شاعر العقیده» است در ص ۳۳ .
۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، جلد یازدهم ، ص ۲۰۱

مجلس بازموسم

تمایزات عالم طبع و برزخ و قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي
أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم
بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ .

(آیه نود و نهم و صدم ، از سوره مؤمنون : بیست و سومین سوره

از قرآن کریم)

انسان که از این دنیا می رود ، به عالم دیگری به نام برزخ وارد
میشود و در آنجا هست تا وقتی که در صور دمیده شود و مردم از قبرها
بیرون آیند ، در آن وقت به عالم قیامت وارد میشوند .

برزخ به معنای فاصله است ، فاصله بین دو خشکی یا دو آب یا

۱- مطالب گفته شده در روز یازدهم ماه مبارک رمضان .

دو چیز دیگر را برزخ گویند .

و چون عالمی که انسان پس از مردن در آنجا بسر میبرد ، فاصله‌ایست بین عالم دنیا و قیامت ، آنرا عالم برزخ گویند .
حال برای آنکه خصوصیات عالم برزخ قدری روشن شود ، ناچار باید توضیح بیشتری در این باره داده شود .

بین این عالم که عالم جسم و جسمانیات است - که فعلاً در آن زندگی مادی خود را می‌گذرانیم - و بین عالم اسماء و صفات الهی ، دو عالم است : یکی عالم مثال و دیگری عالم نفس .

عالم مثال را عالم برزخ ، و عالم نفس را عالم قیامت نیز گویند . و انسان تا از این دو عالم نگذرد به مقام اسماء و صفات الهیه نخواهد رسید ؛ کما اینکه انسان تا از عالم برزخ نگذرد به عالم قیامت نمی‌رسد .

و به مقام اسماء و صفات کلیه الهیه نمی‌رسد مگر آنکه از نفس و قیامت عبور کند . و مراد از قیامت در اینجا قیامت کبری است ؛ چون دو قیامت داریم : یکی قیامت صغری ، و آن عبارت است از مردن و وارد در عالم برزخ شدن ؛ و بر همین اصل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود : *مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ* . «هر کس بمیرد قیامت او برپا شده است.»^۱

۱- این حدیث را صدر المتألهین در «تفسیر سورة اعلی» ص ۳۶۴ ، از طبع حروفی ؛ و در «تفسیر سورة سجده» ص ۸۸ ، از طبع حروفی آورده است . و اصل آن در «إحياء العلوم» باب الموت ، ج ۴ ، ص ۴۳ است که گوید : ﴿

دیگری قیامت کبری، و آن عبارت است از خروج از عالم برزخ و مثال و داخل شدن در عالم نفس و قیامت.

وقتیکه مردم از عالم قبر خارج و بسوی عالم ظهورات نفس کلّیه رهسپار میگردند، قیامت کبرای آنان بر پا شده است.

عالم ماده دارای هیولی و طبع و جسم و جسمانیات است و عالم نفس، تجرّد مطلق از ماده و آثار ماده است؛ ولی عالم برزخ فاصله بین این دو عالم است؛ یعنی ماده نیست ولی آثار ماده از «کیف» و «کم» و «این» و غیرها را دارد.

ماده، جوهریست که قبول تشکّل میکند و صورت جسمیه بر او عارض میگردد، و آثار جسم نیز در او پیدا میشود؛ و بواسطه قبول تشکّل و تجسّم، آن أعراض انفعالیّه‌ای که در جسم پیدا میشود در ماده نیز پیدا میشود، و مثل همین ماده‌ای که در این عالم هست و به صور مختلفه درآمده و مردم می‌بینند، چون خاک و سنگ و آب و درخت و بدن انسان و بدن حیوان و امثالها در می‌آید.

موجودی که در عالم برزخ است ماده ندارد؛ اما شکل و صورت و حدّ و کمّ و کیف و أعراض فعلیه را دارد؛ یعنی دارای اندازه و حدود است، دارای رنگ و بوست.

صورت مردمان برزخی رنگ و حدّ دارد، و در آنجا خوشحالی و مسرّت و غضب و نگرانی هست، در آنجا نور هست.

﴿ وَ رَوَى أَنَسٌ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ: إِنَّهُ قَالَ: الْمَوْتُ الْقِيَامَةُ؛ فَمَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ. ﴾

بنابراین ، موجودات برزخیه دارای صورت جسمیه هستند ولی هیولی و ماده ندارند .

و از طرفی عالم برزخ را «عالم خیال» نیز میگویند ؛ خیال یعنی عالمی که در آنجا صورت محض است و هیچ ماده نیست ، گرچه صوری که در آنجا موجود است به مراتب از موجوداتی که در عالم ماده است قوی تر و عظیم تر ، حرکتش سریع تر ، حزن و اندوه و یا مسرت و لذتش افزون تر است ؛ چون ماده حاجب فراوانی این خصوصیات است ، و عالم برزخ چون از ماده اطلاق دارد ، لذا این معانی در آنجا به نحو وفور است ؛ و آنجا عالم خیال است ، خیال منفصل .

چون عالم خیال متصل قوای متخیله انسان است که با بدن خاکی او همجوار و قرین است ؛ و خیال منفصل همان قواست در وقتیکه از بدن مفارقت نموده و به عالم صورت محض پیوسته است ؛ بنابراین تمام موجودات عالم برزخ را «خیال منفصل» گویند .

همچنانکه عالم برزخ را مثال نیز گویند : «مثال منفصل» ؛ چون مثال متصل همان برزخی است که در انسان خاکی ، بین بدن و طبع او ، و بین عالم نفس او موجود است و آن مجموعه قوای ذهنیه اوست . و چون انسان از دنیا برود عالم ذهنش به عالم مثال کلی می پیوندد ، لذا این را مثال متصل و آنرا مثال منفصل گویند و تمام عالم برزخ ، مثال منفصل است .

باید دانست که عالم خیال ، یک عالم بسیار وسیعی است از

ماده بسیار قوی تر؛ نه آنکه ما فارسی زبانان «خیال» را به معنای امر توهمی و موهومی می‌پنداریم؛ این اشتباهی است که در لغت ما وارد شده است.

و لذا بعضی از اهل ظاهر که چنین جملاتی را مانند عالم خیال، از حکمای اعلام دیده‌اند، تصوّر نموده‌اند که آنها عالم برزخ را که همان مثال است قبول ندارند و قائل به یک عالم توهمی و تصوّری هستند، و برای آن حقیقتی و واقعیتی قائل نیستند. این تصوّری است غلط و بیجا، و ناشی از عدم اطلاع بر اصطلاحات بزرگان.

عالم خیال عین عالم برزخ و مثال است و موجوداتش هزاران بار قوی‌تر و عجیب‌تر و شدیدتر و آثارش مهم‌تر از عالم طبع و ماده است. برای اینکه مطلب قدری واضح‌تر گردد مثالی می‌زنیم:

همه افراد ما بدنی داریم، این بدن محدود است، مشخص و معین؛ و یک قوای باطنیه داریم مثل حسّ مشترک، قوّه حافظه، قوّه مفکره، قوّه واهمه، قوّه متخیله، اینها قوای درونی ماست و ما با این قواکارهای عجیب می‌کنیم؛ مثلاً در زمان بسیار کوتاهی یک عمارت چهل اشکوبه در ذهن خودمان با تمام لوازم و تجهیزات آن بنا می‌کنیم. در یک لحظه از مشرق عالم به مغرب آن می‌رویم، در زمانهای کوتاه کارهای طویل المدّه را انجام می‌دهیم.

این گشایش و سعه‌ای که ذهن ما با قوای خود نسبت به بدن ما و قوای طبیعیّه خود دارد چقدر بزرگ است؛ به همین میزان، عالم

برزخ نسبت به عالم دنیا سعه و عظمت دارد .

چون عالم خواب نمونه‌ای از برزخ منفصل است ، در خواب‌هایی که انسان در بعضی اوقات می‌بیند ، با آنکه خواب از مرگ خیلی ضعیف‌تر است ، و برزخ خواب انسان نیز از برزخ مرگ بسیار ضعیف‌تر است ؛ ولی در خوابهایی که دیده میشود هم موجودات ، قوی‌تر و عظیم‌تر و عجیب‌تر ، و فعالیت‌ها و حرکت‌ها و سرعت‌ها شدیدتر ، و هم لذت‌ها و شادیها و اندوه‌ها و غصه‌ها بیشتر است و خوف و هراس بمراتب افزون‌تر است .

انسان در این دنیا اگر بخواهد از خیابانی عبور کند ، باید با دقت به اینطرف و آنطرف بنگرد تا از تصادف با ماشین محفوظ بماند ، و سپس آرام حرکت کند تا عرض خیابانی طی شود .

در عالم خواب و برزخ اینطور نیست ؛ یک مرتبه اراده میکنی که بر خیزی و پروی به روی آسمان ، و در آسمان سیر میکنی و بدون بال و پر مادی روی ابرها حرکت نموده و تمام عالم را تماشا میکنی و سپس به پائین می‌آئی و مانند برق در دریاها و اقیانوس‌ها شنا میکنی و به یک لحظه آنها را به پایان میرسانی !

چه اندازه این حرکت‌ها و سرعت‌ها نسبت به آن حرکت از عرض خیابان شدیدتر و قوی‌تر است ، به همان اندازه بسنخه و کیفیت عالم برزخ به این عالم قوی‌تر و عظیم‌تر است .

و عالم برزخ متصل و ذهن ما نسبت به نفس ما نیز ، مثل بدن ما نسبت به برزخ ما ، ضعیف و کوچک است . و عالم نفس که از حدود و

کیفیات صوریه بیرون است و نسبت به عالم ذهن تجرّد محض دارد ، نسبت به عالم ذهن و مثال متّصل ، بعینه مثل نسبت عالم ذهن به بدن مادی و طبعی ، دارای عظمت و وسعت است .

بنابراین ، عالم قیامت کبری نسبت به عالم برزخ ، همین نسبت وسعت و عظمت را دارد . چون عالم برزخ دارای کیفیت و آثار ماده از کم و کیف هست ؛ ولی عالم قیامت از صورت نیز مجرد است و اطلاق محض است .

این عالم نمونه‌ای است از عالم برزخ ؛ و عالم برزخ نمونه‌ایست از عالم قیامت ؛ و عالم قیامت نمونه‌ایست از عالم اسماء و صفات کلیّه الهیه .

همچنین بدن نمونه‌ایست از قوای ذهنیه ، و قوای ذهنیه نمونه‌ایست از نفس ناطقه ، و نفس ناطقه نمونه‌ایست از روح کلی به وحدت و کلیت خود .

هرچه از این عوالم محدوده رو به جلو برویم و نظر به اطلاق بیفکنیم ، عوالم وسیع‌تر و عظیم‌تر می‌گردد ؛ و بالعکس هرچه از عوالم اطلاق رو به پائین بیائیم و تنازل کنیم ، عوالم ضعیف‌تر و کوچکتر میشود .

عیناً مانند صورتی که در آئینه می‌افتد ، آن صورت فقط حکایتی از شکل و اندازه و رنگ رخسار است ، نه از واقعیت و حقیقت آن شخص صاحب صورت . عقل و سخاوت و شجاعت و سائر ملکات معنویّه او را نشان نمی‌دهد ، و از آن بالاتر نفس ناطقه او را نیز - که

اصولاً دارای شکل و صورت نیست - نشان نمی‌دهد .
 بنابراین ، آنچه در این عالم ماده مشاهده می‌کنیم فقط
 نمونه‌ایست از عالم برزخ ، نه خود عالم برزخ ؛ آن عالم به قدری
 وسیع است که قابل مشاهده با چشمان ظاهری نیست و با حواس
 خمسۀ ظاهره ادراک نمی‌شود .

این حواس برای ارتباط انسان است با عالم طبع و ماده ، و نیروی
 ارتباط انسان را با بالاتر از عالم ماده ندارد .

بنابراین ، حقائق برزخیه اصولاً قابل پائین آمدن و نشان دادن در
 آئینه ماده نیست ؛ بلکه عالم ماده آنچه را که در خود از عالم برزخ
 نشان میدهد فقط به اندازه سعه و گنجایش خود ماده است .

همچنین عالم قیامت و حقائق ظاهرۀ عالم نفس ، قابل پائین
 آمدن و نشان دادن در آئینه برزخ و صورت مثالی نیست ؛ و آنچه را که
 برزخ از قیامت نشان میدهد فقط به اندازه خود و درخور گنجایش
 خود اوست .

شما خود را در این فضای وسیع جوّ آسمان فرض کنید ، چقدر
 بدن شما نسبت به این جوّ محیط کوچک است ؛ به همین نسبت عالم
 طبیعت و دنیا نسبت به عالم مثال و برزخ کوچک است .

اگر عالم نفس را عرش پروردگار ، و عالم مثال را عالم کرسی قرار
 دهیم ، طبق روایتی که از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است ؛
 نسبت آنها به یکدیگر و به عالم طبع و ماده خوب مشخص می‌گردد .
 در «تفسیر عیاشی» از محسن المثنی (المیثمی - ظ) عمّن ذکّره ،

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتٌ مِيكَندَ كِه :

قَالَ : قَالَ أَبُو ذَرٍّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! مَا أَفْضَلُ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكَ ؟
 قَالَ : ءَايَةُ الْكُرْسِيِّ ؛ مَا السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ
 فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلْقَةِ مُلْقَاةٍ بِأَرْضِ بِلَاقِعٍ ،^۱ وَ إِنَّ فَضْلَهُ
 عَلَى الْعَرْشِ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى الْحَلْقَةِ .^۲
 «أبو ذرّ غفاری از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱- بلاقع جمع بَلَقَع ، و بَلَقَع بمعنای زمین قَفَر است .

۲- در «تفسیر عیاشی» مطبوع علمیه قم ، در جلد اول ، ص ۱۳۷ به همین عبارتی که ما نقل کردیم وارد شده است ؛ ولیکن ظاهراً در عبارت سهوی حاصل شده و بین کرسی و عرش تقدیم و تأخیر شده است و باید عبارت چنین باشد :
 وَ إِنَّ فَضْلَ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى الْحَلْقَةِ .

و شاهد بر این اشتباه ، مضافاً به روایات عدیده‌ای که عرش را افضل از کرسی میدانند ، و آن روایات در تفسیر «برهان» و «المیزان» و «صافی» و غیرها در ذیل آیه کرسی بیان شده است ؛ آنکه : در تفسیر «صافی» طبع سنگی با حواشی مختاره از «مجمع البیان» ص ۷۴ ؛ و در طبع گراوری اسلامیّه ، در جلد اول ، ص ۲۱۴ ؛ و در تفسیر «المیزان» جلد دوم ، ص ۳۵۴ و در تفسیر «برهان» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۲۴۹ ، این روایت را از «تفسیر عیاشی» به همین کیفیتی که ما تصحیح نمودیم روایت کرده‌اند و در تفسیر «صافی» گوید :

وَ فَضْلُ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ تِلْكَ الْفَلَاةِ عَلَى تِلْكَ الْحَلْقَةِ ؛ رَوَاهُ الْعِيَّاشِيُّ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

و در تفسیر «المیزان» گوید : در «تفسیر عیاشی» وارد شده است ... تا آنکه

میگوید :

ثُمَّ قَالَ : وَ إِنَّ فَضْلَ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى الْحَلْقَةِ .

و در تفسیر «برهان» نیز به عین همین عبارت آورده است .

سؤال میکند که: از میان آیاتی که بر شما نازل شده است کدامیک افضل است؟

حضرت فرمودند: **آیه الكرسي**؛ تمام آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه نسبت به کرسی خدا مثل یک حلقه ایست که در بیابان پهناور و قفری انداخته باشند؛ و نسبت فضیلت عرش خدا به کرسی خدا مثل نسبت همان بیابانست نسبت به آن حلقه.

شیخ بوعلی سینا، عالم خیال انسان را از آثار و خواص ماده میداند، و بنابراین به عالم برزخ که خیال منفصل است نیز اعتقاد ندارد؛ چون برزخ برای آنکه از این عالم ماده جدا باشد حتماً باید تجرد مادی داشته باشد، و به عقیده او چون چنین عالمی که دارای صورت محض باشد و حد و کم و کیف در او موجود باشد ولی ماده نداشته باشد متصور نیست، بنابراین به عالم برزخ که بین عالم ماده و نفس است قائل نشده است؛ ولی به تجرد نفس ناطقه قائل بوده و براهین ساطعه برای تجرد آن اقامه نموده است. گرچه از بعضی از عبارات او هم که به نحو تشکیک بیان میکند میتوان تجرد خیال و برزخ را هم بدو نسبت داد.

اما صدر المتألهین شیرازی ادله قویه بر تجرد عالم خیال متصل اقامه فرموده است، و در کتب خود صراحه به عالم برزخ و مثال منفصل قائل شده و عبور از برزخ را برای وصول به عالم قیامت از ضروریات مسائل حکمیّه میداند.

و سائر حکمای متأخر از ایشان نیز همین منهج را طی نموده، و

اجماعاً عالم برزخ را قبول کرده و قائل به تجرّد آن شده‌اند .
 مرحوم حاج ملا هادی سبزواری نیز همین نهج را پیموده و تجرّد
 عالم خیال را اثبات کرده است ، و چون معاد جسمانی را به بقای صور
 در عالم دهر و عالم کون میداند ، لذا فرموده است که اثبات تجرّد
 خیال برای اثبات معاد جسمانی مفید است .
 و عمده دلیلی را که برای تجرّد خیال اقامه فرموده است یکی
 برهان تَحَلُّل است و دیگری برهان امتناع انطباع شیء بزرگ در چیز
 کوچک .

ما از بیان کیفیت این دو استدلال صرف نظر می‌نمائیم ؛ افرادی
 که مایل باشند به کتب حکمت مراجعه می‌کنند .

مرحوم سبزواری در منظومه خود گوید :

تَحَلُّلُ الرُّوحِ وَ أَنَّهُ امْتَسَعَ كَوْنُ الْعَظِيمِ فِي صَغِيرٍ أَنْطَبَعَ
 دَلَالًا عَلَى تَجَرُّدِ الْخَيَالِ فَهُوَ مِثَالُ عَالِمِ الْمِثَالِ^۱

باید دانست که : بدن که در میان قبر می‌رود و بروی آن خاک
 می‌ریزند ، غیر از صورت مثالی است که به برزخ می‌رود . سؤال و
 حساب با بدن مثالی است نه با بدن خاکی ؛ بدن خاکی حرکتی ندارد ،
 چشم و گوش و ادراک ندارد ، چه در میان قبر بیوسد یا نیوسد .

اما بدن مثالی که همان عالم صورت انسانی است ، او نمی‌میرد
 بلکه زنده است ، دیده بصیرت و ادراکش کم نمی‌شود بلکه افزون

۱- «شرح منظومه سبزواری» مبحث طبیعیات ، مبحث نفس ، غُرَّرُ فِي
 الْخَوَاسِّ الْبَاطِنِيَّةِ ، از ص ۲۸۶ تا ص ۲۸۸ ؛ کاملاً این موضوع را بیان کرده است .

میگردد؛ او مورد سؤال و مؤاخذه، و مورد ثواب یا عقاب برزخی قرار میگیرد.

و علت آنکه در بسیاری از روایات به عالم قبر، و نکیر و منکر در عالم قبر، و مؤاخذه در قبر تعبیر شده است برای آنستکه: عالم برزخ در دنبال این دنیاست، و قبر هم بدنال زندگی دنیاست؛ و بدین مناسبت عالم برزخ را که تعلقی به عالم قبر دارد به عالم قبر تعبیر نموده‌اند.

بلی در قیامت، روح با بدن جسمانی مورد مؤاخذه و ثواب و عقاب واقع میگردد و معاد جسمانی از ضروریات مذهب است؛ خداوند تبارک و تعالی در محشر روح را با بدن حاضر میفرماید و به سزای اعمال خود از خیر و شرّ میرساند.

و ما إن شاء الله در بحث حشر که در پیش داریم مفصلاً از کیفیت معاد جسمانی و بیان آراء و مذاهب در آن، بحث خواهیم نمود.

در اثبات عوالم سه گانه مذکور یعنی: عالم طبع و عالم برزخ و عالم قیامت، گذشته از براهینی که در علوم الهیه و حکمت متعالیه اقامه شده است، وجدائیات خود ما نیز شاهد بر آن است.

ما دارای سه مرتبه از مراتب وجود هستیم:

اول: بدن ما، که از عالم طبع و ماده است و دستخوش تغییر و تحویل و خرابی و آبادی است و پیوسته با تغییرات ماده و ظرف زمان و مکان تغییر می‌پذیرد. بدن با تمام اعضاء و جوارحش از قلب و مغز و کبد و ریه و کلیه و معده و روده و پا و دست و چشم و گوش و هزاران

عضو و میلیونها سلول ، حتی در یک لحظه ثبات و قرار ندارد و پیوسته در حرکت جوهری و ذاتی خود حالات جدیدی به خود گرفته ، و آن حالات خلیفه و جایگزین حالات قبلی او میگردد .

دوم : مرحله لطیف تر و عالی تر و آن ذهن ماست ، که دارای قوای باطنیه از قوه مفکره و متخیله و واهمه و حافظه و حس مشترک است و هزاران صورت و شکل و معنی را در خود می پذیرد و خود نیز چنین صورتها و معانی را ایجاد میکند .

ذهن ما وزن ندارد ، سنگینی ندارد ، مادی نیست ؛ ولی دارای کیفیت و آثار ماده از شکل و صورت و لذت و اندوه و غیرها می باشد . ذهن ما میتواند موجوداتی را که در این عالم بواسطه کثافت ماده نمی توانند پدید آیند ، در خود به اراده خود پدید آورد .

حرکت بدن ما به اراده و دستور ذهن ماست ؛ انسان تا صورت کاری را تصور نکند نمی تواند آن را بجای آرد ؛ ما وقتی در منزل بودیم صورت مسجد و حرکت بسوی آن را تصور کردیم و فائده آنرا در نظر گرفتیم ، سپس نفس ما به ما امر نمود تا طبق آن نقشه ای که از مسجد و حرکت و تصور فائده آمدن به مسجد در ذهن ما ترسیم شده بود عمل کنیم و عمل کردیم .

سوم : نفس و حقیقت ماست ، که از ذهن ما بسیار عالی تر و وسیع تر و لطیف تر است ، چون او شکل و صورت هم ندارد ، اندازه و کیفیت هم ندارد ؛ او همان ماهیتی است که از آن به من و تو و او و ما و شما و ایشان تعبیر میشود .

او از قوا بالاتر است و از ملکات و صفات ، عالی تر ؛ چون تمام قوای باطنیه و ملکات و صفات در پرتو وجود او وجود دارند و به او قائمند ؛ او حقیقتی است مجرد از ماده ، و مجرد از صورت و آثار ماده . این سه مرحله از وجود ما ، نمونه‌ای از سه مرحله از وجود عالم کلی است ؛ بدن ما نمونه‌ای از عالم هیولی و طبع است ، ذهن و مثال متصل ما نمونه‌ای از عالم برزخ و مثال منفصل است ، و نفس ناطقه و حقیقت ما نمونه‌ای از عالم نفس کلی و قیامت کبری است . و بر همین امر در اشعاری که منسوب به مولى الموالى أمير المؤمنين و المؤمنین است اشاره شده است :

دَوَّأُوكَ فِیْكَ وَ مَا تَشْعُرُ وَ دَاوُوكَ مِنْكَ وَ مَا تَبْصُرُ (۱)
 وَ تَحْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِیكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ (۲)
 وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِی بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ (۳)
 فَالَا حَاجَةَ لَكَ فِی خَارِجٍ يُخْبِرُ عَنْكَ بِمَا سَطُرُ (۴) ۱

۱- دوی تو ای انسان در خود توست ولیکن نمی فهمی ! و درد

تو از خود تست ولیکن نمی بینی !

۲- تو چنین می پنداری که جرم کوچک و تنها بدنی هستی ، در

حالیکه عالم اکبر پروردگار در تو گنجانیده شده است !

۳- تو آنچنان کتاب آشکارای خدای خود هستی که به یک یک از

حروفش ، حقائق و اسراری را نشان میدهد .

۴- بنابراین تو به خارج از وجود خودت نیازی نداری تا بدانچه

۱- «دیوان منسوب به أمير المؤمنين عليه السلام» طبع سنگی ، قافیه «راء»

در تو ، قلم پروردگار نوشته است ترا آگاه کند .

و به این مراتب سه گانه در وجود انسان تصریح شده است در دعائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سجده شب نیمه شعبان نمودند ، و نیز در دعائی که در سجده شب نیمه شعبان بعد از نمازی به کیفیت مخصوص وارد شده است .

شیخ طوسی در کتاب «مصباح المتهجد» روایت کرده است از حماد بن عیسی ، از ابان بن تغلب که گفت :

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند : شب نیمه شعبانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد عائشه بود ، چون شب به نیمه رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از رختخواب برخاست .

چون عائشه بیدار شد رسول خدا را در فراش نیافت و در دل او بعضی از خیالات زنانه که بر زنان وارد میشود وارد شد ، و گمان برد که رسول خدا نزد بعضی از زنان دیگر خود رفته است .

بر اساس این توهّم از رختخواب برخاست و خود را با شمله و چادر خود پیچید ؛ و سوگند به خدا که چادر او از ابریشم یا کتان یا پنبه نبود ، بلکه تارش از مو و پودش از پشمهای شتر بود .

برخاست و برای یافتن رسول خدا در حجره های زنان رسول خدا یک بیک جستجو مینمود .

و در این میان چشمش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتاد که بروی زمین بسجده افتاده و مانند لباسی که به روی زمین

بیفتند، بروی زمین پهن شده بود.

آهسته نزدیک رسول خدا رفت و گوش فرا داشت، شنید که آن حضرت در سجده میگوید:

سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خَيَالِي ، وَ ءَامَنَ بِكَ فُوَادِي ؛ هَذِهِ يَدَايِ وَ مَا جَنِّيْتُهُ عَلَيَّ نَفْسِي . يَا عَظِيمًا تُرَجِي لِكُلِّ عَظِيمٍ اَغْفِرْ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمِ ؛ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِلَّا الرَّبُّ الْعَظِيمُ .

یعنی: «ای پروردگار من! سجده کرده است برای تو سیاهی من و خیال من، و ایمان آورده است به تو قلب من؛ این دو دست من است پر از گناه و آنچه را که بر نفس خود جنایت کرده‌ام. ای بزرگی که برای هر کار بزرگ به تو امید آرند و متوسل گردند، بیمارز گناه مرا که بزرگست؛ چون گناه بزرگ را نمی‌تواند بیمارزد مگر پروردگار بزرگ.»
و پس از آن سر خود را از سجده برداشته و بار دیگر به سجده افتادند؛ و چون عائشه گوش فرا داشت، شنید که آن حضرت در سجده میگوید:

أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَضَاءَتْ لَهُ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ ، وَ انْكَشَفَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ ، وَ صَلَّحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مِنْ فُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ وَ مِنْ تَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ وَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ . اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي قَلْبًا تَقِيًّا نَقِيًّا وَ مِنَ الشُّرْكِ بَرِيًّا لَا كَافِرًا وَ لَا شَقِيًّا .

یعنی: «ای پروردگار! من پناه می‌برم به نور وجه تو که آسمانها و زمین‌ها از آن روشن شده است و تاریکی‌ها از آن برطرف شده و امور اولین و آخرین از آن آباد و نیکو شده است، از اینکه ناگهان مراد پرّه

عذاب خود در افکنی، و عافیتت را بر من تغییر دهی، و نعمتت را از من زائل کنی!

خداوندا! به من دلی پاک و صافی روزی فرما که از شرک بری باشد و به تو کافر نگردد و از اشقیبا نباشد.»

و پس از آن دو گونه خود را بر خاک گذاشت و گفت:

عَفَرْتُ وَ جَهِي فِي التُّرَابِ وَ حَقَّ لِي أَنْ أَسْجُدَ لَكَ .

یعنی: «من صورت خود را برای تذلل نسبت به مقام عظمت و ربوبیت تو در خاک مالیدم، و سزاوار است که من برای تو سر به سجده ذلت و عبودیت آرم.»

حضرت فرمود: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بِرِخَاسْتِ و آماده بازگشت شد، عائشه هروله کنان به فراش خود دوید و نفس زنان در آنجا طپید.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: این صدای نفس بلند چیست؟ آیا تو نمی‌دانی که امشب شب نیمه شعبان است و در آن، روزی‌های خلائق قسمت میشود و مقدرات و اجل‌ها نوشته میشود و افرادی که به حیج نائل میشوند مقدر میگردد، و خداوند تعالی در امشب از بندگان خود بیشتر از موهای بزهای قبیله کلب را می‌آمرزد و فرشتگان خود را از آسمان به زمین در مکه میفرستد.^۱

این روایت را مرحوم سید ابن طاووس در «إقبال» ذکر کرده است، و سند آنرا همان شیخ طوسی از حماد بن عیسی از ابان بن

۱- «مصباحُ الْمُتَهَجِّدِ» طبع سنگی، أعمال نیمه شعبان، ص ۵۸۵

تَغْلِبَ از حضرت صادق علیه السّلام بیان فرموده است؛ لیکن بجای عائشه فرموده است که: رسول خدا نزد بعضی از زنهای خود بود. و سپس از زمخشری در کتاب «نابق» («فائق» - خ ل) نقل کرده که اُمّ سلمه بدنبال پیغمبر رفت و دید که آن حضرت قصد بقیع دارند، و اُمّ سلمه برگشت و چون آن حضرت نیز مراجعت کردند آثار سرعت حرکت را در اُمّ سلمه یافتند.

ولیکن در این روایت، زمخشری دعاهای حضرت را در سجده ذکر نموده است.

و سپس سیّد ابن طاووس این روایت را از اینجا به روایت شیخ در «مصباح» می‌پیوندد و با نسبت او به اُمّ سلمه، با ذکر ادعیه وارد در سجدهات و دعای خَدّین به اتمام میرساند.^۱ لیکن در ذیل آن این جمله را نسبت به «مصباح» شیخ اضافه دارد که:

يَغْفِرُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا الْمُشْرِكَ^۲ أَوْ مُشَاجِنٍ أَوْ قَاطِعِ رَحِمٍ أَوْ مُدْمِنٍ مُسْكِرٍ أَوْ مُصِرٍّ عَلَى ذَنْبٍ أَوْ شَاعِرٍ أَوْ كَاهِنٍ .

یعنی: «در این شب خدا همه را می‌آمرزد مگر کسی که شرک به خدای آرد، یا به دروغ و باطل نوحه‌گری کند، یا قطع رحم نموده باشد، یا در شرب خمر ادامه دهد، یا بر گناهی اصرار ورزد، یا شعر به دروغ و تخیل گوید، یا اخبار از غیب بواسطه ارتباط با جنیان و

۱- «إقبال» طبع سنگی، اعمال نیمه شعبان، ص ۷۰۲ و ۷۰۳

۲- اقرب این است که: إِلَّا لِمُشْرِكٍ بُوْدَه .

غیره بدهد.»

و نیز شیخ طوسی در «مصباح‌المتهجد» از حسن بصری از عائشه، و شیخ صدوق با سند دیگر از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت میکند که: از جمله اعمالی که در شب نیمه شعبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند بجای آورده شود، ده رکعت نماز است [بعد از نیمه شب] در هر رکعت فاتحه کتاب یکبار و سوره توحید ده بار، و سپس به سجده رود و بگوید:

اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدَ سَوَادِي وَ خِيَالِي وَ بِيَاضِي ، يَا عَظِيمَ كُلِّ
عَظِيمٍ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ ، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُهُ غَيْرُكَ .

یعنی: «بارپروردگارا! سجده کرد برای تو سیاهی من و خیال من و سفیدی من، ای بزرگ هر بزرگی! بیامرزش بر من گناه مرا که بزرگ است، چون نمی‌آمرزد آنرا غیر از تو.»

و سپس رسول خدا فرمود: کسی که این عمل را بجای آرد هفتاد و دو هزار گناه از دیوان گناهانش محو میشود، و به اندازه آن در دیوان طاعاتش نوشته میشود، و از پدر و مادرش هفتاد هزار گناه خدا می‌آمرزد.^۱

باری منظور از ذکر این دو روایت، خصوصاً لفظ سواد و خیال و فؤاد در اول، و لفظ سواد و خیال و بیاض است که در دوم آمده است. زیرا مراد از آنها همین سه عالمی است که در انسان موجود

۱- «مصباح‌المتهجد» طبع سنگی، ص ۵۸۳ و ۵۸۴؛ و «زاد المعاد» با خط تبریزی، ص ۲۷ و ۲۸، به نقل از صدوق

است؛ «سواد» به معنای سیاهی، کنایه از عالم بدن و ماده است، زیرا که عالم بدن و طبع گرفتار آلام و مصیبت‌ها، و دستخوش حوادث و تغییرات و کون و فساد، و محدود به زمان و مکان و عوارض ماده است؛ کما اینکه از آن در روایت به **أَظْلَمُ الْعَوَالِمِ** تعبیر شده است، یعنی تاریک‌ترین جهان‌ها.

و «خیال» بمعنای عالم مثال و ذهن است که پیوسته، با صورت‌ها سر و کار دارد و **دائرةُ فَعَالِيَّتِش** از شکل و صورت و تصوّر و تصدیق تجاوز نمی‌کند.

و «بیاض» بمعنای سفیدی و کنایه از عالم نفس ناطقه و حقیقت انسان است که از ماده و طبع، و نیز از شکل و صورت و حدود و ثغور عالم مثال منزّه و مجرد بوده، و در دریای آزادی و اطلاق غوطه‌ور است، و همان معنای **فؤاد** است که در روایت اول آمده است.

و سجده عبارت از غایت تذلل و عبودیت و مقام فناء است؛ و بنابراین معنای آن چنین میشود که: ای پروردگار من! تمام مراتب و درجات وجود من، از طبع و بدن، و از خیال و مثال، و از نفس و حقیقت من، به مقام تسلیم و عبودیت محض و فناء در آستان مقدّس تو در آمده است و در هیچیک از آنها شائبه خودیت و شخصیت و استکبار و استقلال نیست، **رَزَقْنَا اللّٰهُ بِمُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهٖ**.

و به همین معنی تصریح فرموده است **آية الحقّ و اليقين زين الحكماء و العرفاء الشامخين**، **الحاجّ ميرزا جواد آقای مَلِكِي تبریزی** **أَعْلَى اللّٰهُ تَعَالَى مَقَامَهُ الشَّرِيفِ**، در کتاب «مراقبات» یا «اعمال»

السَّنة» و در ضمن اعمال شب نیمه شعبان میفرماید :

«وَمِنَ الْمُهَمَّاتِ سَجْدَاتُ بَدَعَوَاتٍ مَّخْصُوصَةٍ ، وَ فِي بَعْضِهَا إِشَارَةٌ إِلَى الْمَرَاتِبِ الثَّلَاثَةِ لِلْإِنْسَانِ ؛ حَيْثُ قَالَ فِيهِ : «سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خِيَالِي وَ بِيَاضِي» وَ هُوَ كَالنَّصِّ بِعَالَمِهِ الْمَحْسُوسِ ، فَإِنَّهُ مُرَكَّبٌ مِنْ مَادَّةٍ وَ مِقْدَارٍ ، وَ عَالَمِهِ الْمِثَالِ وَ هُوَ مُرَكَّبٌ مِنْ صُورَةٍ وَ رُوحٍ ، وَ عَالَمِهِ الْحَقِيقِيِّ الَّذِي بِهِ صَارَ إِنْسَانًا يَعْنِي حَقِيقَةَ نَفْسِهِ وَ هُوَ عَالَمُهُ الَّذِي لَا صُورَةَ فِيهِ وَ لَا مَادَّةَ وَ هُوَ حَقِيقَتُهُ الْعَالِمَةُ اللَّطِيفَةُ الرَّبَّانِيَّةُ الَّتِي مِنْ عَرَفِهَا فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ؛ أَيْ يَكُونُ مَعْرِفَتُهُ وَ سِيلَةً لِمَعْرِفَةِ الرَّبِّ تَعَالَى.»^۱

معنای این عبارات اینست :

«از کارهای مهم در شب نیمه شعبان سجده‌هایی است که باید بجا آورده شود، و در آنها دعاهای مخصوصه وارد شده است . و در بعضی از آن دعاها اشاره است به مراتب سه گانه‌ای که برای انسان موجود است ؛ چون در آن دعا میگوید : سجده کرده است برای تو سیاهی من و خیال من و سفیدی من ؛ و این دعا مثل نص است به عالم محسوس انسان که مرکب از ماده و مقدار است ، و عالم مثال او که مرکب از صورت و روح است ، و عالم حقیقت او که به آن ، انسان انسان میشود یعنی حقیقت نفس ناطقه او ، و آن عالمی است که نه ماده دارد و نه صورت ، و آن حقیقت اوست که عالمی است ، و همان لطیفه ربّانیّه است که اگر کسی او را بشناسد خدای

۱- «المراقبات» ص ۸۵

خود را شناخته است ، یعنی معرفت نفس وسیله معرفت خدای تعالی می‌گردد.»

و نیز در نامه‌ای که آن مرحوم در جواب نامه مرحوم زین الفقهاء و جمال السالکین آقای حاج شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی - که از ایشان تقاضای دستورالعمل و مقدمه موصله به معرفت حضرت احدیت کرده بودند - مرقوم داشته‌اند این معنی را متعرض شده و می‌فرمایند :

«عجب است که تصریحی به این مراتب در سجده دعای نیمه شعبان که اوان وصول مراسله است شده است که می‌فرماید :

سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خَيَالِي وَ بِيَاضِي .

اصل معرفت ، آنوقت است که هر سه فانی بشود ، که حقیقت سجده عبارت از فناست که عِنْدَ الْفَنَاءِ عَنِ النَّفْسِ بِمَرَاتِبِهَا يَحْصُلُ الْبَقَاءُ بِاللَّهِ»^۱

راجع به سؤال در عالم قبر و بازپرسی منکر و نکیر روایت عجیبی را در چهار کتاب معروف روایت می‌کنند :

اول در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه شریفه :

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ .

او روایت می‌کند از پدرش از علی بن مهزیار از عمر بن عثمان از

۱- نسخه‌ای از این مراسله در نزد حقیر موجود است .

مفَضَّل بن صالح از جابر از ابراهیم بن العلاء^۱ از سُوید بن غَفَلَة^۲.
 دَوْم: در «تفسیر عیّاشی» در ذیل همین آیه مبارکه، بدون ذکر
 سند از سُوید بن غَفَلَة^۳.

سَوْم: در «کافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از عمرو بن عثمان
 و عدّه‌ای از اصحاب از سهل بن زیاد از بَرَنْطی و حسن بن علی جمیعاً
 از ابی جمیله از جابر از عبدالأعلی، و نیز از علی بن ابراهیم از محمد
 ابن عیسی از یونس از ابراهیم بن عبدالأعلی از سُوید بن غَفَلَة^۴.
 چهارم: در «أمالی» شیخ طوسی از ابن صلت از ابن عُقْدَة از
 قاسم بن جعفر بن أحمد از عباد بن أحمد قزوینی از عمویش از
 پدرش از جابر از ابراهیم بن عبدالأعلی از سُوید بن غَفَلَة^۵.
 و نیز مجلسی در «بحار الأنوار» از آنها روایت کرده است^۶.

۱- در تفسیر، ابن العلاء مسطور است ولی در «کافی» و «أمالی» شیخ،
 عبدالأعلی ذکر شده است.

۲- «تفسیر علی بن ابراهیم» سوره ابراهیم، ص ۳۴۶، طبع سنگی (سنه
 ۱۳۱۳)

۳- «تفسیر عیّاشی» سوره ابراهیم، جلد دوم، ص ۲۲۷

۴- «کافی» کتاب الفروع، ج ۱، کتاب الجنائز، باب أن المیت یمثل له
 ماله و ولده و عمله قبل موته، طبع سنگی، ص ۶۳؛ و طبع حیدری، جلد
 سوم، ص ۲۳۱

۵- «أمالی» شیخ طوسی، طبع مطبعة نعمان-نجف، جلد اول، ص ۳۵۷
 تا ص ۳۵۹، و طبع سنگی، ص ۲۲۱ و ۲۲۲

۶- «بحار الأنوار» کتاب العدل و المعاد، طبع آخوندی، جلد ۶، ص ۲۲۴
 تا ص ۲۲۸

البته اختلاف لفظ در نسخه‌های این روایت بسیار اندک است ، ولی مادر اینجا عین عبارت را از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل می‌کنیم : بعد از ذکر سندی که ذکر شد ، سوید بن غفله از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث میکند که :

قَالَ : إِنَّ ابْنَ عَادَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ ، مَثَلٌ لَهُ مَالُهُ وَ وُلْدُهُ وَ عَمَلُهُ .

فَيَلْتَفِتُ إِلَى مَالِهِ فَيَقُولُ : وَ اللَّهُ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكَ لَحَرِيصًا شَحِيحًا ؛ فَمَا لِي عِنْدَكَ ؟

فَيَقُولُ : خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ .

ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى وُلْدِهِ فَيَقُولُ : وَ اللَّهُ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ لَمُحِبًّا ، وَ إِنِّي

كُنْتُ عَلَيْكُمْ لَمُحَامِيًّا ؛ فَمَاذَا لِي عِنْدَكُمْ ؟

فَيَقُولُونَ : نُودِيكَ إِلَى حُفْرَتِكَ وَ نُوَارِيكَ فِيهَا .

ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ : إِنِّي كُنْتُ فِيكَ لَزَاهِدًا ، وَ إِنَّكَ

كُنْتَ عَلَيَّ ثَقِيلًا ؛ فَمَاذَا لِي عِنْدَكَ ؟

فَيَقُولُ : أَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَ يَوْمَ حَشْرِكَ حَتَّى أُعْرَضَ أَنَا وَ

أَنْتَ عَلَيَّ رَبِّكَ .

فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَلِيًّا ، أَتَاهُ أَطْيَبُ النَّاسِ رِيحًا وَ أَحْسَنُهُمْ مَنْظَرًا وَ

أَحْسَنُهُمْ رِيَاشًا ؛ فَيَقُولُ : أَبْشِرْ بِرُوحٍ مِنَ اللَّهِ وَ رِيحَانٍ وَ جَنَّةٍ نَعِيمٍ ؛ قَدْ قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ .

فَيَقُولُ : مَنْ أَنْتَ ؟

فَيَقُولُ : أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ ، أَرْتَحِلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْجَنَّةِ .

وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَ يُنَاشِدُ حَامِلِيهِ أَنْ يُعَجِّلُوهُ .
فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ أَنَاهُ مَلَكَانِ ، وَ هُمَا فَتَانَا الْقَبْرِ ؛ يَجْرَانِ
أَشْعَارَهُمَا وَ يَبْحَثَانِ الْأَرْضَ بِأَنْسِيَابِهِمَا ، وَ أَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ
الْعَاصِفِ ، وَ أَبْصَارُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ .

فَيَقُولَانِ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَنْ نَبِيِّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟ وَ مَا إِمَامُكَ؟
فَيَقُولُ: رَبِّي اللَّهُ، وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي، وَ دِينِي الْإِسْلَامُ، وَ عَلِيُّ
وَ الْأَيْمَةُ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِمَامِي .

فَيَقُولَانِ: تَبَّتْكَ اللَّهُ بِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى؛ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: يُثَبِّتُ
اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ - الْآيَةُ .

فَيَسْجُدَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ، وَ يَفْتَحَانِ لَهُ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ؛ وَ
يَقُولَانِ لَهُ: نَمَّ قَرِيرِ الْعَيْنِ، نَوْمَ الشَّابِّ النَّاعِمِ؛ وَ هُوَ قَوْلُهُ: أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقْرَأً وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا .

وَ إِذَا كَانَ لِرَبِّهِ عَدْوًا، فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ أَقْبَحُ خَلْقِ اللَّهِ رِيَاشًا وَ أَنْتَنَةً
رِيحًا .

فَيَقُولُ لَهُ: أَبْشِرْ بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةِ جَحِيمٍ .
وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَ يُنَاشِدُ حَامِلِيهِ أَنْ يُحْبِسُوهُ .
فَإِذَا دَخَلَ قَبْرَهُ أَتِيَاهُ مُقْتَحِمَا الْقَبْرِ، فَالْقِيَا عَنْهُ أَكْفَانُهُ؛ ثُمَّ قَالَا

لَهُ: مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَنْ نَبِيِّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟

فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي .

فَيَقُولَانِ لَهُ: لَا دَرِيَّتَ وَ لَا هُدِيَّتَ؛ فَيَضْرِبَانِهِ بِمِرْزَبَةٍ ضَرْبَةً مَا
خَلَقَ اللَّهُ دَابَّةً إِلَّا وَ تَدْعُرُ لَهَا، خَلَا الثَّقَلَانِ .

ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ؛ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ: نَمَّ يَشْرُ حَالٍ، فَهُوَ مِنَ الصَّيْقِ مِثْلُ مَا فِيهِ الْقَنَا مِنَ الرَّجِّ، حَتَّى أَنْ دِمَاعَهُ يَخْرُجُ مِنْهَا مِمَّا بَيْنَ ظُفْرِهِ وَ لَحْمِهِ، وَيُسَلِّطُ عَلَيْهِ حَيَّاتُ الْأَرْضِ وَ عَقَارِبُهَا وَ هَوَامُّهَا فَتَنْهَشُهُ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ، وَ إِنَّهُ لَيَتَمَنَّي قِيَامَ السَّاعَةِ مِمَّا هُوَ فِيهِ مِنَ الشَّرِّ.

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در وقتی که فرزند آدم میخواهد از دنیا رحلت کند و آخرین روز از روزهای دنیای او و اولین روز از روزهای آخرت اوست، سه چیز برای او به صورت مثالیۀ خود مجسم میگردد: مال او، فرزندان او، و عمل او.

پس او التفات میکند و نظر می نماید به مالش و میگوید: سوگند به خدا که من برای گرد آوردن و جمع آوری تو بسیار حریص بودم و نسبت به از دست دادن و رها نمودن تو بسیار بخیل بودم؛ در این هنگام تنگدستی و بیچارگی از دست تو برای من چه بر می آید؟ مال در جواب میگوید: فقط کفن خود را از من می توانی دریافت کنی.

و پس از آن، التفات میکند و نظر می نماید بسوی فرزندان خود و میگوید: سوگند بخدا که من نسبت به شما بسیار دوست بودم، و در هر حال مُحامی و محافظ شما بودم از هر گونه گزند و ناراحتی که بر شما وارد میشد؛ اکنون در این موقع خطیر از دست شما برای من چه کاری ساخته است؟

آنها در پاسخ میگویند: ما تو را بسوی حفیره و قبرت میبریم و در

میان خاک پنهان می‌کنیم .

و سپس نظر می‌افکنند بسوی اعمال صالحه و حسناتی که انجام داده و میگویند : من نسبت به بجا آوردن شما بسیار بی‌رغبت بودم و شما برای من بسیار سنگین بودید ؛ امروز از شما برای نجات من چه کاری ساخته است ؟

عمل در پاسخ میگویند : من رفیق تو و قرین تو هستم در میان قبر تو و در روز حشر تو ، و از تو دور نمی‌شوم تا من و تو هر دو در مقام عرض در پیشگاه حضرت پروردگار حاضر شویم .

و اگر آن شخصی که در حال احتضار و سكرات مرگ است ، مطیع و ولیّ خدا باشد ، کسی به نزد او می‌آید که از تمام مردم بویش معطرتر و منظرش زیباتر و لباسش فاخرتر است و به او می‌گوید : بشارت باد ترا به نسیم‌های جان‌فزا که از جانب خدا می‌وزد و گلهای خوشبو و بهشت پر نعمت ؛ وارد شدی به عافیت ، قدمت مبارک باد ، خوش آمدی !

ولیّ خدا میگویند : تو کیستی ؟

او در پاسخ میگویند : من عمل نیکوی تو هستم که از دنیا به سوی بهشت می‌آیم .

و او می‌شناسد کسی را که او را غسل میدهد ، و قسم میدهد افرادی را که جنازه او را حمل می‌کنند که به سرعت ببرند و زودتر به خاک بسپارند .

و وقتی که او را وارد در قبرش می‌کنند ، دو ملک به نزد او

می‌آیند و آن دو، دو فرشتهٔ بازپرسی و بازجوئی کننده از عقائد و کردار او هستند؛ و بطوری به سمت او نزدیک میشوند که موهای بلند خود را به زمین می‌کشند و زمین را با دندان‌های نیش خود می‌کنند و شخم می‌کنند، و صدای آنها چنان مهیب و زننده است که گوئی صدای غرغرش تند و شدید آسمان است، و چشمان آنان چنان دهشت انگیز و وحشت‌آور است که گوئی مانند برقِ زنندهٔ ابرهای سیاه آسمان است.

و آن دو می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ و پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟ و امام تو کیست؟

او در جواب میگوید: پروردگار من الله است خدای واحد، و محمّد پیامبر من است، و دین من اسلام است، و علی بن ابی طالب و ائمه صلوات الله علیهم امامان من هستند.

آنها میگویند: خداوند ثابت بدارد ترا به آنچه موجب خشنودی و محبت تست؛ و این گفتار آنان، گفتار خداست که میفرماید: «ثابت و برقرار می‌دارد خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند به گفتار ثابت در دنیا و آخرت.»

پس تا جائی که شعاع چشم او برسد و نور دیدگان او بدانجا راه یابد، قبر او را برای او توسعه میدهند. و دری را از بهشت به روی او باز می‌کنند؛ و به او میگویند: به خوابِ خوش بخواب، با چشم‌های تازه و خنک و شادمان؛ بخواب مانند خوابِ جوان سالم برومند متنعم؛ و این گفتار آنان، گفتار خداست که میفرماید: «بهشتیان در آن

هنگام بهترین جایگاه و بهترین استراحتگاه و خوابگاه را خواهند داشت.»

و اگر آن شخص تازه مرده، از دشمنان خدا باشد، کسی به نزد او می‌آید که از تمام افراد مردم لباسش زنده‌تر و زشت‌تر و بوی بدنش از همه متعفن‌تر است؛ و به او می‌گوید: بشارت باد ترا، به آشامیدنی‌هایی که چون فلز گداخته پر حرارت است، و به نزدیک شدن و مس کردن آتش دوزخ.

و او نیز کسی را که او را غسل می‌دهد می‌شناسد، و افرادی را که جنازه او را می‌برند سوگند می‌دهد که قدری نگهدارند و از بردن خودداری کنند.

پس چون در قبرش وارد گردد، آن دو فرشته وارد شونده می‌آیند و بندهای کفن او را می‌گشایند، و سپس به او می‌گویند: پروردگار تو کیست؟ و پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟
او در جواب می‌گوید: نمی‌دانم.

آنان می‌گویند: ندانستی و در راه هدایت قدم نهاده‌ای؟^۱ و چنان باگزرگران ضربه‌ای به او می‌زنند که تمام جنبندگان غیر از جن و انس از آن ضربه می‌ترسند.

و سپس خداوند دری از جهنم به روی او باز میکند و سپس آن دو ملک به او می‌گویند: بخواب به بدترین حالات!

۱- ممکنست جمله «لَا دَرَيْتَ وَلَا هُدَيْتَ» نفرین باشد و بنابراین، معنی چنین میشود: دانا نگردي و هدایت نشوی!

و آن قبر به اندازه‌ای برای او تنگ است و دارای فشار است ، مثل تنگی و فشاری که نیزه فرو رفته در پیکان سر خود دارد ، تا به حدی که مغز سر او از میان ناخن‌ها و گوشت‌هایش خارج شود ، و در این حال ، نیز مارهای زمین و عقرب‌های زمین بر او دست یابند و سائر گزندگان بر او چیره شوند و پیوسته او را بگزند تا وقتی که خدا او را از قبر خارج کرده و برای حساب و کتاب در صحرای قیامت محشور و مبعوث گرداند ؛ و او دائماً تمناً میکند که زودتر قیامت برپا گردد و از شدت گرفتاری خیال میکند که با بر پا شدن قیامت عذاب او تخفیف خواهد یافت.»

تا اینجا که ذکر کردیم ، این روایت در کتبی که ذکر شد مسطور است ، ولی در «تفسیر عیاشی» و در «کافی» یک تتمه دارد ، و آن اینست که :

وَقَالَ جَابِرٌ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْأَيْلِ وَالْغَنَمِ وَأَنَا أَرْعَاهَا؛ وَلَيْسَ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَى الْغَنَمَ، وَكُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا قَبْلَ النَّبُوَّةِ وَهِيَ مَتَمَكِّنَةٌ فِي الْمَكِينَةِ، مَا حَوْلَهَا شَيْءٌ يَهَيِّجُهَا حَتَّى تَدْعُرُ فَتَطِيرُ. فَأَقُولُ: مَا هَذَا وَاعْجَبُ، حَتَّى حَدَّثَنِي جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْكَافِرَ يُضْرَبُ ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا سَمِعَهَا وَتَدْعُرُ لَهَا إِلَّا الثَّقَلَيْنِ.

فَقُلْتُ: ذَلِكَ لِضَرْبَةِ الْكَافِرِ، فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. «و جابر که در سلسله‌راویان این حدیث است میگوید: حضرت

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که :

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود : عادت من چنین بود که من به شتران و گوسفندان نظاره میکردم در وقتی که آنها را می چرانیدم و هیچ پیغمبری را خدا مبعوث ننموده است مگر آنکه گوسفند چرانیده است . من نیز قبل از زمان پیغمبری گوسفند و شتر را به چرا میبرد ، و در حالیکه آنها در جای محفوظی مستقر و متمکن بودند و در اطراف آنها چیزی نبود که آنها را تهییج کند ، چه بسیار می دیدم که آنها ناگهان میترسند و از جای خود جستن می کنند .

با خود می گفتم : این چه داستانی است ! و تعجب می نمودم ، تا آنکه جبرائیل علیه السلام برای من خبر آورد که چون کافر از دنیا برود او را با ضربه ای چنان بکوبند که تمام موجوداتی که خداوند آفریده است غیر از جنّ و انس همگی بترسند .

پس گفتم : آن وحشت و اضطراب شترها و گوسفندان برای همین ضربه هائی بوده است که در هنگام مردن بر کافران زده می شده است ! پس پناه میبریم به خدا از عذاب قبر!

مرحوم رضوان آرامگاه ، آیه الحقّ و الیقین ، ترجمان قرآن و سلمان زمان آیه الله حاج میرزا جواد آقای انصاری همدانی ، اَعْلَى اللهُ تَعَالَى مَقَامَهُ الشَّرِيفَ نَقْلَ مِيفَرْمُودَ كِه : مَن دَر يَكِي اَز خِيَابَانَهَايِ هَمْدَانِ عَبُورَ مِيكَرْدَم ؛ دِيدَم جِنَازَهَايِ رَا بَه دُوشِ گِرَفْتَه وَ بَسُويِ قَبْرِسْتَانِ مِيبرند ، وَ جَمْعِي او رَا تَشْيِيْعَ مِي نَمُودَنَد .

ولی از جنبه ملکوتیه او را به سمت یک تاریکی مبهم و عمیقی

میبردند ، و روح مثالی این مرد متوفی در بالای جنازه او با جنازه میرفت و پیوسته میخواست فریاد کند که ای خدا مرا نجات بده ، مرا اینجا نبرند ولی زبانش بنام خدا جاری نمی شد ؛ آنوقت رو میکرد به مردم و می گفت : ای مردم مرا نجات دهید ، نگذارید ببرند ! ولی صدایش به گوش کسی نمی رسید .

آنمرحوم ، اعلی اللہ شأنہ میفرمود : من صاحب جنازه را می شناختم ، اهل همدان بود و حاکم ستمگری بود .

یکی از دوستان ما بنام دکتر حسین احسان ، خدایش رحمت کند ، بسیار مرد شایسته ای بود ، در طهران مطب داشت ولی در زمستانها مدت شش ماه به عتبات مسافرت میکرد و در کربلا مطب داشت و از فقرا مزد نمی گرفت ، و خود نیز به بعضی از مستمندان دوا و آبیاناً مخارج غذا را میداد و زندگی بسیار ساده و مصفائی داشت ، تقریباً در حدود پانزده سال است که رحلت نموده است .

نقل کرد که : روزی من در کاظمین مشرف بودم و آمده بودم کنار شطّ (شطّ دجله از کاظمین میگذرد و مسافت آن تا حرم مطهر اندک است) در آنجا دیدم جنازه ای را با ماشین آوردند و پیاده کردند و به دوش گرفتند به سمت صحن مطهر ، با افرادی که از تشیع کنندگان بودند حرکت دادند .

در عراق رسم چنین است که افرادی که از شیعیان فوت می کنند و دارای اهل و قبیله و عشیره هستند ، جنازه آنها را در تابوت نهاده و به روی ماشین سواری می بندند و با افراد مشیعیان که آنها نیز در

ماشین‌های سواری متعددی سوار میشوند، به کاظمین علیهما السلام می‌آورند و در آنجا طواف میدهند، و سپس به کربلا آورده و در آنجا نیز طواف میدهند، و از آنجا به نجف اشرف آورده و طواف میدهند و در وادی السلام نجف اشرف به خاک می‌سپارند.

آن مرحوم می‌گفت: همینکه آن جنازه را بطرف صحن مطهر می‌بردند، من هم که عازم تشرّف بودم بدنبال جنازه حرکت کردم. مقداری که تشییع کردم، ناگاه دیدم یک سگ سیاه مهیب بر روی جنازه نشسته است.

من بسیار تعجب کردم و با خود گفتم: این سگ چرا روی جنازه رفته است. و خود متوجه نبودم که این بدن مثالی متوفی است و سگ خارجی نیست.

به افرادی که در اطراف من تشییع می‌کردند گفتم: روی جنازه چیست؟

گفتند: چیزی نیست، همین پارچه‌ایست که می‌بینی! من دریافتم که این سگ، صورت مثالی است و فقط من می‌بینم و دیگران ادراک نمی‌کنند.

دیگر هیچ نگفتم تا جنازه را به در صحن مطهر رسانیدند، همینکه خواستند تابوت را داخل صحن ببرند برای طواف، دیدم در صحن آن سگ از روی تابوت به پائین پرید و در گوشه‌ای ایستاد تا آن جنازه را طواف دادند و همینکه می‌خواستند از در صحن خارج کنند دوباره آن سگ بروی تابوت پرید و بالای آن جنازه

رفت .

البته معلوم است که صاحب آن جنازه مرد متعدی و متجاوزی بوده است ، که صورت ملکوتی او به شکل صورت سگ مجسم شده است ؛ و چون آن مرحوم دارای صفای باطن بوده این معنی را ادراک می نموده و دیگران چیزی نمی دیده اند .

باری این دنیائی که مادر آن زندگی می کنیم حساب و کتابی دارد ، کلمات خدا و رسول خدا و پیشوایان راه خدا بی حساب نیست ؛ خداوند به ما دو نیرو داده است ، یکی نیروی باطن و عقل ، و یکی نیروی خارج که دین و مذهب و روش اولیای خداست .

انسان ، کار خطا نباید بکند ، این عالم بازیچه نیست ، و انسان مهمل آفریده نشده است :

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ^۱

«آیا چنین می پنداشتید که ما شما را بیهوده و بدون نتیجه و غایت آفریده ایم ، و شما بسوی ما بازگشت نخواهید نمود؟»

خرامیدن لاجوردی سپهر

همان گِرد گردیدن ماه و مهر

مپندار کاین چرخ بازی گریست

سراپرده ای اینچنین سرسری است

بی جهت نبود که چون امیرالمؤمنین علیه السلام به این آیه

میرسید :

۱- آیه ۱۱۵ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُشْرَكَ سُدًى^۱؛ آن را تکرار می‌نمود و با خود زمزمه داشت.

اگر انسان در مکان خلوتی گناهی انجام داد نپندارد کسی نبود، مطلع نشد؛ خدا هست، فرشتگان هستند، عالم غیب هست، عالم برزخ و مثال هست، عالم ثبت احوال و اعمال هست، عالم ثبت صور و اشکال و نیات هست.

امروز از انسان بازجوئی نکنند، فردا خواهند کرد.

آن کسانی که خود به حساب خود رسیده‌اند، راهشان بسیار آسانست، به بهترین راه و نیکوترین وجه در مقام امن و مقرّ امان الهی می‌آرمند.

اما آن کسانی که عالم را عبث و بدون مدبّر پنداشته دست به بی‌عدالتی‌ها زده‌اند، گرفتارند؛ چقدر طول بکشد تا از این گرفتاری‌ها خارج شوند، خدا میداند؛ به سكرات موت، وگرنه به سؤال منکر و نکیر، وگرنه به عذاب قبر، وگرنه به حشر و صراط و میزان و عرض، وگرنه به ورود در دوزخ و اقامت در دوران ملکات سیئه‌ای که با او همراه بوده است.

اگر انسان امروز به حساب خود نرسد، فردا مسلماً به حساب انسان رسیدگی خواهند نمود، و شرمندگی بار خواهد آمد.

پیغمبر اکرم فرمود: الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْأَخْرَةَ^۲. «دنیا محلّ کشت و

۱- آیه ۳۶، از سوره ۷۵: القيامة

۲- «إحياء العلوم» جلد ۴، ص ۱۸

کار برای نتیجه و بهره در آخرت است.»

و حضرت صادق علیه السلام فرمود:

أَلَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا ، فَإِنَّ فِي الْقِيَامَةِ
خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مَقَامٌ أَلْفِ سَنَةٍ - الخبر^۱.

و نیز در «کافی» با اسناد متصل خود روایت کرده است از
ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه
که فرمودند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ ، فَإِنَّ عَمَلَ حَسَنًا
اسْتَزَادَ اللَّهُ ، وَإِنْ عَمَلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ .^۲

«هیچ فردی از ما نیست مگر آنکه هر روز از نفس خود حساب
می‌کشد؛ پس اگر عمل نیکویی بجا آورده بود، از خداوند می‌خواهد
که او را توفیق به زیادتى دهد، و اگر عمل بدی بجا آورده بود،

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد ۱۵، جزء دوم که در اخلاق است،
در ص ۴۰ از «مجالس» شیخ مفید و از «أمالی» شیخ طوسی روایت کرده است؛ و
در «أمالی» طوسی، ج ۱، ص ۳۴ و ص ۱۰۹ وارد است.
«آگاه باشید! از نفوس خود حساب بکشید قبل از آنکه از شما حساب
کشند؛ چرا که در قیامت پنجاه موقف است که وقوف در هر یک، هزار سال
بطول می‌انجامد.»

۲- «اصول کافی» جلد دوم، ص ۴۵۳، از طبع حیدری؛ و چون این
حدیث نیز یک فقره از فقرات وصیّتی است که حضرت موسی بن جعفر
علیه السلام ضمن وصیّت بسیار طویل و مفصّلی به هشام بن حکم کرده‌اند، لذا
این فقره نیز در ضمن آن وصیّت در «تحف العقول» ص ۳۸۳، و در جلد اول
«بحار الأنوار» طبع کمپانی، ص ۴۳، از «تحف العقول» وارد شده است.

استغفار میکند و بسوی خداوند توبه می‌نماید.»

خلاصه اگر انسان از گناه خود تدارک کرد، و حقوق مردم را ادا نمود، و دست از مرحله اطاعت و تسلیم خدا بر نداشت؛ سفرش به آخرت علاوه بر آنکه بسیار آسان است مورد استقبال و تهنیت فرشتگان سماوی و حوریان بهشتی واقع خواهد شد، و ملائکه رحمت در انتظار او خواهند بود.

مجلسی در «بحار الأنوار» رسلاً روایت میکند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که:

إِذَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْ عَبْدٍ قَالَ: يَا مَلِكَ الْمَوْتِ اذْهَبِ إِلَى فُلَانٍ فَأْتِنِي بِرُوحِهِ، حَسْبِي مِنْ عَمَلِهِ، قَدْ بَلَوْتُهُ فَوَجَدْتُهُ حَيْثُ أَحَبُّ. فَيَنْزِلُ مَلِكُ الْمَوْتِ وَمَعَهُ خَمْسُ مِائَةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَهُمْ قُضْبَانُ الرَّيَاحِينَ وَأُصُولُ الزَّعْفَرَانِ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يُبَشِّرُهُ بِبِشَارَةٍ سِوَى بِشَارَةِ صَاحِبِهِ.

و يَقُومُ الْمَلَائِكَةُ صَفَّيْنِ لِخُرُوجِ رُوحِهِ، مَعَهُمُ الرَّيْحَانُ؛ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ صَرَخَ؛ فَيَقُولُ لَهُ جُنُودُهُ: مَا لَكَ يَا سَيِّدَنَا؟

فَيَقُولُ: أَمَا تَرَوْنَ مَا أُعْطِيَ هَذَا الْعَبْدُ مِنَ الْكِرَامَةِ؟

أَيْنَ كُنْتُمْ عَنْ هَذَا؟

قَالُوا: جَهَدْنَا بِهِ فَلَمْ يُطِئْنَا.^۱

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چون

۱- «بحار الأنوار» کتاب العدل و المعاد، طبع آخوندی، جلد ۶، ص ۱۶۱

پروردگار تبارک و تعالی از بنده خود راضی باشد، به فرشته مرگ میگوید: ای ملک الموت از نزد من بسوی فلان کس برو، و روح او را برای من بیاور؛ دیگر اعمال شایسته‌ای که بجا آورده کافی است، من او را امتحان نموده‌ام و در منزلگاه خوبی که مورد محبت من بوده است او را یافته‌ام.

ملک الموت از بارگاه عزّ جلال الهی نازل میشود، با پانصد فرشته که با آنها شاخه‌های گل و دسته‌های ریشه‌دار گل زعفران است.

هر یک از آن فرشتگان او را بشارت میدهند به بشارتی غیر از آنچه فرشته دیگر بشارت بدان داده است.

در آن هنگام، فرشتگان همه شاخه‌های گل و شاخه‌های زعفران را در دست میگیرند و برای خروج روح او از طرفین به دو صف طولانی صف می‌بندند.

چون إبلیس که رئیس شیاطین است چشمش به این منظره می‌افتد، دو دست خود را به روی سرش گذارده و فریاد می‌کشد.

پیروان او که او را در چنین حالی می‌بینند میگویند: ای بزرگ ما چه حادثه‌ای روی داده است که چنین برافروخته شدی؟

او میگوید: مگر شما نمی‌بینید که این بنده خدا چه اندازه مورد کرامت و احترام واقع شده است؟ کجا بودید شما از اغوای او؟ آنها میگویند: ما کوشش خود را درباره او نمودیم، چون از ما اطاعت نکرد مؤثر واقع نشد.»

البته پانصد فرشته در این روایت ، به اندازه سعه و قابلیت شخص مؤمن است ، و اگر أحياناً درجات او در نزد خداوند تبارك و تعالی بسیار عالی باشد چه بسا هزار فرشته یا ده هزار و یا هفتاد هزار فرشته بفرستد .

بُریر بن خُضیر هَمَدانی از اصحاب بزرگوار سید الشهداء ، و از قبیلۀ هَمَدان و قاری قرآن بود و در مسجد کوفه می نشست و در مکتب علمی خود درس قرآن و احکام می آموخت .

بریر با عبدالرحمن عبدالرَبّه أنصاری ، صبح عاشورا در خیمۀ نظافت ایستاده بودند تا سید الشهداء علیه السّلام بیرون آید و آنها برای نظافت و استعمال نوره یکی پس از دیگری وارد شوند ، بریر بن خضیر در این موقعیت شروع کرد با عبدالرحمن به شوخی و مزاح پرداختن .

عبدالرحمن به او گفت : دست از مزاح بردار ، سوگند به خدا که این ساعت ، موقع مزاح و باطل نیست .

بریر در پاسخ گفت : سوگند به خدا که تمام عشیره و قوم من میدانند که من اهل مزاح و سخن درهم و باطل نبوده ام ، نه در سنّ جوانی و نه در سنّ کهولت ؛ ولیکن قسم بخدا که الآن آنقدر خوشحال و مسرورم به آنچه ما به آن برخورد خواهیم کرد .

سوگند بخدا که بین ما و ملاقات حوریان بهشتی هیچ فاصله ای نیست ، مگر یک حمله که از طرف این قوم بشود و ما جان خود را در نصرت فرزند رسول خدا فدا کنیم ، و چه بسیار دوست دارم که این

امر زودتر صورت گیرد.^۱

وعدۀ وصل چون شود نزدیک آتش عشق شعله‌ور گردد
 قَوْمٌ إِذَا نُوذُوا لِيَدْفَعِ مُلِمَّةٌ
 وَالْقَوْمُ بَيْنَ مُدَعِّسٍ وَ مُكَرِّدَسٍ
 لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا
 يَتَهَاوَتُونَ عَلَى ذِهَابِ الْأَنْفُسِ

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد دهم، ص ۱۹۲ این حکایت را مرسلاً نقل فرموده است، ولیکن محدث قمی در «نفس المهموم» ص ۱۴۳ از ابومخنف از عمرو بن مرّة الجملی از ابوصالح حنفی از غلام عبدالرحمن بن عبدالرّه أنصاری روایت میکند.

مجلس واروہم

تمایزات عالم طبع و برزخ و قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^١

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ءَوَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ .

(آیات یکصد و شصت و نهم تا یکصد و هفتاد و یکم ، از سوره

آل عمران : سؤمین سوره از قرآن کریم)

گفته شد که روح انسان بعد از مرگ به عالمی به نام عالم برزخ

می رود ؛ عالم برزخ را عالم مثال و عالم خیال نیز میگویند .

١- مطالب گفته شده در روز دوازدهم ماه مبارک رمضان .

عالم مثال ، یعنی عالم صورت محض که در آن ماده نیست بلکه خواص و آثار ماده مانند کمیت و کیفیت در آنجا هست . برای آنکه این معنی قدری واضح و روشن شود عرض می‌کنیم که : از باب مثال اگر انسان وجود خود را تحت مطالعه قرار دهد ، می‌بیند که بدنی دارد که این بدن دارای سنگینی است و ثقیل است ، چون مادّی است تغییر و تبدیل در این بدن راه دارد ؛ و نیز انسان صورتی دارد که آن صورت در این بدن است ، اما داخل بدن نیست بلکه احاطه بر این بدن دارد و آن صورت این بدن را به شکل خود در آورده است .

شما در آئینه که نگاه می‌کنید ، صورت شما در آئینه نقش می‌بندد ولی سنگینی شما در آئینه اثری نمی‌گذارد و آئینه سنگین نمی‌شود ، اگر شما خسته باشید آئینه خسته نمی‌شود ، اگر شما خوشحال باشید یا محزون باشید آئینه خوشحال یا محزون نمی‌گردد ، بلکه آئینه فقط صورتی را از شما حکایت میکند .

البته این را از باب مثال گفتیم و الاً اولاً آن صورت برزخی و ملکوتی غیر از شکل و شمائل خارجی است و ثانیاً صورت ، در آئینه پیدا نمی‌شود بلکه آئینه موج را می‌شکند و انسان بواسطه صیقلی بودن سطح آئینه ، به علت بازگشت شعاع چشم ، خودش را می‌بیند نه آئینه را .

یعنی شعاع که از مردمک چشم انسان عبور میکند ، چون به آئینه برخورد کند بر میگردد به طرف خود انسان و انسان خودش را

می بیند.^۱

این صورت را صورت مثالی گویند. در عالم خواب بدن روی زمین افتاده و شما خواب می بینید و صورت مثالی شما در خواب حرکت میکند، بدن هیچگونه حرکتی ندارد اما یک موجودیت و واقعیتی شما برای خود در عالم خواب احساس می کنید، خود را زنده می یابید، خود را عالم و قادر می بینید، حرکت می کنید، تکلم می نمائید، کارهای مختلف انجام می دهید، با آنکه بدن هیچ حس و حرکتی ندارد و از آن کاری سر نزده است.

آن صورتی که در خواب موجودیت و شخصیت خود را بدان ادراک می کنید، آن صورت مثالی و ملکوتی شماست و ابداً با بدن که افتاده است کاری ندارد؛ بدن چیز دیگری است و آن صورت متحرک و فعال - که تمام موجودیت انسان در خواب به او قائم است - چیز دیگری؛ آن صورت، صورت مثالی یا خیالی یا برزخی است که در خواب از بدن فی الجمله قطع علاقه میکند.

ولیکن در حال بیداری، آن صورت با بدن اتحاد پیدا میکند و کارهایی را که انجام می دهد در قالب بدن منعکس میشود و به دنبال او و به علت متحد بودن با او، بدن نیز همان کارها را انجام می دهد. بدن ما به حالت نماز در می آید، روزه میگیرد، حج میکند، چون صورت

۱- البته این بیان به تعبیر قدامت است، و اما در تعبیر علماء جدید فیزیک شعاع برای چشم نیست، بلکه برای شیء مرئی است که به آئینه میخورد و منعکس میشود و تصویر را در چشم ایجاد میکند.

مثالی و ملکوتی این افعال را انجام میدهد .
 و بطور کلی می توان گفت : آن صورت مثالی که با بدن ائتّحاد دارد
 هر اراده ای بکند و هر تصوّری بنماید ، به امر او و بواسطه ائتّحاد و
 عینیت با او ، این هیکل خارجی حرکت میکند و به دنبال آن نقش و
 صورتی که مثال انسان بدان تحقّق پیدا کرده است ، ماده و بدن حرکت
 میکند و فعّالیت می نماید .

در عالم خواب این صورت علاقه خود را از بدن کم میکند و
 خود مجرد میگردد و بدون بدن واقعیت خود را در خود می یابد .
 در عالم نفس و قیامت ، آن حقیقت نفس هم از صورت مثالی
 جدا میگردد و نفس انسان به واقعیت خود - بدون صورت - تجلّی
 میکند .

در دنیا که عالم مثال با بدن انسان ائتّحاد دارد ، نفس انسان هم با
 بدن و مثال انسان ائتّحاد دارد و قوای نفس نیز همگی با مثال انسان
 ائتّحاد دارند و تمام مراتب وجودی انسان با هم هستند ؛ بواسطه
 مرگ ، صورت مثالی از بدن جدا میشود و تجرّد خود را بدون ماده
 ادراک میکند ، بعد از عبور از عالم مثال و ورود به عالم قیامت ، نفس
 انسان نیز از عالم صورت جدا میگردد و تجرّد حقیقی خود را بدون
 صورت ادراک می نماید ؛ عالم مثال را «قیامت صغری» و عالم نفس را
 «قیامت کبری» گویند .

در این دنیا که عالم ماده و عالم طبع است بدن و صورت و نفس
 با هم هستند و سپس به ترتیب از هم جدا میگردند ؛ و با هم بودن آنها

نه بدین قسم است که هر یک از آنها در پهلو و کنار هم قرار داده شده باشند، بلکه نفس یک نوع سعه و احاطه‌ای بر صورت مثالی دارد، و صورت مثالی نیز یک نوع سعه و احاطه‌ای بر بدن دارد.

منتهی مردمانی که در دنیا گرفتار طبع هستند، چون بیش از این نمی‌توانند ادراک کنند که موجودیت آنها همین بدن است، خیال می‌کنند که موجودیت آنها منحصر در همین بدن است، تصور می‌کنند که واقعیت نفسانیه یا مثالیه آنها همین بدن است، در حالیکه بدن حکم یک لباس را دارد، حکم یک قالب را دارد؛ پوست است، و در هنگام عوض کردن پوست می‌افتد؛ دیگر نمی‌دانند که آن صورت حقیقت دارد.

در عالم برزخ و مثال هم همچنین گمان می‌کند که حقیقت او همان صورت اوست، او نمی‌داند که صورت از متعلقات نفس است؛ وقتی نفس واقعیت خود را دریافت و به تجرد رسید و بدن و صورت را خلع کرد، می‌فهمد که حقیقت او نفس او بوده است که بسیار والاتر و بالاتر از عالم صورت بوده، و صورت بسیار والاتر و بالاتر از عالم بدن بوده است.

بنابراین، صورت مثالی که ما در نظر می‌گیریم همین الآن با ما هست و اگر نباشد بدن ما حرکت نمی‌کند و از آن کاری بر نمی‌آید، ولیکن در داخل بدن نیست و جدا هم از بدن نیست.

برای بعضی از افرادی که به دستورات شرعیّه عمل می‌کنند و در راه سیر و سلوک و تهذیب نفس هستند، ممکن است مرگ اختیاری

دست دهد؛ و در حالی که زنده هستند هر وقت بخواهند بدن را بگذارند و صورت مثالی آنان از بدن خارج شود. و برای بعضی ممکن است صورت مثالی را بگذارند و آن نفس مجرد از صورت بیرون آید و باز دوباره به صورت برگردد و مانند افراد معمولی دیگر زنده شوند و به حرکت آیند.

بنابراین، گفتار بعضی که تصوّر کرده‌اند خداوند عزوجل یک صورت مثالی جدا از انسان برای انسان در عالم برزخ ایجاد کرده، و انسان در وقتی که می‌میرد روحش خارج میشود و در آن بدن مثالی برزخی وارد میشود، صحیح نیست.

قالب مثالی، خارج از حقیقت انسان نیست که خدا خلق کند و صورت در آن قالب حلول نماید و روح در آن قالب برود؛ صورت مثالی با انسان اتحاد و معیّت دارد و خلع و لبس حاصل میشود.

مثل اینکه انسان مثلاً با لباسش یک نوع اتّحادی دارد، لباس را میکند و می‌اندازد و سپس بر تن می‌پوشد؛ حقیقت انسان در قالبی خارج از خود فرو نمی‌رود و از قالبی خارج از خود خارج نمی‌گردد، صورت نیز در بدنی خارج از حقیقت خود داخل نمی‌شود و از بدنی خارج خود خارج نمی‌گردد؛ با این بدن است، یک نوع وحدت و معیّت با این بدن دارد.

و برخی هم که گمان می‌کنند اصلاً صورت مثالی معنی ندارد، آنچه از انسان بعد از مرگ می‌ماند اجزاء لطیف و بسیار ریز واقع در بدن است که قوام بدن به آنهاست، وقتی که این بدن می‌میرد و زیر

خاک می‌رود و متلاشی می‌گردد، آن اجزاء بسیار لطیف ابداً از بین نمی‌رود، آن اجزاء که بسیار کوچک است و حقیقت و قوام انسان به آنهاست و نطفه انسان در اصل خلقت و بدأ آفرینش بدانها بستگی دارد، زنده می‌مانند و عذاب و عقاب یا ثواب و پاداش بدانها تعلق می‌گیرد؛ این هم صحیح نیست.

چون آن اجزاء هر قدر هم کوچک و لطیف باشد، بالأخره اجزای مادی این عالم است و مادی است. و بعد از مردن، عالم ماده در هم می‌پیچد و حساب و کتاب با صورت است که از این دنیا رفته و به تجرّد خود رسیده است نه با ماده.

از جمله ادله‌ای که میتوان اقامه کرد برای زنده بودن انسان بعد از مرگ، همین آیه‌ای بود که در مطلع گفتار ذکر شد:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا .

«ابداً گمان مکن و بهیچوجه میندار که آن کسانی که در راه خدا کشته میشوند، اینها مردگانند.» بَلْ أَحْيَاءٌ . «بلکه زندگانند.»

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ . «در پیش خدای خود هستند و در نزد خدای خود روزی می‌خورند.»

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ . «خوشحالند به آنچه خداوند عزوجل از فضل خود بدانها عنایت کرده.»

وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَدْحُقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

«و خوشحالند به آن افرادی که هنوز نمرده‌اند و بدانها ملحق

نگردیده‌اند که چگونه تمام اقسام اندوه و ترس از آنها برداشته شده و به اطمینان رسیده‌اند.»

چون بواسطه رسیدن به مقام ولایت که همان عبودیت مطلقه است، هرگونه وحشت و غصه که از لوازم کثرت است و از آثار تفرقه و دوئیت است، از آنها برداشته شده است؛ در آن عالم که می‌روند - به علت این گونه سعه و تجردی که دارند - از روح مؤمنینی که هنوز نمرده‌اند، اطلاع حاصل می‌کنند و آنان را بدین مقامی که خدایشان بدانها عنایت فرموده بشارت می‌دهند.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ . «خوشحالند به نعمتی که خدا بدانها عنایت فرموده است. (سابقاً ذکر شد که مراد از این نعمت، همان مرتبه ولایت است که فنای در راه خداست.) و علاوه پروردگار از فضل خود آنان را کامیاب می‌کند.» وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ . و حقیقت این معنی را خوب ادراک می‌کنند.

در این آیه می‌فرماید: گمان مکن کشته شدگان در راه خدا مرده‌اند بلکه زنده‌اند. نمی‌فرماید: در روز قیامت خداوند آنها را زنده می‌کند، بلکه همین که مرده‌اند زنده هستند؛ و این دلیل بر حیات و زندگی برزخی است.

و البته همه زنده‌اند، هر کس می‌میرد زنده است، ولی خصوصیتی که در آنها هست و قرآن کریم بدان جهت آنها را مزیت می‌دهد، برای ذیل آن است که می‌فرماید: عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. «روزی می‌خورند از جانب خدا و دائماً این روزی به آنها می‌رسد.» فَرِحِينَ

بِمَاءٍ آتَنَّهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ . «و به آنچه از جانب فضلش خدا به آنها عنایت فرموده است خوشحالند.»

در علم حکمت متعالیه ثابت است که روزیِ جواهرِ مجردّه متألّثه ، مقارنه با صفات و اسماء الهی است . همینکه در برابر نور اسماء و صفات قرار گیرند و تجلّی و وحدت ذات مقدّس پروردگار در آنها گردد ، جواهرِ وجود آنها متألّثی گردد و بهجت و مسرّتی به آنها دست میدهد که قابل توصیف نیست .

روزی ارواح مجردّه در آن حالت ، معارف الهی است . خدا از آن روزی‌ها به آنها عنایت میفرماید ، و از طرفی آنها می‌فهمند که آن روزی از جانب خدا رسیده ، و این ادراک و تعقل ، از آن روزی ، برای آنها ارزش و لذّتش بیشتر است ؛ و لذا میفرماید : يُرْزَقُونَ ؛ روزی می‌خورند به معارف الهی ، که جوهر وجود آنها را - بواسطه مقارنه با اسماء و صفات خودش - جلا میدهد ، و اینها دائماً در این نعمت متنعم هستند ؛ فَرِحِينَ بِمَاءٍ آتَنَّهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ . به بهجت و سرور در می‌آیند از آنکه خدای به آنها توجه فرموده و در جوهرِ مجردِ وجود آنها تجلّی فرموده ، و اسماء و صفات ذات حقّ کم یزلی در آنها ظهور نموده است .

این آیه صراحت دارد بر حیات پس از مرگ ؛ و علاوه ، چون روزی و غذائی را که بعد از مرگ می‌خورند همان غذای ملکوتی است ، و صلاحی است که در عالم برزخ است ، دلالت دارد بر تنعم ارواح مردگان به روزی‌های معنوی و ملکوتی .

نظیر این آیه در سوره بقره است :

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ
لَا تَشْعُرُونَ^۱.

«و نگوئید به کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند آنها مردگانند ، بلکه زندگانند ؛ لیکن شعور و فهم شما به ادراک این حقیقت نمی‌رسد.»

این آیه نیز دلالت دارد بر زندگی پس از مرگ .

در سوره نوح میفرماید :

مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا^۲.

«بواسطه گناهی که قوم نوح کردند غرق دریا شدند ، و پس از غرق وارد در آتش گشتند.»

یعنی همینکه غرق شدند بلافاصله وارد در آتش شدند ؛ چون «فاء» در زبان عرب برای ترتیب اتصالی است ، میگویند : رَأَيْتُ زَيْدًا فَقُلْتُ لَهُ . «من زید را دیدم و بلافاصله بعد از دیدن به او گفتم.» نه اینکه زید را دیدم و یک ساعت بعد مثلاً به او گفتم . ابن مالک نحوی در معنای «فاء» و «ثُمَّ» و فرق آنها با یکدیگر میگوید :

وَ الْفَاءُ لِلتَّرْتِيبِ بِاتِّصَالٍ وَ ثُمَّ لِلتَّرْتِيبِ بِانْفِصَالٍ

بنابراین ، از این آیات مبارکات از سوره فجر نیز می‌توان این استفاده را نمود :

۱- آیه ۱۵۴ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- صدر آیه ۲۵ ، از سوره ۷۱ : نوح

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * أَرْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ رَاضِيَةً
مَرْضِيَةً * فَادْخُلِي فِي عِبْدِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي .^۱

خداوند خطاب میکند به نفوسی که به مقام سکینه و اطمینان رسیده‌اند :

«ای نفس مطمئن شده به ادراک توحید و ولایت ، برگرد بسوی پروردگارت در حالیکه هم تو از پروردگارت راضی هستی و هم پروردگارت از تو راضی است ؛ پس داخل شو در زمره بندگان و اولیای من و داخل شو در بهشت من.»

همینکه انسان رجوع میکند به خدا ، و رجوع او مرگ است ، بلافاصله پس از آن وارد میشود در زمره اولیاء و بندگان خاص خدا و داخل میشود در بهشت .

و نیز در سوره واقعه میفرماید :

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ * وَ
أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ
الْيَمِينِ * وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَدِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ *
وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ .^۲

در این سوره پروردگار عظیم ، واقعه سكرات موت را بیان میکند و نزدیکی خود را به انسان در حال سكرات بیان میفرماید ، سپس میگوید : «آن کسانی که از مقرّبین هستند ، بلافاصله پس از حال

۱- آیات ۲۷ تا ۳۰ ، از سوره ۸۹ : الفجر

۲- آیات ۸۸ تا ۹۴ ، از سوره ۵۶ : الواقعة

سکرات و مرگ، روح و ریحان و بهشت نعیم خدا به آنها میرسد، یعنی همینکه مردند در این نعمت‌ها وارد خواهند شد. و آن کسانی که از اصحاب یمین هستند، بلافاصله ثواب و سلام از طرف پروردگار برای آنها خواهد بود؛ و آن گروهی که از اهل تکذیب و گمراهند، پس غذای آنها همان غذاهای دوزخی است که برای میهمانان جهنمی تهیه می‌کنند، و آبهای داغ مانند فلز گداخته در حلقوم آنها می‌ریزند و آنها را به آتش می‌رسانند.» اینها عذاب برزخی هستند قبل از عذاب قیامت.

این آیه نیز صراحت دارد بر آنکه: بلافاصله پس از مردن، ثواب و عقاب به انسان میرسد؛ البتّه ثواب و عقاب برزخی نه قیامتی، زیرا آن مرحله دیگری است که مفصلاً در پیرامون کیفیت آن بحث خواهد شد.

مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در «بحار الأنوار» روایت کرده است که:

رُويَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ وَقَفَ عَلَى قَلْبِ بَدْرٍ، فَقَالَ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ قُتِلُوا يَوْمَئِذٍ وَقَدْ أَلْقُوا فِي الْقَلْبِ: لَقَدْ كُنْتُمْ جِيرَانَ سَوْءٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَخْرَجْتُمُوهُ مِنْ مَنزِلِهِ وَطَرَدْتُمُوهُ، ثُمَّ اجْتَمَعْتُمْ عَلَيْهِ فَحَارَبْتُمُوهُ، فَقَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَا خِطَابُكَ لَهُمْ قَدْ صَدِيتَ؟!
فَقَالَ لَهُ: مَهْ يَا بَنِي الْخِطَابِ! فَوَاللَّهِ مَا أَنْتَ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ، وَمَا

بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَنْ تَأْخُذَهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِمَقَامِعِ الْحَدِيدِ إِلَّا أَنْ أُعْرِضَ
بِوَجْهِهِ هَكَذَا عَنْهُمْ.^۱

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که :
در جنگ بدر چون مشرکین مغلوب و کشته شدند و کشتگان را در چاه
بدر انداختند ، حضرت بر دهانه چاه ایستاده و به کشتگان خطاب
کردند : شما چه بد همسایگان و همجواری برای رسول خدا بودید ؛
او را از منزلش که در مکه بود خارج کردید و طرد نمودید ، و سپس
همه با هم اجتماع نموده و با او محاربه و جنگ نمودید ؛ پس حَقًّا
آنچه را که خدا به من وعده داده است دیدم که حق است .
عمر گفت : ای رسول خدا ! خطاب شما با سرهائی که روح از

۱- «بحار الأنوار» طبع آخوندی ، ج ۶ ، ص ۲۵۴ و ۲۵۵ ؛ و در پاورقی
گوید : در «شرح عقائد» بعد از قول رسول خدا ، فَقَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا ،
آورده است که آن حضرت فرمود : فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا ؟ «آیا شما هم
آنچه را که خدا شما را از آن برحذر داشت و بیم کرد یافتید؟»

نظیر این حدیث را غزالی در «إحياء العلوم» در باب ما يَلْقَاهُ الْمَيِّتُ فِي الْقَبْرِ
إِلَى نَفْخَةِ الصَّوْرِ ، ج ۴ ، ص ۴۲۲ و ۴۲۳ آورده است :

وَلَمَّا قُتِلَ صَنَادِيدُ قُرَيْشٍ يَوْمَ بَدْرٍ نَادَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِيهِ]
وَسَلَّمَ ، فَقَالَ : يَا فُلَانُ يَا فُلَانُ ! قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا ، فَهَلْ وَجَدْتُمْ
مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا ؟ فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! أُنَادِيهِمْ وَ هُمْ أَمْوَاتٌ ؟ ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ [وَأَلِيهِ] وَسَلَّمَ : وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَأَسْمَعُ لِهَذَا الْكَلَامِ مِنْكُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ لَا
يَقْدِرُونَ عَلَى الْجَوَابِ .

و عراقی ، مستخرج احادیث «الإحياء» در پاورقی گوید : این حدیث را
مُسْلِمٌ از عمر بن الخطاب روایت کرده است .

آنها رفته است چه فائده دارد؟!

حضرت فرمودند: ساکت شو، ای پسر خطاب! سوگند بخدا که تو از آنها شنواتر نیستی! و بین آنها و ملائکه‌ای که باگرزهای آهنین آنها را بگیرند هیچ فاصله‌ای نیست، مگر آنکه من صورت خود را اینطور از آنها برگردانم.»

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: چون آن حضرت از قتال اهل جَمَل در بصره فارغ شد، سوار شد و در میان صفوف حرکت میکرد و آنها را می‌شکافت تا آنکه رسید به کعب بن سوره. (کعب قاضی بصره بود، و این ولایت را به او عمر بن خطاب داده بود. کعب در میان اهل بصره در زمان عمر و عثمان به قضاوت باقی بود؛ چون فتنه اهل جمل در بصره علیه امیرالمؤمنین علیه السلام برپا شد، کعب قرآنی برگردن خود حمایل نمود و با تمام فرزندان و اهل خود برای جنگ با آن حضرت خارج شد؛ و همگی آنها کشته شدند.)

چون حضرت بر جنازه کعب عبور فرمود و او در میان کشتگان افتاده بود، حضرت در آنجا درنگ کرد و فرمود: کعب را بنشانید، کعب را بین دو مرد نشانند.

حضرت فرمود: ای کعب بن سوره! قَدْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَكَ رَبُّكَ حَقًّا؟ «آنچه را که پروردگار من به من وعده داد، یافتم که تمامش حَقِّ بود، آیا تو هم وعیدهای پروردگارت را به حَقِّ یافتی؟» و سپس فرمود: کعب را بخوابانید.

و کمی حضرت حرکت کرد تا رسید به طلحة بن عبدالله که آنها را در میان کشتگان افتاده بود، حضرت فرمود: او را بنشانید، نشاندند و همان خطاب را عیناً به طلحه فرمود، و سپس فرمود طلحه را بخوابانید.

یکی از اصحاب بدان حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین در گفتار شما با این دو مرد کشته - که کلامی را نمی شنوند - چه فائده ای بود؟ حضرت فرمود: ای مرد! سوگند به خدا آنها کلام مرا شنیدند، همانطوریکه اهل قلیب (چاه بدر) کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را شنیدند.^۱

و به همین دلیل در روایات شیعه و سنی زیارت اهل قبور به الفاظ: **السَّلَامُ عَلَيْكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** وارد است.

و از جمله ادله بر زندگی در برزخ قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است:

الْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ.^۲
«قبر باغی است از باغهای بهشت یا گودالی است از گودالهای

۱- «بحار الأنوار» طبع آخوندی، ج ۶، ص ۲۵۵

۲- «بحار الأنوار» ج ۶، طبع حروفی، ص ۲۰۵، نقلاً عن الفخر الرازی فی تفسیره فی ذیل قوله تعالى: **بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ** (ذیل آیه ۱۵۴)، از سوره ۲: البقرة)؛ و در «إحياء العلوم» در باب ما یلقاه المیت فی القبر، ج ۴، ص ۴۲۳ آورده است؛ و عراقی در پاورقی گوید: این حدیث را ترمذی از أبوسعید [خدری] روایت کرده است.

آتش.»

و عین مضمون این حدیث از حضرت سید الساجدین علیه السلام نیز روایت شده است.^۱

گرچه انسان پس از مرگ به آن بهشت قیامتی یا دوزخ قیامتی نرسیده است، ولیکن مثال و نمونه‌ای از آنها که همان باغی از باغ‌های جنان، و یا حفره‌ای از حفرات نیران است بر او ظاهر خواهد شد.

دلیل دیگر بر حیات برزخی، قول رسول خداست که فرمود:

«مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ»^۲. «هر کس بمیرد قیامت او بر پا شده است.»

و دلیل دیگر قول رسول خداست صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا يَمُوتُونَ، وَلَكِنْ يُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ.»

«اولیای خدا نمی‌میرند، ولیکن از خانه‌ای به خانه‌ای دگر انتقال می‌یابند.»

و تمام این وجوه را امام فخر رازی در تفسیر خود، در ذیل تفسیر همین آیه مبارکه در سوره آل عمران: «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آیات ۱۷۰ تا ۱۷۲) بیان میکند.

و نیز شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل این آیه فرموده است:

«از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که:

۱- «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۲۱۴ و ۲۱۵

۲- «إحياء العلوم» ج ۴، ص ۴۲۳

چون جعفر بن ابی طالب در جنگ موته شهید شد، رسول خدا فرمود: من جعفر را دیدم که با دو بال با فرشتگان الهی در بهشت در پرواز بود.»

اگر به مجرد مردن، روح برزخی و صورت برزخی هم از بین برود، پس دو بال داشتن و پیران با ملائکه در بهشت معنی ندارد. علاوه بر آنچه ذکر شد، إن شاء الله تعالی باز هم در مباحث آتیه، آیات و روایاتی که دلالت بر ثواب و عذاب برزخی دارد می آوریم تا هیچ جای شبهه‌ای به جای نماند.

شیخ طبرسی در «احتجاج» ضمن حدیث طویلی که یکی از زندیق‌روزگار سؤالاتی از حضرت صادق علیه السلام میکند آورده است که: «آن زندیق به حضرت گفت:

به من بگو: نور چراغ در وقتی که خاموش گردد کجا می‌رود؟
حضرت فرمود: نورش می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد.

زندیق گفت: اگر این حرف را قبول داری، پس چرا درباره انسان انکار می‌کنی؟ چون انسان هم همینطور است؛ هنگامیکه بمیرد و روحش از بدن مفارقت نماید، دیگر ابداً به بدن بازگشت نمی‌نماید؛ همچنانکه نور چراغ در وقت خاموشی باز نمی‌گردد!

حضرت فرمود: در این قیاس دچار اشتباه شده‌ای؛ چون آتش در اجسام مختلفی است، ولی خود اجسام مانند سنگ و آهن به وجود خود قیام دارد، و قتیکه یکی از اینها به دیگری زده شود از بین آن دو، آتشی ساطع می‌گردد و از آن آتش برای روشن شدن چراغ

اقتباس میشود که آن چراغ دارای نور است، پس آتش در ذات اجسام ثابت است ولی نور موجودی است تولید شده، و از بین رونده است. اما روح چنین نیست؛ روح موجودی است لطیف که در قالب و لباس موجودی کثیف و ثقیل درآمده است؛ و این حکم چراغی را که تو ذکر کردی ندارد.

آن پروردگاری که جنین را در رحم مادر از آبی صاف می‌آفریند و در این آب اجزاء مختلفی را همچون عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوان و غیرها ترکیب میکند، او این انسان را بعد از مرگ زنده و بعد از فناء بازگشت میدهد.

زندیق گفت: پس جای استقرار روح بعد از مردن کجاست؟
حضرت فرمود: در باطن زمین، که منظور همان ملکوت زمین است، تا یومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ که روز بازپسین است.
زندیق گفت: کسی را که بر دار بیاویزند و بکشند و بر دار بماند، روحش کجاست؟

حضرت فرمود: در دست آن فرشته قبض روحی که روح او را میگیرد تا به باطن زمین که همان ملکوت است برساند...
زندیق گفت: آیا روح هم مانند بدن، پس از آنکه از قالب بدن بیرون آید متلاشی میگردد یا آنکه او باقیست؟

حضرت فرمود: روح باقیست تا روزی که در صور دمیده شود؛ در آن هنگام تمام اشیاء باطل میگردند و هیچ حسّ و محسوسی باقی نخواهد ماند، و سپس تمام موجودات بازگشت می‌کنند همانطور که

خدای مدبّر آنها، از اوّل، وجودشان را آفرید و این مدّت چهارصد سال به طول می‌انجامد و این مدّت بین نفخ صور اوّل و نفخ صور دوّم خواهد بود.^۱

در کتاب «أمالی» شیخ طوسی، با اسناد خود از شیخ ابو عبدالله حسین بن ابی عبدالله غضائری از شیخ صدوق، و نیز مرحوم صدوق در کتاب «علل الشرائع» از ابوالحسن بن ابراهیم الهمدانی از جعفر بن یوسف الأزدی از علی بن نوح حنّاط از عمرو بن یسّع از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که: به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم آمده و گفتند که: سعد ابن مُعاذ رحلت نموده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم با جماعتی از اصحاب بطرف منزل سعد حرکت کردند، و در حالیکه تکیه به در داده بودند امر نمودند تا سعد را غسل دهند، و غسل به پایان رسید.

و سپس سعد را حنوط نموده و کفن کرده و حمل نمودند بسوی قبرستان بقیع، در حالیکه رسول خدا بدون کفش، پای برهنه و بدون ردا بدنبال جنازه تشییع می‌نمود، و گاهی طرف راست تابوت را می‌گرفت و گاهی جانب چپ را تا آنکه جنازه سعد را کنار قبر پائین آوردند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم خود در قبر پائین رفت و

۱- «احتجاج» طبرسی ج ۲، ص ۹۶ و ۹۷، طبع نجف، ضمن حدیث طویلی بیان فرموده است.

برای سعد ، لَحْدَ معین کرد و او را در لَحْدَ گذارد و خشت‌ها را یکی پهلوی دیگری می‌چید و میفرمود : به من سنگ بدهید ، به من خاک مرطوب بدهید ، و با آن خاکها خُلل و فُرَج میان خشت‌ها را مسدود مینمود .

رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله و سلّم چون از قبر فارغ شد و خاک بر روی آن انباشت و روی قبر را تسویه نمود فرمود :

إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَبْلَى وَ يَصِلُ إِلَيَّ إِلَيْهِ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ .

«حَقًّا من می‌دانم که بزودی خواهد پوسید و کهنگی و اندراس به این قبر خواهد رسید ، ولیکن پروردگار دوست دارد که بنده کاری را که انجام میدهد ، در آن محکم کاری کند و مُتَقَن و استوار نماید.»

چون از تسویه قبر فارغ شده و خاک بروی آن ریختند ، مادر سَعَد گفت : گوارا باد بر تو ای سعد در این بهشتی که داخل میشوی !

رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله و سلّم فرمود : ای مادر سعد ! بطور جزم بر خدا حکمی نکن ؛ اینک سعد را فشار قبر گرفت !

رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله و سلّم بعد از فراغ از امر سعد مراجعت کردند و مردم نیز مراجعت نمودند و عرض کردند : ای رسول خدا ! ما امروز از شما اموری را مشاهده کردیم که دربارهٔ سعد انجام دادی که تا به حال دربارهٔ هیچ کس چنین ندیده‌ایم که انجام داده باشی ؛ شما به دنبال جنازهٔ سعد بدون ردا و کفش حرکت کردی ! حضرت فرمود : چون دیدم که فرشتگان سماوی بدون کفش و

ردا تشییع جنازه سعد می نمایند ، من هم به آنها تأسی کردم .
عرض کردند : شما گاهی جانب راست سریر را می گرفتید و
گاهی جانب چپ را ؟!

حضرت فرمود : دست من در دست جبرئیل بود ، او از هر جا که
شروع میکرد و می گرفت من نیز می گرفتم .

عرض کردند : شما خود امر به غسل سعد نمودید و خود بر
جنازه او نماز گزاردید و خود برای او لحد قرار دادید و سپس فرمودید
که : فشار قبر ، سعد را در بر گرفت !

حضرت فرمود : آری ، چون سعد با اهل منزلش به سوء اخلاق
رفتار میکرد ، این فشار قبر اثر سوء خلق اوست .^۱

این روایت را مرحوم صدوق در کتاب «أمالی» نیز آورده است .^۲
داستان عجیبی در همین دنیا اتفاق افتاده از حضرت آیه الله
رئیس الملة والدین ، شیخ الفقهاء و المجتهدین ، مرحوم آخوند ملا
محمد مهدی نراقی^۳ اعلی الله تعالی مقامه الشریف .

مرحوم نراقی ، از علمای بزرگ و جامع علوم عقلیه و نقلیه و
حائز مرتبه علم و عمل و عرفان الهی بوده ، و در فقه و اصول و
حکمت و ریاضیات و علوم غریبه و اخلاق و عرفان از علمای

۱- «أمالی» شیخ ، طبع نجف ، جلد دوم ، جزء پانزدهم ، ص ۴۱ و ۴۲ ؛ و
«علل الشرائع» طبع مطبعه حیدریه - نجف ، باب ۲۶۲ : العلة التي من أجلها
يكون عذاب القبر ، ص ۳۰۹ و ۳۱۰ ، از جلد اول ؛ و «بحار» ج ۶ ، ص ۲۲۰

۲- «أمالی» طبع سنگی ، مجلس شصت و یکم ، ص ۲۳۱

۳- نراقی بر وزن عراق است .

کم نظیر اسلام است .

مرحوم نراقی جدّ مادریِ مادر بزرگِ ما یعنی : پدرِ مادرِ مادرِ مادرِ مادرِ حقییر است و فرزند ارجمندش حاج ملاّ أحمد نراقی که دائی ما میشود ، استاد مرحوم شیخ انصاری و از علماء برجسته و صاحب تصانیف عدیده است .

شیخ انصاری از عتبات عالیات در هنگام تحصیل به ایران آمد و به اصفهان رفت و سپس به کاشان آمد و چهار سال تمام از محضر و درس آخوند ملاّ أحمد نراقی بهرمنند شد و سپس به نجف اشرف معاودت نمود .

این داستان در میان علماء و طلاب نجف اشرف مشهور است و در بین اقوام و ارحام مادری ما از مسلمیّات احوالات مرحوم نراقی محسوب میگردد .

مرحوم نراقی در نجف اشرف سکونت داشته و در آنجا وفات میکند ، و مقبره او نیز در نجف متّصل به صحن مطهر است . ایشان در همان ایّام اقامت در نجف ، در ماه رمضان که بر او میگذرد یکروز در منزلشان برای صرف افطار هیچ نداشتند ، عیالش به او میگوید : هیچ در منزل نیست ، برو بیرون و چیزی تهیه کن !
مرحوم نراقی در حالیکه حتّی یک فلس پول سیاه هم نداشته است ، از منزل بیرون می آید و یکسره به سمت وادی السّلام نجف برای زیارت اهل قبور میرود ؛ در میان قبرها قدری می نشیند و فاتحه میخواند تا اینکه آفتاب غروب میکند و هوا کم کم رو به تاریکی

میرود.

در اینحال می‌بیند عده‌ای از اعراب جنازه‌ای را آوردند و قبری برای او حفر نموده و جنازه را در میان قبر گذاشتند، و رو کردند به من و گفتند: ما کاری داریم، عجله داریم، می‌رویم به محلّ خود، شما بقیهٔ تجهیزات این جنازه را انجام دهید!

جنازه را گذاردند و رفتند.

مرحوم نراقی میگوید: من در میان قبر رفتم که کفن را باز نموده و صورت او را بروی خاک بگذارم، و بعد بروی او خشت نهاده و خاک بریزم و تسویه کنم؛ ناگهان دیدم دریچه‌ایست، از آن دریچه داخل شدم دیدم باغ بزرگی است، درخت‌های سرسبز سر به هم آورده و دارای میوه‌های مختلف و متنوع است.

از در این باغ یک راهی است بسوی قصر مجلّلی که در تمام این راه از سنگ ریزه‌های متشکل از جواهرات فرش شده است.

من بی‌اختیار وارد شدم و یکسره بسوی آن قصر رهسپار شدم، دیدم قصر با شکوهی است و خشت‌های آن از جواهرات قیمتی است؛ از پله بالا رفتم، در اطاقی بزرگ وارد شدم، دیدم شخصی در صدر اطاق نشسته و دور تا دور این اطاق افرادی نشسته‌اند.

سلام کردم و نشستم، جواب سلام مرا دادند. بعد دیدم افرادی که در اطراف اطاق نشسته‌اند از آن شخصی که در صدر نشسته پیوسته احوالپرسی می‌کنند و از حالات اقوام و بستگان خودشان سؤال می‌کنند و او پاسخ می‌دهد.

و آن مرد مبتهج و مسرور به یکایک از سؤالات جواب میگوید .
 قدری که گذشت ناگهان دیدم که ماری از در وارد شد و یکسره بسمت
 آن مرد رفت و نیشی زد و برگشت و از اطاق خارج شد .
 آن مرد از درد نیش مار ، صورتش متغیر شد و قدری به هم
 برآمد ، و کم کم حالش عاڈی و بصورت اولیّه برگشت .
 سپس باز شروع کردند با یکدیگر سخن گفتن و احوالپرسی
 نمودن و از گزارشات دنیا از آن مرد پرسیدن .
 ساعتی گذشت دیدم برای مرتبه دیگر ، آن مار از در وارد شد و
 به همان منوال پیشین او را نیش زد و برگشت .
 آن مرد حالش مضطرب و رنگ چهره‌اش دگرگون شد و سپس
 به حالت عاڈی برگشت .

من در این حال سؤال کردم : آفا شما کیستید ؟ اینجا کجاست ؟
 این قصر متعلق به کیست ؟ این مار چیست ؟ چرا شما را نیش میزند ؟
 گفت : من همین مرده‌ای هستم که هم اکنون شما در
 قبرگذارده‌اید ، و این باغ بهشت برزخی من است که خداوند به من
 عنایت نموده است ، که از دریچه‌ای که از قبر من به عالم برزخ باز
 شده است پدید آمده است .

این قصر مال من است ، این درختان با شکوه و این جواهرات و
 این مکان که مشاهده می‌کنید بهشت برزخی من است ، من آمده‌ام
 اینجا .

این افرادی که در اطاق گرد آمده‌اند ارحام من هستند که قبل از

من بدرود حیات گفته و اینک برای دیدن من آمده‌اند و از بازماندگان و ارحام و اقربای خود در دنیا احوالپرسی نموده و جویا میشوند، و من حالات آنان را برای اینان بازگو میکنم.

گفتم این مار چرا تو را میزند؟

گفت: قضیه از این قرار است که من مردی هستم مؤمن، اهل نماز و روزه و خمس و زکات، و هر چه فکر میکنم از من کار خلافی که مستحقّ چنین عقوبتی باشم سر نزنده است، و این باغ با این خصوصیات نتیجه برزخی همان اعمال صالحه من است؛ مگر آنکه یک روز در هوای گرم تابستان که در میان کوچه حرکت میکردم، دیدم صاحب دکانی با یک مشتری خود گفتگو و منازعه دارند؛ من رفتم نزدیک برای اصلاح امور آنها، دیدم صاحب دکان می‌گفت: سیصد دینار (شش شاهی) از تو طلب دارم و مشتری می‌گفت: من پنج شاهی بدهکارم.

من به صاحب دکان گفتم: تو از نیم شاهی بگذر، و به مشتری گفتم: تو هم از نیم شاهی رفع ید کن و به مقدار پنج شاهی و نیم بصاحب دکان بده.

صاحب دکان ساکت شد و چیزی نگفت؛ ولی چون حق با صاحب دکان بوده و من به قدر نیم شاهی به قضاوت خود - که صاحب دکان راضی بر آن نبود - حق او را ضایع نمودم، به کیفر این عمل خداوند عزوجل این مار را معین نموده که هر یک ساعت مرا بدین منوال نیش زند، تا در نفخ صور دمیده و خلایق برای حساب در

محشر حاضر شوند ، و به برکت شفاعت محمد و آل محمد عليهم السلام نجات پیدا کنم .

چون این را شنیدم برخاستم و گفتم : عیال من در خانه منتظر است ، من باید بروم و برای آنان افطاری ببرم . همان مردی که در صدر نشسته بود برخاست و مرا تا در بدرقه کرد ، از در که خواستم بیرون آیم یک کیسه برنج به من داد ، کیسه کوچکی بود ، و گفتم : این برنج خوبی است ، ببرید برای عیالاتان .

من برنج را گرفته و خداحافظی کردم و آمدم بیرون باغ ، از دریچه‌ای که داخل شده بودم خارج شدم ، دیدم داخل همان قبر هستم و مرده هم به روی زمین افتاده و دریچه‌ای نیست ؛ از قبر بیرون آمدم و خشت‌ها را گذارده و خاک انباشتم و به صوب منزل رهسپار شدم و کیسه برنج را با خود آورده و طبخ نمودیم .

و مدت‌ها گذشت و ما از آن برنج طبخ میکردیم و تمام نمی‌شد ، و هر وقت طبخ میکردیم چنان بوی خوشی از آن متصاعد میشد که محلّه را خوشبو میکرد . همسایه‌ها می‌گفتند : این برنج را از کجا خریده‌اید ؟

بالآخره بعد از مدت‌ها یک روز که من در منزل نبودم ، یک نفر به میهمانی آمده بود و چون عیال از آن برنج طبخ میکند و آن را دم میکند ، عطر آن فضای خانه را فرا میگیرد ، میهمان می‌پرسد : این برنج از کجاست که از تمام اقسام برنج‌های عنبر بو خوشبوتر است ؟ اهل منزل ، مأخوذ به حیا شده و داستان را برای او تعریف

می‌کنند .

پس از این بیان ، آن مقداری از برنج که مانده بود چون طبع کردند دیگر برنج تمام میشود .

آری اینها غذاهای بهشتی است که خداوند برای مقربان درگاه خود روزی میفرماید .

در قضیه حضرت مریم علیها السلام در قرآن کریم وارد است :

كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ
يَمْرَأَتُ إِنِّي لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ
بِغَيْرِ حِسَابٍ^۱

حضرت مریم را برای عبادت به بیت المقدس آوردند و در تحت تکفل حضرت زکریا علی نبینا وآله و علیه السلام به عبادت می‌پرداخت ، غذای آنجا مرغ و خورش نبود ؛ جوع یعنی گرسنگی و صیام ، غذای آنجا بود ، چون در تحت تعلیم و تربیت روحانی قرار گرفته بود .

لیکن هر وقت حضرت زکریا در محراب عبادت نزد حضرت مریم می‌آمد ، در نزد او از میوه‌های بهشتی و روزیهای معنوی می‌یافت و می‌گفت : ای مریم از کجا این چنین روزی‌ها برای تو معین شده است ؟

مریم در جواب می‌گفت : این غذای ملکوتی است و از جانب خدا برای من مقدر شده است ، و خداوند به هرکس که اراده‌اش تعلق

۱- ذیل آیه ۳۷ ، از سوره ۳ : ءآل عمران

گیرد از این روزی‌های معنوی، بدون حساب ارزانی خواهد داشت. اگر کسی از محرّمات اجتناب کند و از مشتبهات بپرهیزد، از اینگونه روزی‌های با برکت نصیب او خواهد شد.

اگر کسی غذای حرام بخورد، تا چهل روز دعایش مستجاب نمی‌گردد و قلبش سیاه میشود.

مجلسی رضوان الله علیه از کتاب «خرائج و جرائح» شیخ سعید ابن هیبة الله قُطب راوندی روایت کرده است: روزی بر أمير المؤمنین علیه السّلام گذشت که در خانه چیزی نداشتند، حضرت به فاطمه علیها سلام الله فرمود: آیا طعامی در منزل هست که ما را بدان تغذیه نمائی؟ فاطمه گفت: نه.

أمیر المؤمنین از منزل بیرون آمد و یک دینار قرض کرد که برای معیشت زندگی و اصلاح امور خود چیزی خریداری کند، در راه به مقداد بن أسود برخورد کرد و او را چنان یافت که در عسرت بسر می‌برد و عیالاتش همه گرسنه هستند.

أمیر المؤمنین علیه السّلام دینار را به او داد و سپس به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در آمد و نماز ظهر و عصر را با آن حضرت به جای آورد.

پس از اتمام نماز عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم دست أمیر المؤمنین را گرفته و با هم به خانه فاطمه علیها السّلام در آمدند، و دیدند که فاطمه در مصالای خود به نماز مشغول است و در طرف پشت سرش یک کاسه می‌جوشد و بخار از آن بالا می‌رود.

چون فاطمه علیها السلام سخن رسول خدا را شنید از جای خود برخاست و بر آن حضرت سلام کرد. و فاطمه عزیزترین افراد در نزد رسول الله بود. و رسول خدا جواب سلام او را داد، و با دست خود بر سر فاطمه می‌کشید و سپس فرمود: ای فاطمه برای ما از غذائی که آماده شده است بیاور!

فاطمه سلام الله علیها کاسه را گرفت و در نزد پدرش رسول خدا گذارد.

حضرت فرمود: ای فاطمه! این غذا از کجا برای تو آماده شده است؟ این چنین غذائی که من تا به حال هرگز به غذائی مانند رنگ این غذا برخورد نکرده‌ام، و مانند بوی این غذا از غذائی استشمام ننموده‌ام، و تا بحال پاکیزه‌تر و طیب‌تر از این غذا نخورده‌ام.

و سپس رسول خدا کف دست خود را بین دو کتف امیرالمؤمنین^۱ علیه السلام قرار داد و فرمود: این به عنوان بدل و عوض از یک دینار تو است، خداوند به هر کسی که اراده‌اش تعلق گیرد روزی بی حساب عنایت خواهد نمود.^۲

۱- در عبارت مجلسی که از «خراج» نقل میکند لفظ امیرالمؤمنین نیست، ولی اولاً از قرینه آنکه مخاطب رسول الله امیرالمؤمنین بوده است، و ثانیاً به قرینه روایت دیگری که مجلسی در «بحار» ج ۱۰ کمپانی، ص ۱۹، و در ج ۴۳، طبع آخوندی، ص ۵۹ از «تفسیر فُرات بن ابراهیم» روایت میکند و در آنجا لفظ علی بن ابی طالب موجود است؛ معلوم میشود که در این روایتی را که ما نقل کردیم لفظ علی بن ابی طالب از قلم نساخ افتاده است.

۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۰، ص ۱۰؛ و طبع آخوندی،

و نظیر این روایت را مجلسی از «تفسیر عیاشی» نیز روایت نموده است.^۱

و مجلسی در ذیل روایتی که بیان نمودیم میگوید: زمخشری در تفسیر «کشاف» در ضمن بیان قصه حضرت زکریا و مریم گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که: در روزگاری که قحطی فرا گرفته بود و رسول خدا گرسنه بود، فاطمه برای پدر خود دو گرده نان و قدری پاره گوشت به عنوان هدیه آورد؛ و این غذای خودش بود که نخورده و پدر را بر خود مقدم داشت و ایثار نمود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن طبق را بسوی فاطمه برگرداندند و بعد از آن گفتند: ای نور دیده من بیا و بیاور طبق را. فاطمه سلام الله علیها سرپوش از طبق برداشت، دید که مملو است از نان و گوشت؛ او را بهت و حیرت درگرفت و دانست که این مائده از جانب خدای تعالی نازل شده است.

رسول خدا فرمود: ای فاطمه! این غذا را از کجا آورده‌ای؟ فاطمه گفت: این غذا از نزد خداست و خداوند هر که را بخواهد بدون حساب روزی میدهد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: حمد اختصاص

﴿ج ۴۳، ص ۲۹﴾

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۰، ص ۱۱؛ و طبع آخوندی، ج ۴۳،

به خداوندی دارد که تو را شبیه سیده زنهاى بنی اسرائیل قرار داد . رسول خدا ، علی بن ابی طالب و حسن و حسین و جمیع اهل بیت را فرا خواندند تا همه خوردند و سیر شدند ، و آن طعام همانطور بحال خود باقی بود و فاطمه آن را بین همسایگان خود تقسیم نمود . آری ، صورت ملکوتی گرسنگی و تشنگی در راه رضا و تقرّب خداوند عزوجل ، مائدة آسمانی و ماء معین و خوشگوار است که بدون شک به پیماینده این راه خواهد رسید .

چنانکه مقرّم از «مقتل خوارزمی» ج ۲ ، ص ۳۱؛ و «مقتل عوالم» ص ۹۵ روایت کرده است که چون حضرت علی اکبر سلام الله علیه در دفعه اول که یکصد و بیست نفر را به هلاکت رسانیده بود ، از میدان مراجعت نمود ، وَقَدْ اَشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ فَرَجَعَ إِلَى اَبِيهِ يَسْتَرِيحُ وَيَذْكُرُ مَا اَجْهَدَهُ مِنَ الْعَطَشِ ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ وَقَالَ : وَاغُوْثَاهُ ! مَا اَسْرَعَ الْمُلْتَقَى بِجَدِّكَ فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا . وَ اَخَذَ لِسَانَهُ فَمَضَّهٗ وَ دَفَعَ اِلَيْهِ خَاتَمَهُ لِيَضَعَهُ فِيْهِ .^۱

«در حالیکه عطش بر او غالب شده بود نزد پدر آمد تا قدری استراحت کند و از گرانی عطش برای پدر بیان کند ، حضرت سید الشهداء علیه السلام گریست و گفت : واغوثاه ! ای فرزند چقدر

۱- «مقتل الحسین» مقرّم ، ص ۲۹۸ ؛ و در کتاب «علی اکبر» مقرّم در ص ۸۰ ، از «لهوف» بدین عبارت نقل نموده است : الْعَطَشُ قَتَلَنِي وَ ثَقُلَ الْحَدِيدُ اَجْهَدَنِي ، فَهَلْ اِلَى شَرْبَةِ مَاءٍ اَتَقَوَّى بِهَا عَلَيَّ الْاَعْدَاءِ . و در خود «لهوف» دارد : فَهَلْ اِلَى شَرْبَةِ مِنَ الْمَاءِ سَبِيْلٌ .

نزدیک است که به جدّت برسی و او ترا به کاسه‌ای از شربت بیاشاماند که دیگر پس از آن تشنه نگردی. و سپس زبان علی را در دهان خود گرفت و مکید، و انگشتی خود را بدو داد تا در دهان خود گذارد.»

گویا علی اکبر هم برای آنکه پدرش بداند که رسول الله او را سیراب نموده است، در دفعه دوم که جنگ کرد و بدنش پاره پاره شد:

نَادَى رَافِعًا صَوْتَهُ: عَلَيَّ مِنْنِي السَّلَامُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! هَذَا جَدِّي
قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ شَرِبَةً لَا أَظْمَأُ بَعْدَهَا، وَ هُوَ يَقُولُ: إِنَّ لَكَ كَأْسًا
مَذْخُورَةً.^۱

«با آهنگ بلند به صدا در آمد: سلام من بر تو ای ابا عبدالله! اینک جدّ من رسول خدا مرا به کاسه‌ای از شربت سیراب نمود که دیگر پس از آن هیچگاه تشنه نخواهم شد، و میگوید: ای حسین یک کاسه‌ای برای تو ذخیره دارم تا بیائی و به تو بدهم.»

برای شهادت چنین مظهر قدس و تقوی جا دارد که ناله پدرش بلند شود که: عَلَي الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ. چنانکه طبری با سند خود از حمید بن مسلم روایت میکند که:

سَمَاعُ أُذُنِي يَوْمَئِذٍ مِنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوا يَا
بُنَيَّ! مَا أَجْرَاهُمْ عَلَي الرَّحْمَنِ، وَ عَلَي أَنْتَهَاكَ حُرْمَةَ الرَّسُولِ!
عَلَي الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ.

قَالَ: وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مُسْرِعَةً كَأَنَّهَا الشَّمْسُ

۱- «مقتل مقرر» ص ۳۰۰

الطَّالِعَةُ تُنَادِي: يَا أُخْيَاهُ! وَ ابْنُ أُخْيَاهُ!

قَالَ: فَسَأَلْتُ عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَتِ فَاطِمَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَإِلَيْهِ] وَ سَلَّمَ، فَجَاءَتْ حَتَّى أَكَبَّتْ عَلَيْهِ، فَجَاءَهَا الْحُسَيْنُ فَأَخَذَ بِيَدِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ^۱.

حُمَید بن مُسلم میگوید: «گوش‌های من آن روز از حسین شنید که می‌گفت: خدا بکشد جماعتی که ترا کشتند ای فرزند من! چقدر جرأت و بی‌باکی آنها بر خدا، و بر هتک حرمت رسول خدا زیاد است.

ای نور دیده من! پس از تو خاک بر سر دنیا باد.

میگوید: و مثل آنکه من نظاره میکنم زنی را که به سرعت از خیمه خارج شد و مانند خورشید تابان می‌درخشید و فریاد برمی‌داشت: ای وای برادرم! ای وای پسر برادرم!
میگوید: من پرسیدم: این زن کیست! گفتند: این زینب دختر فاطمه دختر رسول خداست.

این زن آمد و آمد تا خود را بروی علی اکبر انداخت، و پس از آن حسین آمد و دست او را گرفت و به خیام حرم برگردانید.»

۱- «تاریخ طبری» طبع دوم، در دارُ المَعَارِفِ مصر، جلد ۵، ص ۴۴۶؛ و «إرشاد» شیخ مفید، طبع سنگی، ص ۲۵۹؛ و «بحار الأنوار» ج ۴۵، ص ۴۴

مجلس سیزدهم

در برزخ، دو راهی سعادت و شقاوت دنیا

یکسره میگرد

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^١

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۚ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ *
فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا
مَادَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ
فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ
فِيهَا مَادَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ
مَجْدُودٍ .

(آيات يكصد و پنجم تا يكصد و هشتم ، از سوره هود :

يا زدهمین سوره از قرآن کریم)

«روزی میرسد که هیچ صاحب نفس و جاندارى بدون اذن خدا

١- مطالب گفته شده در روز سیزدهم ماه مبارک رمضان .

نمی‌تواند تکلم کند؛ و در آن روز مردم به دو گروه سعید و شقیّ قسمت میشوند.

اما آن کسانی که شقیّ و بد عاقبتند، آنان در آتش خواهند بود و زفیر و شهیق آتش که همان شعله‌های فروزان و لهیب و زبانه‌های افروخته آنست آنانرا فرا خواهد گرفت.^۱

آنان در میان آتش تا هنگامیکه آسمان و زمین بر پاست جاودانه زیست خواهند نمود مگر اینکه پروردگار تو بخواهد؛ و حَقّاً که پروردگار تو به هر کاری که اراده کند تواناست.

و اما آن کسانی که سعید و پیروزند، آنان در بهشت خواهند بود و در آنجا تا هنگامیکه آسمان و زمین بر پاست مخلّد و جاوید خواهند بود مگر آنکه پروردگار تو بخواهد؛ و این عطای غیر مقطوعی است که به آنان خواهد رسید.»

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش گوید:

«این آیات راجع به برزخ است، قبل از بر پا شدن قیامت. خلود در آتش، خلود در آتش دنیا است تا وقتی که آسمانها و زمین هستند؛ و خلود در بهشت، یعنی بهشت دنیوی که ارواح مؤمنان بدانجا انتقال می‌یابند و مراد از غیر مقطوع بودن عطای بهشتیان، آنست که این بهشت برزخی متصل میشود به بهشت قیامتی. و این آیات ردّ کسانی است که عذاب قبر را منکرند، و عقاب و ثواب را در برزخ دنیا قبل از

۱- و ممکن است گفته شود که: زَفِير و شَهِيْق جَهَنَّم، از خود جَهَنَّمیان است چنانکه لفظ لَهْم بر آن دلالت دارد.

قیام قیامت قبول ندارند.»^۱

و همانطور که در کلام این مرد بزرگ ظاهر است مراد از بهشت و جهنم دنیوی، بهشت و جهنم برزخی است؛ و چون عالم برزخ از تتمه عالم دنیاست و در آنجا از صورت و کم و کیف وجود دارد لذا از آن به دنیا نیز تعبیر کنند.

و نیز علی بن ابراهیم قمی در مقدمه تفسیرش گوید: و اما ردّ کسانی که انکار ثواب و عقاب را می نمایند، آیاتی چند از قرآن کریم است:

يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَمِنَ النَّارِ لَهْمٌ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ. ^۲

این آیات دلالت دارد بر آنکه عذاب آنها مقرون به دوام آسمانها و زمین است، و این راجع به برزخ دنیاست چون وقتی قیامت برپا گردد آسمانها و زمین دگرگون میشوند.

و دیگر، گفتار خدای تعالی: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ

عَشِيًّا. ^۳

چون غُدُوًّا و عَشِيًّا، که همان چاشتگاه و شبانگاه است که مشرکین را عرضه بر آتش میدارند، در دار دنیا و عالم برزخ است؛ و

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی (۱۳۱۳)، ص ۳۱۴ و ۳۱۵

۲- آیه ۱۰۵ و ۱۰۶، و صدر آیه ۱۰۷، از سوره ۱۱: هود

۳- صدر آیه ۴۶، از سوره ۴۰: غافر

امّا در قیامت، دیگر چاشتگاه و شبانگاهی وجود ندارد.

و دیگر، گفتار خدای تعالی: **وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا**^۱.

چون بُكْرَةً و عَشِيًّا - که به معنای صبح و شب است و در آن هنگام روزی بهشتیان به آنها میرسد - در عالم بهشت دنیا و برزخ است، که ارواح مؤمنین بدانجا منتقل میشوند، و امّا در بهشت‌های خلد، در آنجا صبح و شبی وجود ندارد.

و دیگر، گفتار خدای تعالی: **وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَخُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**^۲.

چون این آیه راجع به عذاب و ثواب برزخ است، و حضرت صادق علیه السلام گفته‌اند: مراد از برزخ، قبر است که در آنجا - که بین دنیا و آخرت است - ثواب و عذاب به اهلش میرسد.

و دلیل بر این مدّعی همچنین قول عالم علیه السلام است که فرمود:

وَاللَّهِ مَا نَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرَزَخَ.

«سوگند به خدا که ما بر شما نگران نیستیم مگر از عالم برزخ. (و) امّا در قیامت چون در آنجا شفاعت بدست ماست پس ما اولی هستیم به شفاعت نمودن از شما.»

و دیگر، گفتار خدای تعالی:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ

۱- ذیل آیه ۶۲، از سوره ۱۹: مریم

۲- ذیل آیه ۱۰۰، از سوره ۲۳: المؤمنون

رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۚ وَ يَسْتَبْشِرُونَ
بِالَّذِينَ لَمْ يَدْخُقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ ۱.

«و البتّه گمان مبر کسانیکه در راه خدا کشته می شوند مردگانند بلکه زندگانند ؛ در نزد پروردگارشان روزی داده میشوند ، و به آنچه خدا از فضل و کرم خود به آنها عنایت فرموده است خوشحالتند ؛ و نیز در بشارت و خوشحالی هستند نسبت به افرادی که در زندگی معنوی به آنان پیوند و ربط داشته اند و هنوز نمرده اند و بدانها ملحق نگردیده اند ، که چگونه عنایت خدا شامل حال آنان شده و تمام اقسام غم و غصّه و اندوه و خوف از آنان برداشته شده و به مقام سکینه و اطمینان رسیده اند.»

چون حضرت صادق علیه السّلام این آیه را چنین تفسیر نموده اند که :

يَسْتَبْشِرُونَ وَ اللّٰهِ فِي الْجَنَّةِ بِمَنْ لَمْ يَدْخُقْ بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدُّنْيَا .

«سوگند به خدا که بشارت و خوشحالی آنان در بهشت است نسبت به مؤمنینی که در دنیا بوده و هنوز به آنها ملحق نشده اند.»
یعنی چون هنوز دنیا موجود است ، پس قیامت برپا نگردیده و بهشت قیامتی به هم نرسیده است .

بنابراین مراد از جنّت در این کریمه مبارکه جنّت برزخی است که

۱- آیه ۱۶۹ و ۱۷۰ ، از سوره ۳ : ءال عمران

با بقاء دنیا ملایمت و سازش دارد.

و مثل این آیات راجع به ردّ کسانیکه عذاب قبر را انکار می‌نمایند بسیار است.^۱

و نظیر این استدلال را، راجع به دلالت آیات بر بهشت برزخی، حضرت علامه طباطبائی مدّ ظلّه در رساله معاد: «الإنسان بعد الدُّنیا» از «تفسیر نُعمانی» از حضرت أميرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌اند. ۳ و ۲

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی، ص ۱۸

۲- رساله «الإنسان بعد الدُّنیا» ص ۱۱ و ۱۲، از نسخه خطی

۳- و در «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۴۱۲، در ذیل آیه شریفه: **وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا** گوید: «این متعلق به بهشت دنیا قبل از قیامت است و دلیل آن قوله: **بُكْرَةً وَعَشِيًّا** است؛ چون **بُكْرَةً** و **عَشِيًّا** در بهشت‌های خلد، در آخرت نیست و **عُدُوًّا** و **عَشِيًّا** در بهشت دنیاست که ارواح مؤمنان بدانجا منتقل میشوند و در آنجا خورشید و ماه طلوع می‌کنند.»

و دیگر، در همین تفسیر، در ص ۵۸۶، در ذیل آیه مبارکه: **النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا** گوید: «این در دنیاست قبل از روز قیامت، چون در قیامت **عُدُوًّا** و **عَشِيًّا** نیست، چون **عُدُوًّا** و **عَشِيًّا** بواسطه خورشید و ماه است و در بهشت خلد و نیران آن، شمس و قمری نیست.

و گوید: مردی به حضرت امام صادق علیه السّلام گفت: شما در این آیه: **النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا** چه میفرمائید:

حضرت فرمودند: مردم درباره این آیه چه میگویند؟ گفت: میگویند این آیه درباره آتش خلد است و ایشان در **فِيهَا** عذاب نمی‌شوند، پس حضرت فرمودند: پس ایشان از سعادت هستند! پس به حضرت صادق گفته شد: فدایت شوم پس چگونه است این مسأله؟ حضرت فرمود: این در دنیاست، و اما در

باری، این آیات که دلالت بر عالم برزخ و ثواب و عقاب برزخی دارد، استدلال به آن مبتنی و متکی بر آیات دیگری است که در آنها بطور صراحت در وقت قیام قیامت، وجود آسمانها و زمین و ستارگان و کوهها و دریاها و غیر آنها مضمحل و دگرگون قلمداد شده است.

در آن هنگام آسمانها از هم می‌پاشند، زمین شکافته می‌شود، خورشید سیاه می‌گردد، ستاره‌ها فرو میریزند، عالم عالم دیگری می‌شود.

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ * وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ .^۱

«در آن وقتی که آسمانها شکاف بردارند و یکسره گوش به فرمان خدایشان دهند؛ و حق است که فرمان خدا را بپذیرند.»

إِذَا السَّمَاءُ انفطرت * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتثرت .^۲

«در آن وقتی که آسمانها پاره شوند و ستارگان از آسمان فرو ریزند و پخش شوند.»

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انكدرت .^۳

«در آنوقتی که خورشید نورش را و شعاعش را در خود بگیرد و جمع کند و ستارگان منکدر و تاریک شوند.»

☞ آتش خلد قول خدای وارد است که میفرماید:

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ . - انتهى .

۱- آیه ۱ و ۲، از سوره ۸۴: الانشقاق

۲- آیه ۱ و ۲، از سوره ۸۲: الانفطار

۳- آیه ۱ و ۲، از سوره ۸۱: التکویر

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ ۱.

«در آنوقتی که زمین تبدیل شود به غیر زمین و چیز دیگری، و آسمانها تغییر یابند و همه برای خدا ظاهر شوند.»

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ * وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ۲.

«در آنوقتی که مردم مانند ملخ و پروانه پر اکنده‌اند و کوهها مانند پشم زده شده و ریزه ریزه شده در فضا منتشر شوند.»

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ * وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ۳.

«در آنوقتی که آسمانها همانند فلز گداخته و ذوب شده، و کوهها مانند پشم وارفته، سست و بی‌اساس و بی‌بنیادند.»

این آیات، مظاهر قیامت کبری را بیان میکند، و مقام تجلی نفس را در آنجا؛ و چون نفس بالاتر از صورت و مثال است و حقیقت آن متعین به کم و کیف نیست لذا در آنجا آسمان و زمین و ستاره و کوهی نیست، و آسمان و زمین بصورت دیگری خواهد بود.

و بنابراین، تمام آیاتی که در آنها نعمت‌های بهشت یا نعمت‌های دوزخ مقدر و محدود به دوام آسمانها و زمین شده‌اند و مستمر به استمرار و دوام وجودی آنها قرار گرفته‌اند، راجع به بهشت مثالی و برزخی خواهد بود.

۱- صدر آیه ۴۸، از سوره ۱۴: ابراهیم

۲- آیه ۴ و ۵، از سوره ۱۰۱: القارعة

۳- آیه ۸ و ۹، از سوره ۷۰: المعارج

در برزخ، آسمان هست و زمین هست چون عالم صورت است، و موجودات و نفوس برزخیه اطلاع از دنیا دارند و از آسمانها و زمین مطلقند، البته حیات آنها در ملکوت آسمان و زمین است.

و اما آن آیه مبارکه :

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ .^۱

از چند جهت میتوان از آن استفاده نمود که راجع به عالم برزخ است نه عالم قیامت کبری :

اول از عنوان غُدُوًّا وَعَشِيًّا زیرا همانطور که ذکر شد در قیامت کبری، روز و شب نیست .

دوم از عنوان يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا زیرا که معنایش اینست که : مشرکین را عرضه بر آتش میدارند، و معنی عرضه آن نیست که در آتش می افکنند، بلکه آنست که پهلوی آتش میبرند و در کنار آن قرار میدهند و آتش را به آنان می نمایانند بطوریکه لهیب و شعله آتش، آنانرا فرا نمی گیرد، ولیکن از حرارت آن اجمالاً به آنها میرسد و از منظره دهشتناک آن متألّم و متأثر میگردند. همانطور که سابقاً گفتیم بهشت و جهنم قیامتی در برزخ نیست بلکه راهروئیست برای قیامت و دریچه ایست برای آن .

يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى النَّارِ .^۲

۱- آیه ۴۶، از سوره ۴۰: غافر

۲- این معنی در چندین روایت در جلد سوم «کافی» باب المسأله ۴۰

«دری از برزخ بسوی بهشت، و دری از برزخ بسوی جهنم می‌گشایند و دریچه‌ای از عالم قبر به آن دو باز میکنند.»

سوم آنکه در دنبال آیه میفرماید:

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ .

پس از آنکه هر صبح و شب بر آتش عرضه میشوند، این معنی ادامه دارد تا وقتی که ساعت قیامت میرسد، در آن هنگام به ملائکه عذاب خطاب میشود که: در حال، آل فرعون را در شدیدترین عذابی وارد کنید.

پس معلوم میشود که قبل از قیامت، آنها در عذابی بوده‌اند که آن عذاب در درجه نهایت نبوده است و اینک آن عذاب غائی و نهائی به آنها میرسد. آن محلّ و عالمی که آل فرعون معدّبند - نه به عذاب نهائی - آن را عالم برزخ گویند.

اما علت آنکه آیه: لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا اختصاص به برزخ دارد، آنستکه صبح و شب و تدریج زمان، از حرکت شمس و قمر و زمین یا فلک الأفلاک و نسبت‌های خاصه بین آنها پیدا میشود، و یا از امتداد حرکت جوهریه که در باطن و ذات موجودات است پدید می‌آید؛ و در قیامت که آسمان و زمین نیست و اصلاً حرکتی نیست، بنابراین نسبت بین آنها نیز که از آن انتزاع زمان میشود وجود ندارد:

مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا .^۱

۱- فی القبر، ص ۲۳۶ تا ص ۲۴۰ وارد است.

۱- آیه ۱۳، از سوره ۷۶: الإنسان

«در آنجا شمس نیست که دیده شود و زمهریری نیست تا سرمای آن ابرار را در آزار و اذیت قرار دهد.»

و نیز میتوان برای اثبات و وجود عالم برزخ، به این آیه تمسک جست:

إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ * فِي الْحَمِيمِ
ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ.^۱

«آن کسانی که در آیات خدا مجادله میکنند و تکذیب کتاب خدا را می‌نمایند و به آنچه خداوند به پیامبرانش ارسال داشته است تکذیب میکنند، پس بزودی خواهند دانست، در زمانی که غل‌ها و سلسله‌ها در گردنهای آنان آویخته شود و بسوی حمیم کشانده گردند و سپس در آتش، آتش زده شوند.»

حَمِيم چیز گرم را گویند چون آب گرم، هوای گرم و امثال آن، و سَحَب به معنای کشاندن است، و سَجَر بمعنای آتش زدن است؛ سَجَرَ التَّنُور یعنی تنور را آتش زد. و ثَمَّ همانطور که ذکر کردیم بمعنای تراخی و انفصال است، یعنی پس از مدّت و زمانی؛ و بنابراین معنای آیه اینطور میشود:

«این افراد جدال کننده و تکذیب کننده، اوّل در هوای گرم و یا آب گرم کشانیده میشوند، و سپس در آتش افکنده و در آنجا آتش زده میشوند.»

معلوم است که مراد از سَحَب در حَمِيم، عالم برزخ است که از

۱- آیه ۷۱ و ۷۲، از سوره ۴۰: غافر

گرمای آنجاناراحتند، و مراد از سَجَر در نار، عالم قیامت است که در آنجا بتمام مَعْنَى الْكَلِمَةِ میسوزند و به کیفر نهائی میرسند.

و نیز میتوان به این آیه استدلال نمود:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ *
ثُمَّ رُدُّوْا إِلَىٰ آلِهِ مَوْلَانَهُمْ الْحَقِّ آلَ لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ
الْحَاسِبِينَ ۱

«تا چون زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد، جان او را فرشتگان قبض ارواح ما اخذ نموده و در این عمل هیچ کوتاهی نمی‌کنند، و سپس باز گردانیده شوند بسوی خداوند که مولای حق آنان است؛ آگاه باشید که منحصرأ حکم بدست خداست و او با سرعت‌ترین حسابگران است.»

ثُمَّ بِمَعْنَى فَاصله است، این فاصله همان برزخ است. چون قیام مردم در مقام عَرَض در نزد پروردگار در عالم برزخ نیست، برزخ مانند دنیاست با تجرّدی بیشتر، که همان تجرّد از مادّه باشد؛ و قیام انسان در نزد حقّ و عالم سؤال و میزان و حساب و مقام عَرَض، در عالم قیامت است که مقام قیام حقیقت نفس است به ذات خود و واقع خود، نه تنها به صورت و مثال خود.

و لذا تعبیر به ثُمَّ فرموده است: ثُمَّ رُدُّوْا. و نفرموده است: فَرُدُّوْا. یعنی بین قبض روح فرشتگان و قیامت کبری فاصله‌ایست که پس از طی آن فاصله باید بسوی خدا که مولای حقّ است باز گردند.

۱- ذیل آیه ۶۱ و آیه ۶۲، از سوره ۶: الأنعام

باری آیه‌ای که در مطلع گفتار ذکر شد: **يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُنَّ نَفْسٌ إِلَّا بِأُذُنِهِ**.

دلالَت دارد بر آنکه در عالم برزخ هیچکس نمی‌تواند بدون اذن و اجازه حضرت پروردگار سخن گوید؛ و از ابتدای شروع عالم برزخ که انتهای عالم دنیا و نقطه مرگ است - که حائل و فاصله بین دو نشأه دنیا و برزخ است - اختیار از انسان سلب می‌گردد و دیگر دروغ پردازی و مصلحت اندیشی‌هایی که در این دنیا برای رسیدن به منافع تخیلی بکار می‌برد، در آنجا بدرد نمی‌خورد. ملائکه قبض روح و نیز فرشتگانی که پس از آن با انسان ملاقات و برخورد دارند، گفتگو با باطن و حقیقت او دارند و با روح ملکوتی او و با صورت مثالی او، نه با زبان ظاهری و افکارِ مُمَوَّهه و مُشَوَّهه.

فرشتگان مرگ، جان او را ستانده و بدن او را بازماندگان بسوی **مَكْفَنٍ وَّ مَغْسَلٍ وَّ مَصَلِّيٍّ وَّ مَدْفَنٍ** می‌برند، و روح که با بدن **فِي الْجَمَلَةِ** علاقه و ربطی دارد بدنال بدن حرکت نموده و ناظر بر اوست. شب اول قبر است؛ ملائکه با قالب مثالی و صورت ملکوتی گفت و شنود دارند، نه با بدن مادی.

باری، انسان در این عالم دنیا هم که صحبت و تکلم میکند، راه می‌رود و حرکت مینماید، با همان صورت مثالی این کارها را انجام میدهد، غایه الامر چون بدن با آن صورت مثالی یک نوع اتّحادی دارد، انسان تصوّر میکند این سخن گفتن و راه رفتن و حرکت نمودن به اراده و سیطره بدن بوده است.

پس از آنکه انسان از این عالم کوچ کرد و وارد عالم برزخ شد و صورت مثالی از بدن فاصله گرفت و انسان حقیقت و موجودیت خود را در قالب و صورت مثالی دید، آن وقت می فهمد که هر چه میکرده و در عالم دنیا انجام میداده است، با صورت مثالی و قالب ملکوتی بوده است.

فرشتگان در عالم مثال با آن صورت ملکوتی گفتگو دارند؛ آنجا عالم پندار و مصلحت اندیشی نیست، آنجا عالم اعتبار و ترتیب مقدمات تخیلیه برای اخذ نتایج موهومه نیست؛ آن عالم، عالم حقیقت و عالم حق است.

دروغ، متعلق به این عالم دنیا است که حق و باطل، شهوت و وهم و غضب و عقل، و سعادت و شقاوت با هم آمیخته اند؛ آنجا عالم عالم حق است و کار یکسره است؛ این از یک نقطه نظر. از نقطه نظر دیگر، ملائکه در آنجا با باطن انسان گفتگو دارند و انسان با باطن و واقعیت خود پاسخ میدهد، بنابراین نمی تواند به دروغ پردازی مطلب را بر فرشتگان مشتبه کند.

اگر کسی در این دنیا دروغ بگوید، واقعیت و وجدان او از چیزی حکایت میکنند و زبان از چیز دیگری؛ این اختلاف زاویه بین حقیقت و زبان، مولودش دروغ است.

دروغ، عدم مقارنه بین محتوای قلبی و گفتار زبانی است. اما آنجا که دیدگان به واقع باز شده و راه سرپیچی که همان غرائز مختلفه است گرفته شده و واقعیت محض است، تکلم ملائکه با

باطن و حقیقت انسان است، یعنی روی سخن فقط با دل انسان است. آنجا عالم ریا و خدعه و مکر و حيله و مصلحت بینی موهومی و اعتبار پردازی نیست تا انسان بخواهد بدین وسائل متشبث گردد و کار خود را با حق تطبیق دهد، و به نحوی افعال سابق خود را به لباسی از تمویه و تشویه ملبس نموده و به صورت حق جا زند.

ممکن است انسان نه به جهت رضای خدا و تطبیق کردار خود با واقع، بلکه به جهت جهات دیگری در این دنیا گناه نکند؛ دروغ نگوید بخاطر اینکه رفیقش می فهمد که دروغ گفته است؛ دزدی نکند به جهت آنکه دزدیش معلوم میشود و رسوا میگردد؛ خیانت نکند، ستم نکند، به علت آنکه موقعیت و شخصیت او در اجتماع فرومیریزد.

ولی چنین فردی مسلماً اگر در موضع و موقعیتی قرار گیرد که صد در صد یقین داشته باشد که از دروغ و اختلاس و ظلم و خیانت او احدی اطلاع پیدا نمی کند و آبرویش نمی رود، دیگر رادع و مانعی از ارتکاب این جرائم ندارد.

این اختلاف روش ها برای اختلاف ظاهر و باطنی است که در این دنیا، انسان خود را مواجه با آن می بیند.

در عالم برزخ اختلاف ظاهر و باطن نیست، باطن انسان هر چه هست همان جلوه دارد. خوب است، خوب؛ بد است، بد جلوه میکند. قلب انسان هر چه را بیان میکند و اعتقاد و اذعان دارد زبان ملکوتی او نیز همانرا صحه میگذارد و بر آن شهادت

میده‌د.

در آنجا به انسان می‌گویند: مَنْ رَبُّكَ؟ پروردگارت کیست؟ انسان همان را که در دنیا ربّ و مقصود خود داشته و به او توسّل می‌جسته است بیان میکند و در پاسخ ذکر می‌نماید.

إِلَهٌ، یعنی کسی که قلب انسان متوجّه اوست، همیشه با اوست، طواف دور حرم او میکند، و در مواقع خلوت و جلوت دل را پر کرده و انسان همیشه در اندیشه او و در خاطره اوست؛ این مقصود و معبود انسان است، این مألوه و معبود انسان است. یکی معبود و مقصودش زن اوست، هر چه تکاپو دارد برای اوست. یکی خدایش فرزند اوست، یعنی خدای آسمان و زمین و پیامبر و قرآن، همه را در قبال محبّت فرزند، ناچیز میداند و تنها یکپارچه به فرزندش عشق می‌ورزد و عشق به او را در خواست‌هایش از ذکر خدا و پیامبر و قرآن مقدم میدارد.

یکی معبودش تجارت اوست، یکی معبودش ثروت اوست، یکی معبودش آقائی و شخصیت اوست، یکی معبودش علم و دانش اوست، یکی معبودش ایمان و دین اوست، یکی معبودش نفس و جان اوست.

اینها خدایانی هستند که بطور متفرّق و متشتّت در دنیا، بعنوان مقصود و معبود برای بنی نوع آدم جلوه نموده و هر آدمی یکی از آنها را انتخاب و طبق ذوق و سلیقه خود، برای معبودیت اختصاص داده است.

حضرت یوسف علی نبینا وآله و علیه الصلوة و السلام به دو رفیق زندانی خود گفت :

يَصْحَبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ
الْفَهَّارُ^۱.

ارباب متفرّقون ، یعنی صاحبان ولایت بر دل انسان که بر اساس عالم کثرت و اعتبار و تفرّق ، حکومت تخیلیّه خود را پایه گذاری کرده اند .

ارباب متفرّقون ، یعنی همین حکام ظالم و رؤسای ستمگر و طواغیت زمان که انسان را به طاعت و عبودیت خود میخوانند .

انسان ممکن است نماز بخواند و روزه هم بگیرد و مسجد هم بسازد ، ولی وقتی اینها قیمت دارد که دلالت بر ربط با خدا کند ؛ یعنی وقتی هم که در منزل تنهاست ، غسل جنابت را بکند و نمازش ترک نشود . وقتی هم که پشت ترازو می ایستد و در موقع فروش جنس بر مشتری جاهل و دهاتی که هیچ حساب هم سرش نمی شود إجحاف نکند و از او زیاده تر نستاند و کمتر ندهد ؛ چون خدا هست ، نیمه شب هم در رختخواب خدا هست ، از خواب که بر می خیزد خدا هست . علاقه به زن و فرزند و ثروت و آبرو ، باید در طول علاقه و محبت به خدا باشد نه در عرض آن .

در این صورت چون از او بپرسند : مَنْ رَبُّكَ ؟ «خدایت کیست؟» در پاسخ گوید : اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ رَبِّي . فرشتگان میگویند : خوش

۱- آیه ۳۹ ، از سوره ۱۲ : یوسف

آمدی! قَدِمْتَ خَيْرَ قُدُومٍ، نَزَلْتَ خَيْرَ مَقَامٍ، أَهْلًا وَ سَهْلًا .
و اما آن کسانی که در ظاهر می‌گویند خدای ما خدای آسمانها
و زمین است، ولیکن در عمل اعتقادی به او ندارند و شهادت آنها
فقط لقلقهٔ لسان است؛ پیوسته دم از ایمان و شرافت و تقوی و عدالت
میزنند اما در مقام عمل همهٔ این امور را به یک پول سیاه می‌فروشند،
خدایشان و خداوندانشان در ترازوی واقع و سنجش حقیقت، درهم
و دینار و طلا و نقره و شکم آنهاست؛ همانطور که رسول اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم از مردم آخر الزمان خبر میدهد که:
ءَالِهَتُهُمْ بُطُونُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قِبَلَتُهُمْ وَ شَرَفُهُمُ الدَّرَاهِمُ
وَ الدَّنَانِيرُ.^۱

«معبودهای آنان شکم‌های آنانست، و زنهای آنها قبله‌گاه آنانند،
و شرف آنان منوط به داشتن درهم و دینار است.»
در عالم برزخ چون از خدایشان پرسش کنند: مَنْ رَبُّكَ؟ در
پاسخ، حقیقت امر را بیان میکند. می‌گوید: بَطْنِي، بَطْنِي؛ شکم،
شکم. می‌گویند: وای بر تو اینک به خدای خود متوسّل، و از
شکمت حاجت بخواه تا از عذاب ما نجات یابی!

۱- این روایت در «بحار الأنوار» در دو موضع آمده؛ یکی در ج ۲۲،
ص ۴۵۳ به این لفظ: بَطُونُهُمْ ءَالِهَتُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قِبَلَتُهُمْ وَ دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ وَ شَرَفُهُمْ
مَتَاعُهُمْ.

و دیگر در ج ۷۷، ص ۹۷، در مواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم به ابن مسعود: ءَالِهَتُهُمْ بُطُونُهُمْ ... مَحَارِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ وَ شَرَفُهُمُ الدَّرَاهِمُ
وَ الدَّنَانِيرُ.

به دیگری میگویند: مَنْ رَبُّكَ؟ در پاسخ میگوید: زن من .
 میگویند: اینک از زنت بخواه که از تو دستگیری کند!
 به دیگری میگویند: مَنْ رَبُّكَ؟ پاسخ میدهد: پسر من؛ من
 پیرمرد بودم زحمت کشیدم پول تهیه کردم به پسرم دادم به خارج
 رفت که مهندس و دکتر شود ولی بی انصاف ایمان خود را از دست
 داد و به آثار کفّار در آمد، هر چه کردیم دیگر از روش غلط خود
 بازنگشت؛ و در لفافه میگوید: کشور، دکتر و مهندس میخواهد و
 برای خدمت به جامعه لازم است، ولی دروغ میگوید. دکتر و
 مهندس نه برای خدمت به اجتماع است، بلکه برای خالی نمودن
 جیب مستمندان و ضعفاء و اندوختن ثروتهای بیکران. میگویند:
 اینک برو آقازاده دکتر و مهندست را بیاور تا تو را از چنگال افکار
 پریشان - که در این عالم بصورت فرشتگان عذاب تجلّی نموده اند -
 رهائی بخشد!

بعضی در پاسخ مَنْ رَبُّكَ؟ میگویند: تجارت من، چک من،
 سفته من، عنوان و اعتبار من، جاه و ریاست من، غرور علم و دانش
 من. اینها همه خدایانند.

عجیب است عالم طلوع حقائق و بروز سرائر؛ خداوند روزی
 فرماید ببینیم، اما خود از عهده سؤال، خوب برآئیم.
 الآن هم همینطور است منتهی نفس طلوع نکرده و مخفیّات آن
 ظاهر نشده است؛ در آن هنگام ظهور و بروز پیدا میکند:

وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۱.
يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۲.

به آن کسی که از عهدهٔ جواب خوب برآید و بگوید: خدای من
خداوند واحد احد صمد است که خَالِقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ
است، میگویند:

نَمَّ نَوْمَةَ الْعَرُوسِ ، قَرِيرَ الْعَيْنِ ۳.

«بخواب، خواب راحت چون خواب عروس، با بهترین
استراحت، با چشمان خوش و تازه.»

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، در کتاب «امالی»
با اسناد متصل خود حدیث میکند از حضرت صادق علیه السلام که:
چون مؤمن وفات کند هفتاد هزار فرشته او را تا محلّ قبرش تشییع
کنند، و چون در قبرش گذارند منکر و نکیر که دو فرشته سؤالند نزد او
می آیند و او را می نشانند و به او میگویند: مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟ وَ
مَنْ نَبِيُّكَ؟

مؤمن در پاسخ میگوید: پروردگار من الله است و پیغمبر من
محمد است و دین من اسلام است.

آن دو فرشته به اندازه‌ای که شعاع مدِّ بَصَرِ یعنی کشش نور چشم

۱- ذیل آیه ۴۸، از سوره ۱۴: ابراهیم

۲- آیه ۱۶، از سوره ۴۰: غافر

۳- «کافی» ج ۳، ص ۲۳۸

این مؤمن است ، قبر او را گشاد می‌کنند و از بهشت برای او طعام می‌آورند و روح و ریحان را برای او وارد می‌کنند ؛ و این است مفاد گفتار خداوند عزوجل که میفرماید :

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ ، یعنی در قبرش ، وَ جَنَّتٌ نَعِيمٌ ^۱ یعنی در آخرت و قیامت .

پس حضرت فرمود : و اگر کافری وفات کند او را هفتاد هزار ملک زبانیه که از جهنم هستند تشییع کنند تا کنار قبرش .

و آن شخص تازه گذشته ، تشییع کنندگان و حاملان جنازه خود را سوگند میدهد به صدائی که تمام موجودات غیر از جن و انس می‌شنوند و میگویند : ای کاش برای من یک بار بازگشت به دنیا بود تا من از جمله ایمان آورندگان بودم ! و میگوید :

أَرْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ فِيهَا تَرَكْتُ ^۲ .

«مرا به دنیا برگردانید امید است که من با اعمال صالحه‌ای که انجام دهم آنچه از من ترک شده است تدارک نمایم.»

آن ملائکه زبانیه او را پاسخ دهند که :

كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ أَنْتَ قَائِلُهَا ^۳ .

«ابداً ابداً هیهات ! بازگشتن به دنیا امری محال است ، این

۱- آیه ۸۸ و ۸۹ ، از سوره ۵۶ : الواقعة

۲- اقتباس از آیه ۹۹ و ۱۰۰ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون : رَبِّ أَرْجِعُونِي * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ .

۳- این جمله مأخوذ از آیه ۱۰۰ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون است ، و در آیه «هُوَ قَائِلُهَا» آمده است .

کلمه‌ای است که تو اکنون می‌گوئی، و عمل نمی‌کردی، حالا هم اگر بازگردی عمل نخواهی کرد!»

و در این حال فرشته‌ای ندا کند که: **لَوْ رُدَّ لَعَادِلِمَا نَهَى عَنْهُ**. «اگر او به دنیا باز گردانیده شود هر آینه به همان اعمال زشتی که از آن نهی شده بود عود خواهد نمود.»

و چون او را در میان قبر قرار دهند و مردم از دور او کنار روند و مفارقت نمایند، نکیر و منکر در وحشتناکترین صورتی به نزد او آیند و او را بنشانند و سپس از او بپرسند: **مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟ وَ مَنْ نَبِيِّكَ؟**

زبان‌ش در ادا کردن پاسخ سنگین شود و قدرت بر جواب نیاورد؛ آن دو فرشته چنان ضربه‌ای بر او زنند از عذاب خدا، که تمام اشیاء از آن ضربه به دهشت افتند. دو باره از او پرسند: **مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟ وَ مَنْ نَبِيِّكَ؟** **فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي** «پس گوید که نمی‌دانم.» و به او می‌گویند: **لَا دَرَيْتَ وَ لَا هَدَيْتَ وَ لَا أَفْلَحْتَ**. «نفهمیدی و راه نیافتی و رستگار نشدی.»^۱

و پس از آن دری از آتش به روی او بگشایند و از حمیم دوزخ برای او فرود آورند؛ و این است گفتار خداوند:

وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزِلُ مِنْ حَمِيمٍ، یعنی در قبر و **تَصْلِيَةً جَحِيمٍ**،^۲ یعنی در آخرت و قیامت.^۳

۱- یا آنکه معنی چنین باشد: نفهمی و هدایت نشوی و رستگار نگردی.

۲- آیات ۹۲ تا ۹۴، از سوره ۵۶: الواقعة

⇐

مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیه از کتاب «کشف الیقین» علامه حلی رحمة الله علیه از تفسیر حافظ محمد بن مؤمن شیرازی به اسناد خود مرفوعاً روایت کرده است که: صخر بن حرب - که همان ابوسفیان است - به سمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمده و در نزد آن حضرت نشست و گفت: ای محمد! این امر ولایت بعد از تو برای ماست یا برای شخص دیگریست؟

حضرت فرمود: ای صخر! امر ولایت امت پس از من برای آن کسی است که نسبت او با من مانند نسبت هرون است با موسی؛ در این وقت خداوند تعالی این آیه را فرستاد:

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ^۱. یعنی اهل مکه از تو درباره خلافت علی بن ابی طالب پرسش می کنند؟

عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیمِ * الَّذِی هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ^۲. بعضی از آنها ولایت و خلافت او را تصدیق دارند و بعضی تکذیب می کنند.
كَلَّا رَدَّ بِرِ اِیْشَانِ اسْتِ، سَمِعَلْمُونَ^۳، بزودی خواهند دانست که خلافت او پس از تو حقی است که خواهد بود.

ثُمَّ كَلَّا سَمِعَلْمُونَ^۴، بزودی خواهند دانست که خلافت و ولایت او حق است در آنوقتی که از آنها در قبرهایشان از این مسأله سؤال شود.

پس هیچ مرده‌ای باقی نخواهد ماند نه در مشرق عالم و نه در

۳- «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۱۷۴ و ۱۷۵

۱ و ۲ و ۳ و ۴- آیات ۱ تا ۵، از سوره ۷۸: النَّبِیَّ

مغرب عالم و نه در خشکی و نه در دریا، مگر آنکه منکر و نکیر از او بعد از مرگش دربارهٔ ولایت امیرالمؤمنین پرسش کنند؛ به مرده می‌گویند:

مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟ وَ مَنْ نَبِيُّكَ؟ وَ مَنْ إِمَامُكَ؟

«پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیغمبرت کیست؟

امامت کیست.»^۱

در روایتی که ما در مجلس یازدهم (ص ۱۸۰ تا ص ۱۸۴) از چهار کتاب، راجع به سؤال در عالم قبر و بازپرسی منکر و نکیر نقل کردیم، بنا به روایت «عیاشی» و «کافی» که آن را با سند متصل خود از جابر نقل میکنند در ذیل آن تتمه‌ای داشت که آنرا در ص ۱۸۸ و ۱۸۹ نقل کردیم و اکنون بالمناسبه آن را در اینجا مجدداً می‌آوریم:

«جابر میگوید: حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام گفتند که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفته‌اند: عادت من چنین بود که من به شتران و گوسفندان نظاره میکردم در وقتی که آنها را می‌چرانیدم - و هیچ پیامبری از طرف خدا مبعوث نشده است مگر آنکه گوسفند چرانی نموده است - و من در زمان قبل از نبوت که به آنها نظاره مینمودم و آنها در جایگاه خود مستقر و متمکن بودند و هیچ چیز در اطراف آنها نبود که آنها را تهییج کند و آنها را بترساند، ناگهان میدیدم که آنها یکباره از جای خود حرکت کرده و به هوا جستن می‌کنند.

۱- «بحار الأنوار» طبع آخوندی (حروفی) جلد ۶، ص ۲۱۶

با خود می‌گفتم: این چه داستانی است؟ و بسیار در شگفت می‌ماندم. تا آنکه جبرئیل علیه السلام برای من چنین گفت: چون کافر بمیرد چنان ضربه‌ای بر او زند که تمام مخلوقات که خدا آفریده است از آن ضربه به دهشت در آیند، مگر دو طائفه جن و انس. آنگاه با خود گفتم: این وحشت و هراس شتران و گوسفندان در اثر همان ضربه‌ایست که به کافر خورده است، پس پناه میبریم به خداوند از عذاب قبر.»

در بعضی اوقات می‌بینید سگ‌ها یکمرتبه به صدا در می‌آیند، مرغان غوغا می‌کنند، خروس‌ها فغان می‌کنند، اسب‌ها شیبه می‌کشند؛ چون ارتباط آنان با عالم صورت و مثال زیاد است. با صورت واقعی انسان که مقام تجلی نفس و روح باشد ارتباط ندارند، ولی ارتباط آنان با انسان در عالم خیال است.

فرشتگان می‌گویند: خدا ترادر دنیا آورد، ماه و خورشید و شب و روز را مسخر تو گردانید و آنچه روی زمین است برای تو آفرید؛ یک عمر گذراندی با خود چه آورده‌ای؟

با فطرت الهی وارد دنیا شدی، چرا کور خارج شدی؟ این زندگی دشوار فعلی تو نتیجه کدام غفلت است؟

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى.^۱

در بعضی از روایات وارد شده است که مراد از معیشت ضنک

۱- آیه ۱۲۴، از سوره ۲۰: طه

عذاب عالم برزخ است .

مجلسی رضوان الله علیه در ذیل خبر مروی از حضرت سجّاد علیه السّلام که دربارهٔ عذاب قبر بیان فرموده‌اند و از جملهٔ عذاب‌ها معیشت **ضنک** را شمرده‌اند، گوید: «و این خبر دلالت دارد بر آنکه مراد از معیشت **ضنک** در آیهٔ مبارکه، همان عذاب قبر است و مؤید این معنی آنستکه قیامت را بعد از آن در آیه ذکر کرده است و بسیاری از مفسّرین این چنین تفسیر نموده‌اند؛ و نمی‌توان گفت که مراد از معیشت **ضنک** بدی حال است در دنیا، چون می‌بینیم بسیاری از کافران در دنیا معیشت راحت و طیب و گوارا دارند؛ و بسیاری از مؤمنان به خلاف آنانند.»^۱

«و در «مَجْمَعُ البیان» نیز گفته است که: گفته شده است که مراد از معیشت **ضنک** عذاب قبر است و این معنی از ابن مسعود و أبوسعید خُدَری و سُدی روایت شده، و أبوه‌ریره مرفوعاً روایت نموده است.»^۲

در «أمالی» شیخ طوسی نامه‌ای را که امیر المؤمنین علیه السّلام به اهل مصر می‌نویسند و با محمّد بن اُبی بکر ارسال میدارند ذکر میکند. این نامه بسیار مفصّل و حاوی مطالب آموزنده و بیدارکننده‌ای است. در آن نامه مفصّلاً از مرگ و عواقب آن سخن به میان آمده تا آنکه حضرت می‌نویسند:

۱- «بحار الأنوار» ج ۶، از طبع حیدری، ص ۲۱۵

۲- همین موضع از کتاب «بحار»

وَإِنَّ الْمَعِيشَةَ الضَّنْكَ الَّتِي حَذَّرَ اللَّهُ مِنْهَا عَدْوَهُ، عَذَابُ الْقَبْرِ^۱.
 باری ، آن کسی میتواند از پاسخ راست و حقیقت امر تجنّب
 ورزد و به کذب و دروغ گراید که جهات مختلفه از قوای طبیعی و
 اختیار در او باقی بوده و بر اساس مصلحت اندیشی ، برای فرار از
 عقوبت یا رسوائی دست به دامان دروغ زند ؛ ولی شخص مرده که این
 جهات را به علّت مرگ از دست داده و اختیار او یکسره شده است ،
 تخلف از اراده متن واقع برای او میسور نیست و اضطراراً و جبلاً
 راست میگوید .

بعضی در حال مستی راست میگویند و حقائق امور واقعه را
 بدون کم و بیش بیان می کنند ؛ و چون فطرتشان پاک و عقیده شان
 استوار است ، در حال مستی هم تعریف از خدا و پیامبر و امام و
 اسلام می کنند . و اگر عقیده شان کج و ضمائرشان خراب باشد ، در
 حال مستی به خدا و کائنات و امام و پیغمبر بد میگویند و ناسزا
 میدهند ؛ با آنکه این هر دو صنف از مستها در حال هوشیاری ،
 به جهت مراعات ظاهر ، در یک صنف قرار گرفته و بر یک منوال سخن
 می رانند ، لیکن این اختلاف زاویه در اثر مستی و از دست دادن اختیار
 و بروز حقائق پدید آمده است .

و همچنین در عالم خواب غالباً انسان طبق خواسته های باطنی
 خود عمل میکند با آنکه در بیداری چنین نمی کند .
 و لذا حضرت باقر علیه السلام فرمود : خواب و مرگ از یک

۱- «أمالی» شیخ ، طبع نجف ، جلد اول ، ص ۲۷

مقوله هستند.^۱

گفتارهایی که فرشتگان با شخص متوفی دارند در حال مردن و در حال تشییع و تکفین و تغسیل و دفن و در شب اول قبر و در طول برزخ، همه با روح ملکوتی آن متوفی است؛ و بنابراین دیگران که چشمشان به ملکوت باز نشده است از آن خبری ندارند و آن گفت و شنودها را ادراک نمی‌کنند.

مرحوم جمال الحق و آیه الله العظمی آقا سید جمال الدین گلپایگانی رحمه الله علیه که یکی از اساتید ما در علم اخلاق بود، میفرمود: روزی برای زیارت اهل قبور در نجف اشرف به وادی السلام رفتم، هوا بسیار گرم بود. پس از ادای فریضه ظهر بود. از شدت گرما در میان وادی درزیر یک چهار طاقی نشستم؛ آنجا سایه بود. (مرحوم آقا سید جمال الدین بسیار به وادی السلام میرفت و می‌نشست و معطل میشد، و ما چنین می‌پنداشتیم که او با ارواح طیبه سر و کاری دارد، و رد و بدل‌هایی بین آنان بوقوع می‌پیوندد.) فرمود: همینکه نشستم و شطَب (چپق کوچک) را روشن کردم که قدری استراحت کنم، دیدم دسته‌ای از ارواح آمدند بسوی من به بدترین وضعی، لباس‌های پاره و کثیف و آلوده؛ و التماس داشتند که آقا بیا و به فریاد ما برس و ما را شفاعت کن!

این ارواح متعلق به قبوری بودند که من در میان آن قبور نشسته بودم و همه از شیوخ و بزرگان عرب بودند و در دنیا دارای نخوت و

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۸۹

تکبر و جاه و اعتبار .

در التماس خود مصرّانه إلحاح مینمودند و التجا داشتند .
 من هم اوقاتم تلخ شد ، همه را ردّ کردم و گفتم : ای بی انصاف‌ها
 شما در دنیا زندگی کردید و مال مردم را خوردید و جنایت کردید ،
 حقّ ضعیف و یتیم و هر بی پناهی را ربودید و ما هر چه فریاد کشیدیم
 گوش ندادید حالا آمده‌اید می‌گوئید شفاعت کن ؟ بروید گم شوید .
 همه را ردّ کردم و پراکنده شدند .

امّا بعضی‌ها را شفاعت می‌کنند بعد از اینکه در برزخ گوشمالی
 شدند ، اگر واقعاً اهل ایمان باشند و عذاب برزخ آنان را تصفیه ننموده
 باشد .

از مرحوم آیه الحقّ آیه الله العظمی حاج میرزا علی آقا قاضی
 رضوان الله علیه ، افراد بسیاری از تلامذه ایشان نقل کردند که ایشان
 بسیار در وادی السّلام نجف برای زیارت اهل قبور میرفت و زیارتش
 دو و سه و چهار ساعت به طول می‌انجامید و در گوشه‌ای می‌نشست
 به حال سکوت ؛ شاگردها خسته می‌شده و برمی‌گشتند و با خود
 می‌گفتند : استاد چه عوالمی دارد که اینطور به حال سکوت می‌ماند و
 خسته نمی‌شود .

عالیمی بود در طهران ، بسیار بزرگوار و متقی و حقّاً مرد خوبی
 بود ؛ مرحوم آیه الله حاج شیخ محمّد تقی آملی رحمه الله علیه ،
 ایشان از شاگردان سلسله اول مرحوم قاضی در قسمت اخلاق و
 عرفان بوده‌اند .

از قول ایشان نقل شد که: من مدتها میدیدم که مرحوم قاضی دو سه ساعت در وادی السّلام می‌نشینند. با خود می‌گفتم: انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه‌ای روح مردگان را شاد کند؛ کارهای لازم‌تر هم هست که باید به آنها پرداخت.

این اشکال در دل من بود اما به احدی ابراز نکردم، حتی به صمیمی‌ترین رفیق خود از شاگردان استاد.

مدتها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش میرفتم، تا آنکه از نجف اشرف عازم بر مراجعت به ایران شدم ولیکن در مصلحت بودن این سفر تردید داشتم؛ این نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطلع نبود. شبی بود می‌خواستم بخوابم؛ در آن اطاقی که بودم در طاقچه پائین پای من کتاب بود، کتابهای علمی و دینی؛ در وقت خواب طبعاً پای من بسوی کتابها کشیده میشد. با خود گفتم برخیزم و جای خواب خود را تغییر دهم، یا نه لازم نیست؛ چون کتابها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، این هتک احترام به کتاب نیست.

در این تردید و گفتگوی با خود بالاخره بنا بر آن گذاشتم که هتک نیست و خوابیدم.

صبح که به محضر استاد مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم، فرمود: علیکم السّلام صلاح نیست شما به ایران بروید، و پا دراز کردن بسوی کتابها هم هتک احترام است.

بی‌اختیار هول زده گفتم: آقا شما از کجا فهمیده‌اید، از کجا

فهمیده‌اید .

فرمود : از وادی السّلام فهمیده‌ام .

در کتاب «کافی» ، مرحوم کلینی روایت کرده است از علیّ بن ابراهیم از محمّد بن عیسی از یونس از عمرو بن شمر از جابر که گفت : حضرت علیّ بن الحسین امام سجّاد علیه السّلام گفتند : ما نمی‌دانیم با مردم چگونه رفتار کنیم ؛ اگر آنچه از رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلم به ما رسیده است برای آنها بگوئیم می‌خندند ؛ و اگر ساکت بمانیم طاقت نمی‌آوریم .

ضمّرة بن معبد (سعید - خل) گفت : برای ما بگو آنچه را که به تو رسیده است .

حضرت فرمود : آیا میدانید در وقتیکه دشمن خدا را روی سریر به سمت قبرستان ، برای دفن میبرند چه میگوید ؟
 جابر میگوید : ما گفتیم : نه نمیدانیم .

حضرت فرمود : دشمن خدا به حمل کنندگان جنازه‌اش میگوید :
 آیا نمی‌شنوید شکایتی را که من اکنون به شما میکنم از شیطان ؟
 دشمن خدا مرا گول زد و در مهالک و مخاطر وارد کرد و دیگر دست مرا نگرفت و بیرون نیاورد ؛ و شکایتی به شما دارم از برادرانیکه من با آنها بر اساس قواعد اخوّت و برادری رفتار کردم ولیکن آنها مرا مخذول و بی‌یاور گذاردند ؛ و شکایتی به شما دارم از فرزندانیکه من از آنها حمایت کرده و پشتیبان و مدافع ایشان بودم ولیکن آنها مرا بی‌یاور و مخذول گذاردند .

و دیگر شکایتی که من به شما دارم از خانه‌ای که تمام اموال خود را دادم و آن را تهیه کردم و اینک مسکن غیر من شده است؛ پس قدری شما با من مدارا کنید و اینطور با عجله مرا نبرید!

ضمربه گفت: ای ابوالحسن! اگر مرده‌ای را که حمل می‌کنند (چنان جان دارد که بتواند) این سخن را بگویند، ممکن است بپرد بر گردن حاملین خود و به آنان حمله‌ور شود.

حضرت سجاد علیه السلام به مقام مقدس الهی عرضه داشتند: بار پروردگارا! اگر ضمربه این سخن را از روی استهزاء و تمسخر به حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت، او را به دست غضب اسفبار خود بگیر.

جابر گویند: چهل روز در دنیا درنگ کرد و سپس مرد. یکی از غلامان او که در تجهیزش حضور داشت پس از انجام دفن خدمت حضرت سجاد علیه السلام رسید و در حضور آن حضرت نشست.

حضرت فرمود: ای فلان از کجا آمده‌ای؟

گفت: از جنازه ضمربه؛ همینکه قبر را انباشتند و تسویه نمودند، من صورت خود را روی قبر گذاشتم و سوگند به خدا صدایش را شنیدم؛ به همان لهجه و لحنی که در دنیا داشت، و من در حال حیاتش او را بدان صدا می‌شناختم، و چنین می‌گفت:

ای وای بر تو ای ضمربه بن معبد! امروز تمام دوستان، تو را رها کردند و تنها گذاردند و عاقبت مصیر تو بسوی جهنم شد؛ آنجا مسکن و خوابگاه شب و استراحتگاه روز تو خواهد بود.

جابر گوید: حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ما از خداوند طلب عافیت میکنیم؛ این است پاداش کسی که حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را مسخره کند.^۱

محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات»^۲ - که از کتب نفیس شیعه و از اصول معتمدۀ مؤلفین است، و مؤلف آن از نقطه نظر زمان بر کلینی و صدوق تقدّم دارد و از مشایخ اجازه صدوق است و زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را ادراک کرده و از آن حضرت روایت نموده، و در سنه دویست و نود هجری وفات یافته است - با سند متصل خود از ابراهیم بن هاشم از علی بن اسباط از بکر بن جناح از مرد دیگری از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که:

چون فاطمه بنت أسد، مادر امیرالمؤمنین وفات کرد امیرالمؤمنین علیه السلام به نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد.

رسول خدا فرمود: ای اباالحسن! چه شده است؟

امیرالمؤمنین عرض کرد: مادرم مرده است.

رسول خدا فرمود: و مادر من هم بوده است، و شروع کرد به

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۴؛ و جلد سوم از «کافی» طبع مطبوعه حیدری، ص ۲۳۴ و ۲۳۵

۲- کتاب «بصائر الدرجات» که موضوعش فقط روایاتیست در فضائل آل محمد و ائمه علیهم السلام؛ در سبک خود بی نظیر و از نقطه نظر اعتبار از کتب معروفه و مشهوره است.

گریستن و می‌گفت: **وَ اُمَامَهُ!** سپس فرمود: ای علیّ این پیراهن مرا بگیر و او را در آن کفن کن، و این ردای مرا بگیر و او را در آن کفن کن، و زمانیکه از کفن فارغ شدید مرا خبر دهید!

چون کفن نموده و جنازه را بیرون آوردند رسول خدا چنان نمازی بر او گذارد که مانند آن بر هیچکس، نه قبل از آن و نه بعد از آن، نگذازدند و پس از آن در قبر رفته و بر زمین قبر به پشت خوابیدند. و چون فاطمه را در قبر گذاردند، رسول خدا فرمود: **يَا فَاطِمَةُ!** فاطمه گفت: **لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.**

رسول خدا فرمود: آنچه را که پروردگارت به تو وعده داد، آیا دیدی که حقّ است؟

فاطمه گفت: آری، ای رسول خدا! خدایت تو را جزا دهد. و گفتگو و مناجات رسول الله در درون قبر بطول انجامید.

چون رسول خدا خارج شد، عرضه داشتند: شما با فاطمه امروز کاری کردید که با هیچکس نکردید؛ اولاً در لباس‌های خودتان او را کفن نمودید. ثانیاً در قبر او داخل شدید. ثالثاً این گفتگو و مناجات طولی را که نمودید و این نماز مفصّلی که بر او گذاردید، هیچ ما بخاطر نداریم که با شخص دیگری نموده باشید!

رسول الله فرمود: اما کفن نمودن او را در لباس خود، به جهت آن بود که چون من روزی گفتم: مردم در روز قیامت در عالم حشر برای مقام عرض از قبرهای خود عریان محشور میشوند، فاطمه صیحه‌ای زد و گفت: **وَ اَسْوَأُ نَاهُ!** «ای وای از رسوائی کشف قبائح!»

پس من لباس خود را بدو دادم و از خداوند در نمازی که بر فاطمه گزاردم خواستم که آن کفن را کهنه نگرداند تا زمانی که فاطمه در بهشت وارد شود؛ و خداوند دعای مرا مستجاب نمود.

و اما داخل شدن من در قبرش، به جهت آن بود که من روزی گفتم: چون میت را داخل قبر گذارند و مردم از کنار قبر برگردند، دو ملک منکر و نکیر می آیند و از او سؤال می کنند؛ فاطمه گفت:

وَاعْوِثْهُ بِاللَّهِ! «ای پناه به خدا!»

من مکرراً در قبر از پروردگار خود مسألت نمودم تا آنکه روضه و دری از قبر او به بهشت گشود، پس قبر او باغی از باغ های بهشت شد.^۱

و علامه مجلسی رضوان الله علیه این روایت را در «بحار» آورده،^۲ و نیز بطور مفصل مضمون آنرا از دو کتاب «فضائل» شاذان و کتاب «روضه» که در فضائل اهل بیت است روایت نموده است.^۳

فاطمه بنت أسد از زنان بزرگ اسلام بود، به رسول الله بسیار علاقمند بود؛ اولین زنی که از مکه به مدینه به دنبال پیغمبر هجرت کرد فاطمه بود. با کمال سختی و مشقت وارد مدینه شد و هنوز رسول خدا در مسجد قبا بودند.

پاهای فاطمه تمام آبله زده و زخم شده بود و آماس کرده بود

۱- «بصائر الدرجات» طبع سنگی، ص ۸۱

۲- «بحار الأنوار»، طبع حیدری، ج ۶، ص ۲۳۲

۳- «بحار الأنوار» طبع حیدری، ج ۶، ص ۲۴۱

رسول خدا دستور دادند استراحت کند، و زنان مدینه برای معالجه پاهای او آمدند.

قبر فاطمه در بقیع و در جلوی قبر چهار امام علیهم السّلام قرار دارد؛ آنجا حتماً باید دعا کرد و متوسّل شد که مادر امیرالمؤمنین در نزد خدا بسیار قیمت دارد.

رسول خدا برای فاطمه بنت اُسد دعا میکردند و طلب مغفرت مینمودند و صدقه میدادند.

برای خدیجه هم رسول خدا بعد از اینکه از دار دنیا رفت صدقات میدادند و گوسفند ذبح نموده و به فقرا اطعام مینمودند، با آنکه سنّ رسول خدا از خدیجه پانزده سال کمتر بود. و عائشه به رسول خدا ایراد میکرد که چرا برای زنی از قریش که از دنیا رفته و سالها گذشته ذبیحه میدهی و آنقدر یاد او میکنی؟

پیامبر میفرمود: آیا میدانی چه زنی بود؟ من کجا می‌توانم او را فراموش کنم؛ یاری کرد مرا در وقتیکه تمام مردم از من روی گردانیدند، و ایمان آورد به من در وقتیکه همه مردم مشرک بودند و دعوت مرا نپذیرفتند، و در مشکلات قدم به قدم با من همراه بود.

حضرت ابوطالب علیه السّلام در سال دهم از بعثت در اواخر ماه رجب از دنیا رفت، و پس از سه روز یا سی و پنج روز حضرت خدیجه رحلت کرد؛ پیامبر اکرم در آن سال غصّه‌دار بودند و از منزل بیرون نمی‌آمدند و آن سال را عام الحُزن گویند، که حقاً بر رسول خدا گران گذشت.

حضرت فاطمه بنت رسول الله که دختر آن حضرت از خدیجه بود پنج سال بیشتر نداشت؛ فاطمه بدون مادر در دامان رسول الله بزرگ شد.

بعد از سه سال حضرت رسول الله به مدینه هجرت کردند و بعد از ده سال که در مدینه بودند رسول خدا و به دنبال او حضرت زهرا رحلت کردند.

یعنی حضرت زهراء سیزده سال بدون مادر زندگی نمودند و در دامان پیغمبر پرورش یافتند. روح رسول الله و سیرش، سیر رسول خدا بود؛ ملکوت برای او مشهود بود، با مردگان تکلم میکرد و فرشتگان با او به سخن می پرداختند و بدین جهت او را مُحَدَّثَه گویند.

در بعضی اوقات برای پدرش از اخبار غیبیه بیان میکرد و برای امیرالمؤمنین بیان مینمود.

رسول خدا رحلت نمود، و فاطمه به خوبی می شناسد این مردم تبهکار را که چگونه میخواهند اساس اسلام را واژگون کنند و بصورت حقّ به جانب، اصول مسلمة اسلام را متزلزل و متغیر سازند.

فاطمه، دختر رسول خدا در تحت دو فشار باطن و ظاهر بعد از مدّت کوتاهی از دنیا رفت و طبق وصیت خود او، او را در شب، کفن و دفن نمودند و کسی را برای مراسم تجهیز و نماز و دفن خبر نکردند. در آن سیاهی شب افرادی که بر فاطمه نماز گزاردند فقط هفت نفر بودند.

چنانکه شیخ کَشِّی روایت میکند از جبرئیل بن أحمد فاریابی از حسین بن خُرَّزاد از ابن فضال از ثَعْلَبَة بن مَیمون از زرارة از حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود:

ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةٍ ، بِهِمْ تُرْزُقُونَ وَ بِهِمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُمَطَّرُونَ ؛ مِنْهُمْ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ حُذَيْفَةُ رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ . وَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : وَ أَنَا إِمَامُهُمْ ، وَ هُمُ الَّذِينَ صَلُّوا عَلَيَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ .^۱

«زمین گنجایش و تحمل عظمت هفت نفر را ندارد، و به برکت آنها شماروزی میخورید و مددهای غیبی به شما میرسد و باران رحمت بر شما می بارد؛ از آن جمله است سلمان فارسی و مقداد و ابوذر و عمار و حذیفه رحمة الله عليهم. و امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود: و من امام آنها هستم و ایشانند آن کسانی که بر دختر پیغمبر، فاطمه نماز گزاردند.»

و این روایت را شیخ حرّ عاملی در رساله خود در تحقیق «أحوال الصحابة» نقل میکند.

و نیز شیخ مفید با إسناد خود از زراره روایت میکند که امیر المؤمنین فرمودند: خُلِقَتِ الْأَرْضُ لِسَبْعَةٍ بِهِمْ تُرْزُقُونَ - تا آخر روایت مذکوره.^۲ ولی شیخ صدوق در «خصال»، ص ۳۶۰ و ۳۶۱،

۱- «رجال کَشِّی» طبع بَمَبِّی، ص ۴، ضمن بیان ترجمه سلمان فارسی

۲- «اختصاص» ص ۵

این روایت را بدین قسم نقل میکند :

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرٍ [عمر] البغداديّ الحافظ قال : حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي عَتَابُ [عَبَاد] يَعْنِي ابْنَ صُهَيْبٍ قَالَ : حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَمَرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ :

خُلِقَتِ الْأَرْضُ لِسَبْعَةِ بِهِمْ يُرْزَقُونَ وَ بِهِمْ يُسْمَطَرُونَ وَ بِهِمْ يُنْصَرُونَ : أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارٌ وَ حَذِيفَةُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ . قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ أَنَا إِمَامُهُمْ وَ هُمُ الَّذِينَ شَهِدُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ .

فاطمه آنقدر غصّه در دل داشت که با کسی بیان نمی کرد و با احدی در میان نمیگذازد .

چون امیر المؤمنین فاطمه علیهما السلام را در میان قبر گذاشت و خاک بر آن انباشت ، درد دل با رسول خدا میکند :

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ وَ السَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ ! قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقَّ عَنهَا تَجَلْدِي إِلَّا أَنْ لِي فِي التَّأْسِي بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ وَ فَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّ .
تا آنکه عرض میکند :

وَ سَتَّبِعْتُكَ ابْنَتَكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَيَّ هَضْمِهَا ، فَأَحْفَهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَحْبِرَهَا الْحَالَ ؛ هَذَا ، وَ لَمْ يَطُلِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخُلْ مِنْكَ الذِّكْرُ . وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا سَلَامٌ مُودِعٍ لَا قَبَالَ وَ لَا سَهْمٍ ؛ فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلَا عَن

مَلَالَةٍ، وَإِنْ أُقِيمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ^۱.

و بزودی ای رسول خدا دخترت به تو خبر خواهد داد که چگونه این امت برای خرد کردن او و شکستن او، با هم همکاری کردند؛ از فاطمه با ابرام و الحاح بازپرسی کن و جریان واقعه را طلب کن.

۱- «نهج البلاغة» عبده، طبع مصر، مطبعة عيسى البابي الحلبي، ج ۱، باب الخطب، ص ۴۱۷، خطبة ۲۰۰

مجلس چهارم

جلوہ انسان در رنج با صورت ملکوتی است

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^١

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا
ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ
يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ
كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ * يُثْبِتُ اللَّهُ
الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ
اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ .

(آيات بیست و چهارم تا بیست و هفتم ، از سوره ابراهیم :

چهاردهمین سوره از قرآن کریم)

سابقاً ذکر شد که چون انسان از دنیا می‌رود ، عالم و نشأه او

١- مطالب گفته شده در روز چهاردهم ماه مبارک رمضان .

عوض میشود.

این عالم، عالمی است که در آن سعادت و شقاوت، حق و باطل، دروغ و راست، و خلوص و آلودگی در هم آمیخته است؛ اما آن عالم، عالم صدق محض است، واقعیت محضه است.

تدلیس و تلبیسی که احياناً در این جهان میشود، در آنجا راه ندارد و حقیقت اشیاء آنطور که هست در آنجا ظهور پیدا میکند؛ کسی نمی‌تواند خود را به غیر از آنچه که هست معرفی کند و جلوه دهد.

ذوات و ملکات و اخلاق و اعمالی که انسان در دنیا انجام داده است آنجا به صورت واقعی خود جلوه می‌کنند و ظاهر با باطن در آنجا اختلافی ندارد؛ تو گوئی همه ظاهر است و باطنی نیست یا باطن است و ظاهری ندارد؛ یعنی یک حقیقت واحده است.

راه سعادت و راه شقاوت برای کسی در این دنیا تا هنگام موت مشخص نیست ولی به مجرد مردن راه انسان یکسره میشود؛ یا بهشت و یا جهنم، یا سعادت است و یا شقاوت.

بنابراین، موجوداتی که در آن عالم مشهود انسان میگردند، با صورتهای واقعی خود جلوه دارند.

اعمالی که انسان انجام داده، به صورتهای واقعی ملکوتی برزخی برای انسان جلوه می‌کنند و مجسم میشوند؛ ملکاتی را که انسان در دنیا کسب کرده و اخلاقی را که واجد شده است، در آنجا به صورت واقعی ملکوتیه مشهودند.

افراد انسان به صورتهای واقعی خود متصور میگردند و شکل

میگیرند و به قالب صوری و مثالی خود در می‌آیند.

از روایاتی که در طئی این چند مجلس اخیر راجع به اعمال انسان - اعم از اعمال حسنه یا خبیثه که در عالم برزخ برای انسان مجسم میشود - ذکر شد، دانستیم که در آنجا مثلاً صورتی مجسم میگردد زیبا و با قدی رعنا و سخنی دلربا؛ انسان به او میگوید: تو کیستی که من تا به حال صورتی از تویاتر، با لباسی عالی‌تر و بوئی خوشتر نیافته‌ام؟

در پاسخ میگوید: من همان عمل تو هستم، عمل صالحی که در دنیا انجام دادی و با تو هستم تا روز بازپسین. و صورتی مجسم میگردد قبیح و زشت، زننده و مشمئز کننده و خسته کننده با تعفن خاص خود؛ انسان به او میگوید: تو کیستی که من تا به حال صورتی مانند تو، بدین زندگی و زشتی ندیده‌ام و بوئی را چون بوی تو عفن نیافته‌ام؟

در پاسخ میگوید: من همان عمل تو هستم، عمل زشت و قبیحی که در دنیا انجام دادی و با تو هستم تا روز قیامت. انسان در این دنیا میتواند بخوبی بفهمد که اعمالی که از او سر میزند دو وجه دارد: اول، وجهه ظاهر که همان پیکره و جسد عمل است. دوم، وجهه باطن که همان روح و جان عمل است. جان عمل، همان اختیار و خلوص و نیت پاک و تقرب به خدای متعال، یا خدای ناکرده شمع و ریا و خودنمایی و تظاهر غلط و تعدی است که انسان عمل را با آن نیت انجام میدهد.

انسان ممکن است در این دنیا نماز بخواند، ولی گاه ممکن است برای خدا بخواند و گاه ممکن است برای خودنمائی، و به دو نیت مختلف ممکن است انجام داده شود، پس روح نماز دو تا شد درحالیکه پیکره نماز که همان عمل ظاهری است واحد است.

از روح و باطن اعمال، غیر از عالم الغیب کسی خبر ندارد؛ ممکن است کسی نماز بخواند و رفیق پهلوی او هم نتواند بفهمد که آیا این نماز را خالصاً لوجه الله الکریم انجام داده و یا به جهت انگیزه و داعیه دیگری بجای آورده است.

روزه میگیرد، زکات میدهد، پل میسازد، مسجد بنا میکند، نشر کتاب می نماید؛ اعمالی که ظاهرش بسیار چشمگیر است ولی از باطن آنها کسی خبر ندارد، زیرا ممکن است این اعمال را برای رضای خدا انجام داده باشد، و ممکن است برای حبّ جاه و شهرت بجا آورده باشد.

ظاهر عمل خوب است، ولی دو باطن متضادّ و متفاوت دارد. اگر برای خدا انجام داده باشد، این عمل مقرّب است و باطنش نیکو و دل انگیز است و آن باطن پسندیده، روح او را سبک میکند و نفس او را راحتی می بخشد و رفع حجاب های ظلمانی و نورانی از او میکند و رفته رفته او را به حریم امن و امان خدا میرساند.

و اگر برای غیر خدا انجام داده باشد باطن این عمل، متعفن و خراب و فاسد است و به عوض اینکه او را به بهشت کشاند به جهنّم نزدیک میکند چون ریا است و ریا حرام است؛ ریا، بت پرستی و

انسان پرستی و شرک است و این عمل روح او را افسرده و نفس او را خسته و سنگین میکند و از قدرت طیران او در فضای عالم قدس می‌کاهد و رفته رفته او را از حریم قرب دورتر نموده و بالتّیجه به جهنّم که مظهر عالم بُعد است می‌کشاند.

و به همان درجه‌ای که انسان در دنیا از عمل زشت خسته و ملول میشود و از عمل پسندیده مبتهج میشود و لذّت میبرد، در عالم برزخ - که مخفیّات ظهورش افزایش می‌یابد و سرائر انکشافش بیشتر میگردد و قالب ماده‌ای که می‌افتد صورت‌های برزخی اعمالی که انسان انجام داده، با ملاحظهٔ جان و روح ملکوتی آنها، ظهور میکند، و هر عمل متناسب با آن عالم برای انسان تجلّی می‌نماید - بواطن اعمال هزاران مرتبه اثرش قوی‌تر خواهد شد و انسان دست به گریبان با این آثار قویّه و شدیدّه خواهد شد. و بنابراین از ظاهر گناه و پیکرهٔ عمل که بگذریم، باطن و جان دروغ و زنا و غش در معامله و غضب و شهوت بی‌مورد و بخل و حسد و کینه‌توزی و عبودیت در مقابل غیر حقّ، با حقائق و واقعیّات خود موجودیت خود را اعلام میدارند؛ همچنانکه اعمال صالحه از نماز و زکات و دستگیری از مستمندان و تواضع در برابر حقّ و عزّت و شرف و حیا و عصمت و عبودیت معبود مطلق، با حقائق و واقعیّات خود موجودند.

و مثل آنکه عالم عوض میشود و پیکره دگرگون میگردد؛ و کائنه آن ستون‌هایی که آن عالم را بر آن ستونها بنا کرده‌اند، غیر از ستونهای این عالم است؛ آن ستونها ستون‌های عجیبی است، فضای آن عالم

هم فضای دیگری است .

افرادی که در این دنیا زندگی می‌کنند همه به صورت انسانند ولی اخلاق آنان متفاوت است ؛ آن اختلاف اخلاق و ملکات و تفاوت غرائز ، موجب اختلاف شکلها و صورت‌ها گردیده است ؛ و این مسأله از دقیق‌ترین مسائل علوم الهیه و کیفیت نزول وحدت در عالم کثرت است .

بطوریکه اگر فرض کنیم علوم مادیّه به سرحدی ترقی یابد که بتواند روابط ماده با معنی را کشف کند ، در اینصورت از اشکال مختلفه انبیاء و ائمه و اولیاء خدا پی به حقیقت مقام باطن آنها خواهد برد ، و از اشکال و سیمای متفاوت هر فردی از افراد پی به غرائز و ملکات و اخلاقیات او خواهد برد ؛ همچنانکه برای انبیاء و ائمه و اولیای خدا این معنی ثابت است که با ملاحظه و مشاهده هر فرد یکباره اخلاقیات و ملکات او را در می‌یابند ؛ و حقاً می‌توان گفت که این معجزه قرآن کریم است آنجا که میفرماید :

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ .^۱

«و بگو ای پیغمبر ! که شما هر چه عمل کنید به زودی خدا و

رسول خدا و مؤمنان عمل شما را خواهند دید.»

اختلاف شکل و صور حیوانات نیز مبنی بر اختلاف غرائز و ملکات و صفات آنهاست ؛ یک حیوان به صورت گربه است ، یکی به شکل سگ ، یکی به شکل روباه ، یکی به شکل گرگ ، یکی به شکل

۱- صدر آیه ۱۰۵ ، از سوره ۹ : التّوبة

شیر، یکی به شکل فیل و هکذا سائر اصناف حیوان از درندگان و خزندگان و حشرات و مرغان هوا و ماهی‌های دریا و حتی مگس و پشه و أمثالها.

این اختلاف در اثر اختلاف کمیت و کیفیت غرائز و صفات آنهاست.

اختلاف کیفیت سازمان روحی و ملکوتی آنها، موجب اختلاف کیفیت صور و اشکال و کم و کیف بدن مادی و جسم طبیعی آنها شده است و بدن طبیعی هر حیوان - که یک نوع اتحاد با نفس آن حیوان دارد - متشکل به شکل نازل نفس آن حیوان شده است، بطوریکه اگر با نردبان معرفت از بدن یک حیوان بالا رویم به نفس ملکوتی او خواهیم رسید و آن نفس را کما هی حَقَّها ملاحظه و مشاهده خواهیم نمود؛ و نیز اگر نفس ملکوتی حیوانی را که ابداً شکل ظاهری و بدن جسمانی و طبیعی او را ندیده‌ایم به ما ارائه دهند، می‌توانیم در صورت وجدان نیروی معرفت، شکل ظاهری آن حیوان را کما هو حَقَّه ترسیم نموده و توصیف کنیم. و شاید اشعار قصیده معروف فیلسوف و عارف بزرگوار، مرحوم میر فندرسک إفاده معنای عامی را دهد که شامل این مسأله مباحث عنها نیز گردد، آنجا که میفرماید:

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

صورت زیرین اگر بر نردبان معرفت

بر رود بالا، همان با اصل خود یکتاستی

این سخن را در نیابد هیچ وهم ظاهری
 گر أبو نصرستی و گر بوعلی سیناستی
 جان اگر نه عارض استی زیر این چرخ کبود
 این بدنها نیز دائم زنده و برپاستی
 هرچه عارض باشد او را ، جوهری باید نخست
 عقل بر این دعوی ما شاهد گویاستی

.....

هر که فانی شد به او ، یابد حیاتی جاودان
 و ر به خود افتاد کارش بی شک از مو تاستی
 این گهر در رمز دانایان پیشین سفته‌اند
 پی برد بر رمزها هرکس که او داناستی
 زین سخن بگذر که این مهجور اهل عالم است
 راستی پیداکن و این راه رو ، گر راستی
 هر چه بیرونست از ذات ، نیاید سودمند
 خویش راکن ساز اگر امروز اگر فرداستی

.....

نفس را چون بندها بگسیخت ، یابد نام عقل
 چون به بی‌بندی رسد بند دگر بر جاستی
 گفت دانا ، نفس ما را بعد ما حشر است و نشر
 هر عمل کامروز کرد ، او را جزا فرداستی

.....

گفت دانا ، نفس ما را بعد ما باشد وجود
 در جزا و در عمل آزاد و بی‌همتاستی
 گفت دانا ، نفس را آغاز و انجامی بود
 گفت دانا ، نفس بی‌انجام و بی‌مبداستی

.....

نفس را این آرزو در بند دارد در جهان
 تا به بند آرزویی بند اندر پاستی
 خواهشی اندر جهان هر خواهشی را در پی است
 خواهشی باید که بعد از وی نباشد خواستی^۱
 گربه‌ای را که ملاحظه میکنید با این شکل و قیافه ، به علت
 آنست که دارای یک صورت ملکوتی خاصی است که اگر آن صورت
 ملکوتی را بخواهیم به لباس مادی ملبس کنیم غیر از این شکل و قیافه
 گربه نخواهد شد .
 صورت ملکوتی سگ ، درندگی و غضب و وفا و نیز احترام به
 غنی گذاردن و فقیر را دندان گرفتن است و لذا لباس مادی و جسمی
 طبیعی او بدین شکل است .
 خرس را چون از آن عالم نزول داده‌اند طبعاً دارای چنین شکل و
 صورتی شده است .

گوسفند را ببینید ، در چشم این حیوان نگاه کنید ، یک دنیا
 حکایت از سلامت نفس او میکند ؛ و لذا خوردن گوشتش در اسلام

۱- «تحفة المراد» شرح قصیده میرفندرسکی ، ص ۲۱

جائز است .

خوک که حیوانی است شهوت‌ران و بی‌عفت و بی‌عصمت ، صورت روحانیش چنین است ، و بنابراین چون بواسطه خوردن گوشت او ، از آن ملکات و اخلاق به شخص خورنده و آکل انتقال می‌یابد لذا در شریعت اسلام استفاده از گوشت آن حرام است .

بر اساس همین معیار و مناط ، نمی‌توان محرّمات در اسلام را فقط منوط به اشیائی دانست که ضرر جسمی داشته باشند بلکه بالاتر از ضرر جسمانی ضرر روحی است و انتقال خواصّ معنوی مأكول است که به آکل متوجّه میگردد .

اسب روحاً با صفا و با وفا و ذاتاً نجیب است و بدین شکل متشکّل شده ، در چشمانش بنگرید یک دنیائی از معنی و آرامش و صبر و تحمّل می‌یابید .

سوسمار و بزّمّه را نیز شاید در بیابانها دیده باشید ، از چشمانش حقد و حسد و کینه نمودار است و آن سرسختی که در او ملاحظه می‌شود کاملاً از دیدگانش مشهود است .

اما انسان طرفه معجونى است که از تمام این غرائز و صفات در او به ودیعت نهاده شده است ؛ اگر به دنبال عقل رود و تمام غرائز و ملکات خود را مقهور و مغمور این ملکه قدسیّه سازد ، به صورت حقیقی انسان در عالم برزخ متصوّر میگردد .

و اما اگر عقل را مقهور و منکوب نمود و طبق تمایلات نفسانیّه دنبال غضب و شهوت و قوای واهمه رفت ، به صورت همان حیوانی

محشور میگردد که آن صفت فصل ممیز آن حیوان بوده است ؛ چون انسانیت انسان به عقل و قوه ناطقه است و فصل ممیز انسان همان ملکه الهیه عاقله است و اگر انسان خود را بدین مقام نرسانید ، خود را به مقام واقعی خود که انسانیت است نرسانیده و خواهی نخواهی در صف و رتبه پائین تر از انسان - که شیاطین یا حیواناتند - در خواهد آمد و در عالم برزخ به صورت برزخی آن شیطان یا آن حیوان ، موجودیت خود را احراز میکند .

محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرّجات» روایت کرده است از محمد بن حسین از عبدالله بن جبلة از علی بن ابی حمزه از ابوبصیر که گفت : در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به حج مشرف شدیم و در هنگامیکه در حال طواف بودیم عرض کردم : فدایت شوم ای فرزند رسول الله ! **يَغْفِرُ اللهُ لِهَذَا الْخَلْقِ ؟** «آیا خداوند تمام این خلق را می آمرزد؟»

حضرت فرمود : ای ابوبصیر اکثر افرادی را که می بینی از میمون ها و خوک ها هستند !

ابوبصیر میگوید : به محضرش عرض کردم : به من نیز نشان بده . ابوبصیر میگوید : حضرت به کلماتی تکلم نمود و پس از آن دست خود را بر روی چشمان من کشید ، من دیدم آنها را که به صورت خوک و میمون بودند ، و این امر موجب دهشت من شد و لذا آن حضرت دوباره دست بر چشم من کشید و من آنها را به همان صورت های اولیه مشاهده کردم .

و سپس فرمود:

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَنْتُمْ فِي الْجَنَّةِ تُحْبَرُونَ وَ بَيْنَ أَطْبَاقِ النَّارِ
تُطَلَّبُونَ فَلَا تُوجَدُونَ، وَاللَّهِ لَا يَجْتَمِعُ فِي النَّارِ مِنْكُمْ ثَلَاثَةٌ لَا
وَاللَّهِ وَلَا اثْنَانِ وَلَا وَ اللَّهِ وَلَا وَاحِدٌ.^۱

«ای آبا محمد! شما در میان بهشت خوشحال و مسرور خواهید بود و در بین طبقه‌های آتش شما را میجویند و یافت نخواهید شد؛ سوگند به خدا که سه نفر از شما در آتش با هم نخواهید بود، و سوگند به خدا دو نفر از شما هم نخواهید بود، و سوگند به خدا یک نفر هم نخواهد بود.»^۲

۱- «بصائر الدرجات» طبع سنگی، ص ۷۵؛ و «بحار الأنوار» طبع کمپانی، حالات حضرت صادق علیه السلام، جلد یازدهم، ص ۱۲۶؛ و از طبع حروفی ج ۴۷، ص ۷۹ از «بصائر الدرجات»

۲- و نظیر همین واقعه را از ابوبصیر و حضرت امام محمد باقر علیه السلام در «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، جلد دوم، ص ۲۷۶ آورده است: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَكْثَرَ الْحَجِيجِ وَأَعْظَمَ الضُّجُجِ! فَقَالَ: بَلْ مَا أَكْثَرَ الضُّجُجِ وَأَقَلَّ الْحَجِيجِ! أَوْ تَحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَ تَرَاهُ عِبَانًا؟ فَمَسَحَ عَلَيَّ عَيْنَيْهِ وَ دَعَا بِدَعَوَاتِ فِعَادَ بَصِيرًا.

فَقَالَ: انظُرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الْحَجِيجِ. قَالَ: فَانظَرْتُ فَإِذَا أَكْثَرَ النَّاسِ قِرْدَةٌ وَ خَنَازِيرٌ، وَ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكَوْكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلْمَاءِ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: صَدَقْتَ يَا مَوْلَايَ، مَا أَقَلَّ الْحَجِيجِ وَ أَكْثَرَ الضُّجُجِ! ثُمَّ دَعَا بِدَعَوَاتِ فِعَادَ صَرِيرًا.

فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ فِي ذَلِكَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَخَلْنَا عَلَيْكَ يَا أَبَا بَصِيرٍ، وَإِنْ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَا ظَلَمَكَ وَ إِنَّمَا خَارَ لَكَ، وَ خَشِينَا فِتْنَةَ النَّاسِ بِنَا وَ أَنْ يَجْهَلُوا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْنَا، وَ يَجْعَلُونَا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ نَحْنُ لَهُ عِبِيدٌ لَا نَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا نَسْأَمُ ۞

یکی از دوستان روشن ضمیر ما نقل کرد که : شخصی از اهل تفکر و مراقبه در گوشه‌ای از صحن حضرت رضا علیه السّلام نشسته و در دریائی از تفکر فرو رفته بود ، یکمرتبه حالی به او دست داد و صورت ملکوتی افرادی را که در صحن مطهر بودند مشاهده کرد ؛ دید خیلی عجیب و غریب است .

« مِنْ طَاعَتِهِ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ . و این روایت را مجلسی در «بحار» ج ۴۶ ، ص ۲۶۱ از طبع حروفی از «مناقب» نقل کرده است .

«ابوبصیر به حضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرض کرد : چقدر حاجی زیاد است و چقدر ناله و فریاد بسیار است ! حضرت فرمود : بلکه چقدر ناله و فریاد بسیار است و چقدر حاجی کم است ! آیا دوست داری که راستی گفتار مرا دریابی و آنچه را که گفتم با دیدگان خود ببینی ؟

حضرت دست به چشمان او مالیدند و دعائی خواندند ، چشمان ابوبصیر که سابقاً نابینا بود بینا شد . حضرت فرمودند : ای ابوبصیر نگاه کن بسوی حاجی‌ها !

ابوبصیر میگوید :

من نگاه کردم و دیدم که اکثر مردم از میمون‌ها و خوک‌ها هستند و مؤمن در میان آنها همچون ستاره تابان در شب تاریک میدرخشید . ابوبصیر گفت : راست گفتم ای مولای من چقدر حاجی کم است و چقدر ناله و فریاد بسیار است ! و پس از آن حضرت دعائی خواندند و چشمان ابوبصیر به حالت اولیه درآمد و نابینا شد . ابوبصیر از علت نابینائی خود سؤال کرد . حضرت فرمودند : ما بر تو بخیل نیستیم و خدا به تو ستم ننموده است ، و اینطور درباره تو پسندیده است و ما ترسیدیم که مردم در فتنه بیفتند و فضل خدا را بر ما نادیده گیرند و ما را ارباب خود شمردند و خدا را فراموش کنند ؛ و حال آنکه ما بندگان خدا هستیم و از عبادت او استکبار نداریم و از اطاعت او ملول نمی‌شویم و سر تسلیم فرود آورده‌ایم.»

صورت‌های مختلف زننده و ناراحت کننده از اقسام صور حیوانات، و بعضی از آنها صورتهائی بود که از صورت چند حیوان حکایت میکرد. درست مردم را تماشا کرد؛ در بین این جمعیت کسی نیست که صورتش سیمای انسان باشد، مگر یک نفر سلمانی که در گوشه صحن کیف خود را باز کرده و مشغول اصلاح و تراشیدن سر کسی است؛ دید فقط او به شکل و صورت انسان است. از بین جمعیت با عجله خود را به او که نزدیک در صحن بود رسانید و سلام کرد و گفت: آقا میدانید چه خبر است؟ سلمانی خندید و گفت: آقا تعجب مکن، آئینه را بگیر و خودت را نگاه کن!

خودش را در آئینه نگاه کرد؛ دید صورت خود او هم به شکل حیوانی است؛ عصبانی شده آئینه را بر زمین زد. سلمانی گفت: آقا برو خودت را اصلاح کن، آئینه که گناهی ندارد.

روایت کرده است با سلسله سند صحیح، فخر شیعه در علم تفسیر و حدیث «علی بن ابراهیم قمی» در تفسیر شریف خود در اول سورة اسراء - که در مقام بیان کیفیت معراج است - از پدرش ابراهیم^۱

۱- سابقین، روایاتی را که به ابراهیم بن هاشم منتهی میشد، حسن کالصحیح میدانستند. و علت آنرا اینطور ذکر میکردند که قمیین او را توثیق نکرده‌اند ولی متأخرین با شواهد و ادله‌ای اثبات می‌کنند که او ثقة است و روایتش صحیح است. و برای این مطلب به «قصص العلماء» تنکابنی، احوالات شیخ بهائی، ص ۱۷۷، از طبع سنگی مراجعه شود.

ابن هاشم از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت مفصّلی را که قریب ده صفحه است و حاوی مطالب عالی و آموزنده، و ما به مناسبت بحث خود چند فقره از آن را در اینجا ترجمه می‌کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که من در شب معراج در حال معراج به جماعتی برخورد کردم که در جلوی آنها سفره‌هایی از گوشت‌های پاکیزه و طیب و سفره‌هایی از گوشت‌های خبیث بود و آنها گوشت‌های طیب را رها کرده و از گوشت‌های خبیث می‌خوردند.

از جبرئیل سؤال کردم: اینها چه کسانی هستند؟

جبرئیل گفت: جماعتی از امت تو هستند که غذای حلال را رها نموده و از غذای حرام می‌خورند.

رسول خدا فرمود: از آنجا عبور کردم به جماعتی برخورد کردم که لب‌های کلفتی مانند لب‌های شتر داشتند و گوشت‌های بدن‌های آنها را قیچی کرده و در دهانهایشان قرار میدادند.

من گفتم: اینان چه دسته‌ای هستند، ای جبرئیل؟

جبرئیل گفت: افرادی که پیوسته در صدد عیب‌جویی از مردم برآمده و با زبان و اشاره به عیب ظاهر و باطن مردم می‌پردازند.

رسول خدا فرمود: و از آنجا مرور کردم به گروهی که صورتهای آنان و سرهای آنان با سنگ کوبیده می‌شد.

گفتم: ای جبرئیل! این گروه چه کسانی هستند؟

گفت: افرادی که نماز عشاء را ترک می‌کنند.

سپس گذشتیم از آنجا تا رسیدیم به جماعتی که آتش در دهانهای آنها فرو میرفت و از دُبرهای آنان خارج می‌شد؛ پس گفتم: ای جبرئیل: اینان کیانند؟

گفت: اینان افرادی هستند که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می‌خورند، اینان در حقیقت در شکمهای خود آتش می‌خورند و بزودی به آتش سَعیر، آتش گرفته و در آن سوخته خواهند شد. از آنجا عبور کرده رسیدیم به اقوامی که از بزرگی شکم هرچه میخواستند از زمین برخیزند نمی‌توانستند.

گفتم: ای جبرئیل! اینان چه دسته‌ای هستند؟

جبرئیل گفت: اینها کسانی هستند که ربا می‌خورند و نمی‌توانند از جای خود برخیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان زده شده و عقل خود را بکلی از دست داده است؛ و اینها در راه و روش آل فرعونند و هر صبحگاه و شبانگاه بر آتش عرضه می‌شوند، و پیوسته درخواست می‌کنند که ای پروردگار ما! ساعت قیامت چه موقع میرسد و دیگر نمیدانند که آن ساعت تلخ‌تر و دهشتناک‌تر است. و از آن محل عبور کردیم به زنانی که به پستان‌های خود آویخته شده بودند.

پرسیدم: ای جبرئیل! اینان چه گروهی از زنانند؟

جبرئیل گفت: اینان زنانی هستند که اموالی را که از شوهرهایشان باقی مانده و متعلق به فرزندان آن شوهران است به

فرزندان غیر آن شوهرها میدهند، و در حقیقت ارثیه یتیمهای آنها را صرف غیر آنها می‌نمایند.^۱

آیاتی که در قرآن کریم به روشنی دلالت بر تجسم اعمال به صورت‌های ملکوتیه خود دارد، یکی این آیه مبارکه است:

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا.^۲

«آن کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می‌خورند حقیقه در شکم‌های خود آتش می‌خورند، و بزودی در سعیر و آتش جهنم خواهند سوخت.»

در این آیه مبارکه خوردن مال یتیم را از روی ستم، خوردن آتش تعبیر نموده است و بطور حصر می‌فرماید: فقط و فقط آتش می‌خورند و شکم‌های خود را از آتش انباشته می‌کنند.

و دیگر آیه:

وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوىٰ بِهَا
جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا
كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ.^۳

«آن کسانی که طلا و نقره را اندوخته و ذخیره می‌نمایند و در راه

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی (سنه ۱۳۱۳)، ص ۳۷۰ و ۳۷۱

۲- آیه ۱۰، از سوره ۴: النَّسَاء

۳- ذیل آیه ۳۴ و آیه ۳۵، از سوره ۹: التَّوْبَة

خدا انفاق نمی‌کنند، ای پیغمبر آنان را از عذاب سخت و دردناک خدا بترسان. روزی خواهد رسید که آن طلاها و نقره‌ها را در آتش دوزخ گرم کنند و با آنها پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های آنان را داغ کنند، و ملائکه به آنها گویند که این طلاها و نقره‌های آتشین را بچشید اینها همان چیزهائی است که شما برای خود ذخیره نموده‌اید.»

و چنانکه ملاحظه میشود در این آیه مبارکه طلا و نقره داغ شده و داغ کننده را عین ذخائر و گنج‌هائی شمرده است که در دنیا ذخیره میکرده‌اند.

و روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه علیهم السلام راجع به ظهور و بروز حقیقت اعمال چه در عالم برزخ و چه در عالم قیامت رسیده است، بسیار است و ما برای نمونه به ذکر چند روایت کوتاه - علاوه بر آنچه ذکر شد - اکتفا می‌کنیم:

غزالی در «إحياء العلوم» از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است:

إِبَاكُمْ وَ الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ - الحديث^۱
 «از ظلم اجتناب کنید زیرا که ستم، تاریکی‌های روز قیامت

است.»

الْجَنَّةُ قِيَعَانٌ وَإِنَّ غِرَاسَهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.^۲

۱- «إحياء العلوم» جلد ۳، ص ۲۱۹

۲- مرحوم مجلسی در «بحار» طبع آخوندی، ج ۷، ص ۲۲۹ در ضمن ⇨

«بهشت زمین‌هایی است و نهال‌هایی که در آن نهاده میشود لا إله إلا الله است.»

و نیز غزالی روایت میکند از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ :

الْغَضَبُ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ ١.

«غضب پاره‌ای از آتش است.»

و نیز روایت میکند از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ :
 مَنْ شَرِبَ فِي عَائِيَةٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ فَكَأَنَّمَا يُجْرُ جُرْفِي بَطْنِهِ
 نَارُ جَهَنَّمَ ٢؛ و ظاهر عبارت، روایت است.

«هر کس در ظروف طلا و نقره چیزی بیاشامد مانند آنست که در شکم او آتش جهنم به غلیان و صدا در آید.»

و در تعلیقه گوید: این حدیث صدورش از ام سلمه از رسول الله متفق علیه است، ولیکن مصنف تصریح به حدیث بودنش ننموده است. (کتاب «المُعْنَى عَنْ حَمَلِ الْأَسْفَارِ فِي الْأَسْفَارِ فِي تَخْرِيجِ مَا فِي الْإِحْيَاءِ مِنَ الْأَخْبَارِ» لِلْحَافِظِ زَيْنِ الدِّينِ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعِرَاقِيِّ).

و نیز از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت میکند :
 إِذَا مَرَرْتُمْ بِرِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعَوْا ! قِيلَ وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ ؟

« بیان خود، از شیخ بهائی نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: الْجَنَّةُ قِيَعَانٌ وَ إِنَّ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ .

١ و ٢- «إحیاء العلوم» ج ٤، ص ٢٢ و ص ٧٩

قَالَ: مَجَالِسُ الذِّكْرِ^۱.

«زمانیکه مرور کردید به باغهای بهشت ، در آن بگردید و استفاده کنید از میوه‌های آن! عرض کردند: مراد از باغهای بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر خداوند عزوجل.»

و نیز از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که در وقتیکه عبادۀ بن صامت را برای جمع‌آوری صدقات فرستادند به او گفتند:

اَتَى اللَّهَ يَا أَبَا الْوَلِيدِ ، لَا تَجِيْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِبَعِيْرٍ تَحْمِلُهُ عَلَي رَقَبَتِكَ لَهُ رُغَاءٌ ، أَوْ بَقْرَةٌ لَهَا خُوَارٌ ، أَوْ شَاةٌ لَهَا تَوَاجٌ !
فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! أَهَكَذَا يَكُوْنُ ؟ قَالَ : نَعَمْ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ .

قَالَ : فَوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا أَعْمَلُ عَلَي شَيْءٍ أَبَدًا .^۲

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عبادۀ بن صامت گفتند: ای ابو ولید از خدا بترس! در روز قیامت برگردن خود شتری را حمل نکنی که پیوسته نعره کشد ، یا گاوی را که صدای خود را بلند کند ، یا گوسپندی را که فریاد برآورد!

عباده گفت: ای رسول خدا آیا چنین هم میشود؟

رسول خدا فرمود: آری سوگند به آن خدائی که جان من در دست قدرت اوست ، مگر آن کسی که مورد رحمت خدا واقع شود.

۱- «إحياء العلوم» ج ۱ ، ص ۳۰

۲- «إحياء العلوم» ج ۲ ، ص ۱۲۱

عباده گفت: پس سوگند به آن کسی که تو را به حق مبعوث گردانیده است من دیگر ابداً اخذ صدقات نخواهم نمود.»
رسول خدا میخواهند به عبادۀ بفهمانند که اگر کسی در اخذ صدقات به مردم ظلم کند و بیشتر از مقدار معین بستاند یا از افرادی که صدقه بر آنان تعلق نمی‌گیرد صدقه بستاند، این عمل او در روز بازپسین به صورت شتر یا گاو و گوسفند نعره زننده‌ای است که به دوش خود حمل مینماید.^۱

و نیز از رسول الله می‌کند که:

رِيحُ الْوَلَدِ مِنْ رِيحِ الْجَنَّةِ.^۲

«بوی فرزند متولد شده، از بوی بهشت است.»

۱- ممکن است مراد از شتر یا گاو یا گوسفند نعره زننده در این روایت، اموالی باشد که برای حکام یا جمع‌آوری کنندگان صدقات، مردم به عنوان هدیه می‌آورند که بدینوسیله استمالت دل آنها را نموده و در اخذ صدقات آنطور که باید دقت به عمل نیاورند؛ و شاهد بر این روایتی است که در «إحياء العلوم» ج ۲، ص ۱۳۷ آمده است:

رَوَى أَبُو حَمِيدٍ السَّاعِدِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ وَالِيًا عَلَى صَدَقَاتِ الْأَزْدِ ، فَلَمَّا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمْسَكَ بَعْضَ مَا مَعَهُ وَقَالَ : هَذَا لَكُمْ وَ هَذَا لِي هَدِيَّةً ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلَا جَلَسْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَ بَيْتِ أُمَّكَ حَتَّى تَأْتِيكَ هَدِيَّتُكَ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا ؟ ثُمَّ قَالَ : مَا لِي أَسْتَعْمِلَ الرَّجُلَ مِنْكُمْ فَيَقُولُ هَذَا لَكُمْ وَ هَذَا لِي هَدِيَّةً ؟ أَلَا جَلَسَ فِي بَيْتِ أُمِّهِ لِيُهْدِيَ لَهُ ؟

وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَأْخُذُ مِنْكُمْ أَحَدٌ شَيْئًا بَعِيرٍ حَقِّهِ إِلَّا أَتَى اللَّهَ يَحْمِلُهُ ، فَلَا يَأْتِيَنَّ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِبَعِيرٍ لَهُ رُغَاءٌ أَوْ بَقْرَةٌ لَهَا خُورٌ أَوْ شَاةٌ تَبْعِرُ ؛ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى رَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطِيهِ ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ ؟

۲- «إحياء العلوم» ج ۲، ص ۱۹۴

و از همه این روایات روشن تر و واضح تر ، روایتی است که علی بن ابراهیم قمی در مقدمه تفسیرش از پدرش از حماد از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که قال الذبی صلی الله علیه و آله وسلم :

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا قِيَعَانًا يَقَقَّا ،^۱ وَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَبْنُونَ ، لِبِنْتِهِ مِنْ ذَهَبٍ وَ لِبِنْتِهِ مِنْ فِضَّةٍ وَ رَبِّمَا أُمْسَكُوا فَقُلْتُ لَهُمْ : مَا لَكُمْ رَبِّمَا بَنَيْتُمْ وَ رَبِّمَا أُمْسَكْتُمْ ؟ فَقَالُوا : حَتَّى تَجِيسَنَا النَّفَقَةَ .

قُلْتُ : وَ مَا نَفَقَتُكُمْ ؟

قَالُوا : قَوْلُ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ .

فَإِذَا قَالَ ، بَنَيْتُمْ ؛ وَ إِذَا أُمْسَكْتَ ، أُمْسَكْنَا .^۲

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : در آن هنگامی که مراد از آسمان معراج دادند من داخل بهشت شدم ، دیدم در آنجا زمین های بسیاری را که سفید و روشن افتاده و هیچ در آنها نیست ، ولیکن فرشتگانی را دیدم که بناء می سازند ، یک خشت از طلا و یک خشت از نقره ، و چه بسا دست از ساختن بر میدارند .

من به آن فرشتگان گفتم : به چه علت شما گاهی مشغول ساختن میشوید و گاهی دست بر میدارید ؟

۱- یَقَقَّا به معنای سپیدی روشن است .

۲- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی (۱۳۱۳) ، ص ۲۰

فرشتگان گفتند: وقتیکه نفقه ما برسد ما می‌سازیم و وقتیکه نفقه‌ای نمیرسد دست بر میداریم و صبر می‌کنیم تا آنکه نفقه برسد. رسول خدا به آن فرشتگان گفتند: نفقه شما چیست؟ گفتند: نفقه ما گفتار مؤمن است در دنیا، که بگوید: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ**.

پس چون مؤمن بگوید، ما بنا می‌کنیم؛ و زمانیکه از گفتن دست بردارد ما نیز باز می‌ایستیم.»

و در تفسیر آیه: **يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا** ۱.

از براء بن عازب روایتی است که میگوید:

مُعَاذِ بْنِ جَبَلِ در خانهٔ اَبُو اَيُّوبِ انصاری نزدیک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نشسته بود. معاذ از رسول خدا دربارهٔ آیه: **يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا** و آیات بعد از آن سؤال کرد.

حضرت در پاسخ گفتند: ای معاذ از امر عظیمی پرسش کردی! آنگاه رسول خدا بگریست و فرمود: ده صنف از امت من متفرق محشور می‌شوند بطوریکه خداوند آنها را از مسلمانان متمایز، و صورت‌های آنها را متبدل میگرداند. گروهی از آنان به صورت بوزینه و گروهی به صورت خوک محشور میشوند، و بعضی صورت‌هایشان به طرف پائین و پاهایشان به طرف بالا، بعکس قرار دارند و بدین کیفیت در محشر کشیده میشوند.

و بعضی نابینا هستند و در حال کوری به این طرف و آن طرف

۱- آیه ۱۸، از سوره ۷۸: النَّبَأُ

متحیرانه می‌دوند، و بعضی کرانند و لالانند و ابداً تعقل و ادراک ندارند، و برخی زبانهای خود را در حالیکه به روی سینه‌هایشان افتاده است می‌جووند و چرک و خون از دهان‌های آنها جاری است بطوریکه اهل محشر از این منظره نفرت کنند، و برخی دست‌ها و پاهایشان بریده است، و برخی از آنان به شاخه‌هائی از آتش به دارگلو آویز شده‌اند، و گروهی بوی گندشان از بوی جیفه و مردار بیشتر است، و گروهی به لباس‌هائی از زفت و قیر که به بدنشان چسبیده است ملبَسند.

اما آنان که به صورت بوزینه هستند، آنان سخن‌چینان از مردمانند. و آنان که به صورت خوک هستند، آنان اهل خوردن مال حرامند. و آن کسانی که واژگونه به روی زمین کشیده می‌شوند، آنان رباخوارانند. و آنان که نابینا هستند، افرادی هستند که در وقت حکم مراعات عدالت را ننموده و در بین مردم جور و ستم روا میدارند. و آنان که لالان و کرانند، آنانند که به کردار خود، خودپسندانه می‌نگرند. و آنان که زبان‌های خود را می‌جووند، علما و خطبائی هستند که گفتار آنها با کردارشان مطابقت ندارد. و آنان که دست‌ها و پاهایشان بریده است افرادی هستند که همسایگان خود را آزار میدهند. و آنان که به دارهای آتشین آویخته‌اند جاسوسان و نمّامانی هستند که در نزد سلطان سعایت می‌کنند. و آنان که بوی گندشان از جیفه و مردار بیشتر است افرادی هستند که از لذّات و شهوات پیروی نموده و از اموال خود حقّ خدا را نمیدهند. و آنان که از لباسهای قَطْران و قیر چسبیده

به بدن در بر دارند، آنان اهل کبر و خودپسندی و تفاخر هستند.^۱
در این روایت شریفه خصوصیات صور ملکوتی اهل کبائر بیان شده است بالأخص آنان که به صورتهای میمون و خوک در محشر حضور پیدا میکنند.

غیبت مؤمن را کردن گوشت مرده او را خوردن است:
وَلَا يَغْتَب بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ
مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ.^۲

«و نایستی کسی از شما غیبت دیگری را بنماید، آیا دوست دارد یکی از شما که گوشت مرده برادر خود را بخورد؟ پس این عمل برای شما ناپسند است.»

حال بیائیم سر تفسیر آیه‌ای که در مطلع بحث عنوان شد:
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا
ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.

بین خداوند چگونه مثال میزند، مثال کلمه طیبه روح پاک و

۱- این روایت را غالب مفسرین در تفسیر آیه فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا آورده‌اند: از جمله زمخشری در «کشاف» ج ۲، ص ۵۱۸؛ ودر «مجمع البیان» ج ۵، ص ۴۲۳؛ و أبوالفتح رازی، طبع مظفری، ج ۵، ص ۴۶۲؛ و امام فخر رازی، در ج ۸، ص ۴۳۳ و ۴۳۴؛ و «الدّر المنثور» ج ۶، ص ۳۰۷؛ و تفسیر «صافی» ص ۵۵۵؛ و تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۱۱۶۹؛ و تفسیر «روح البیان» ج ۱۰، ص ۲۹۹؛ و مرحوم مجلسی در «بحار» ج ۷، از طبع حروفی، در باب صفت محشر، ص ۸۹ از «مجمع البیان» آورده است.

۲- قسمتی از آیه ۱۲، از سوره ۴۹: الحجرات

روح مؤمن را .

تمام موجودات کلمه خدا هستند منتهی به اختلاف سعه و ضیق، گشایش و تنگی ماهیت وجودشان .

به نزد آنکه جانش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی است

عَرَضُ إعراب و جوهر چون حروفست

مراتب همچو آیات وقوفست

از و هر عالمی چون سوره خاص

یکی زان فاتحه دیگر چو إخلاص^۱

یک موجود کلمه حسنه است ، کلمه طیبه ، کلمه عالیه . این کلمات اسماء و صفات حضرت ذوالجلالند که در افراد انسان به حسب ظروف مختلفه آنها تجلی نموده و هریک از انسانها مظهر اسم یا اسمائی شده‌اند .

مؤمن پاک منزّه مطهر طیب ، که مرحله عالم اخلاص را طی نموده و در عالم خلوص قدم گذارده است و از مخلصین - بالفتح - شده است ؛ مانند یک درخت طیب و پاکیزه‌ای است که ریشه استوار آن در زمین ثابت ولی شاخه‌هایش برافراشته و بلند و سر به آسمان کشیده است .

تُوتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا .

«پیوسته این درخت به اذن پروردگار خود میوه‌های سرشار و

۱- «گلشن راز» با خط عماد اردبیلی ، ص ۱۹

خوراکی می‌دهد.»

مؤمن که به درجهٔ ایقان رسیده است و حال طمأنینه و سکینه در او پدید آمده ، اصلش ثابت است که همان ربط با خدای خود باشد . مؤمن با خدا عهد دارد عهدش همان ربط اوست ؛ این اصالت و ریشهٔ اوست .

و امّا شاخه‌هایش که مُلک و ملکوت را فرا گرفته است دائماً میوه می‌دهد و از عالم قدس بر این عالم افاضه میکند و واسطه در خیر و رحمت و برکت می‌گردد و میوه‌های معطر و شیرینش تمام ذوات عالم امکان را که در درجات کثرت قرار گرفته‌اند سیر و سیراب و شاداب می‌نماید .

مؤمن در تمام مراحل عبور از این عالم - در حال سكرات ، سؤال منکر و نکیر و بشیر و مبشّر ، در مدّت اقامت در عالم برزخ ، در عالم حشر و مواطن قیامت از عرض و سؤال و حساب و میزان و صراط و جزا و تطایر کتب و غیرها - با قدمی راستین یکی پس از دیگری طیٰ منازل و مراحل نموده و **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ**^۱ به آرامی خواهد آرمید . چون ربط با خدا دارد و چشمهٔ دلش از کانون چشمهٔ علوم و اسرار الهی اشراب میشود و به تمام موجودات ، از ینابیع حکمت که پروردگار منان از قلبش بر زبانش ساری و جاری ساخته است اعطاء خیر و رحمت و حکمت می‌نماید .

وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ .

۱- آیهٔ ۵۵ ، از سورهٔ ۵۴ : القمر

مؤمن در واقع درخت نیست بلکه خداوند او را به چنین درخت ثابت و اصیل و پرمیوه و سرشار از بهره‌ای مثال میزند. این مثال است برای اینکه مردم دریابند و مقام عظمت مؤمن را که در اثر اطاعت او امر الهیه بدین فوز عظیم نائل آمده است ادراک کنند.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ .

«اما مثل انسان کافر منکر معاند، انسان ظالم و متعدی و متجاوز - که نه تنها خود از وجود خود بهرمنده نمی‌شود بلکه موجب محرومیت ابناء نوع، از ماء معین چشمه زلال حقیقت می‌گردد - مانند درخت خبیث و منکری است که از زمین یکباره کنده شده و ریشه‌هایش بدون ربط با مبدأ خود، بدون هیچ اعتماد و اتکالی به روی زمین افتاده است و قرار و ثباتی ندارد.»

مرد کافر و ظالم و بدون ربط با عالم السرّ و الخفیات، مانند چنین درخت خشک و بی‌بهره و بدون ربط با کانون تغذی و اشراب است.

اینها افرادی هستند که باطن خود را تطهیر نکرده‌اند؛ درون آنها متلوث به انواع رذائل و صفات زشت است. در امور، متردد و متلون؛ و درباره ذات حضرت قیوم، در شک و ریب؛ و نسبت به بنی نوع خود، متکبر و خودپسند و از خودراضی؛ و نسبت به حقائق و امور اصیله، شکاک؛ و اعتماد آنان بر امور واهیه و بی‌بنیان است. گرچه در دنیا و امور اجتماعیّه دارای شخصیت و اعتبار و جاه و

شوکت و نفوذ کلمه و قدرت باشند، ولی در عالم واقع و در میزان
سنجش واقعیات، بی مغز و تهی و بی ارزش و سبک و بدون اصلتند.
أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ
الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.^۱

چون ریسمان ارتباط خود را با خدای خود پاره کرده‌اند،
بنابراین به محلّ اتکاء و اعتمادی التجاء ندارند و دل آنان به نور علم
روشن نگردیده است و بر این اساس با هر بادی که از هر طرف بوزد
بدان سمت حرکت می‌کنند.

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي
الْآخِرَةِ.

«خداوند جلّت عظمتّه کسانی را که ایمان آورده‌اند یعنی
ریسمان ربط خود را با خدای خود پیدا نموده و گرایش به آن ذات
مقدس پیدا کرده‌اند، در زندگی دنیا و در زندگی علیا که خانه بازپسین
است به گفتار ثابت نگاه میدارد.»

قول ثابت، همان کلمه طیبّه است و همان ربط با حضرت ربّ
و دود است.

خداوند آنها را به گفتار ثابت در تمام عوالم (در دنیا، در سکرآت
موت و در نشأتی که بعد از این است) نگاه میدارد که با قدم راستین و
اراده استوار و دل نیرومند و فکر روشن این راه را طی کنند.

۱- «نهج البلاغه» باب الموعظ و الحکم، ص ۱۷۲ از جلد دوم، طبع

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ^۱.

«کلم طیب که همان روح پاک و پاکیزه است بسوی حضرت پروردگار بالا می‌رود و عمل صالح موجب بالا رفتن آن می‌شود.»
و آنجا مقام عزت است ، عزت مطلقه ؛ چون قبل از این جمله می‌فرماید :

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا^۲.

«کسیکه طالب عزت باشد باید بداند که تمام درجات و مراتب عزت منحصرأً اختصاص به پروردگار دارد.»

و کلمه طیب که در آیه مورد بحث دارای اصلاتی ثابت و میوه‌ای دائمی است ، همین کلم طیب است که بسوی خدا می‌رود و به مقام عزت مطلقه می‌رسد ؛ کما آنکه در مناجات شعبانیه وارد است :

إِلَهِي وَ الْحَقُّنِي بِمُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْهَرِفًا^۳.

عمل صالح ، مانند بنزین است که موجب حرکت طیاره روح به فضای عالم قدس است .

در عالم قدس ، حیاتیست که موت ندارد ، عزتی است که ذلت ندارد ، غنائی است که فقر ندارد .

پس قول ثابت که پروردگار علیّی اعلیّی مؤمنین را بدان تثبیت

۱- قسمتی از آیه ۱۰ ، از سوره ۳۵ : فاطر

۲- صدر آیه ۱۰ ، از سوره ۳۵ : فاطر

۳- «إقبال» طبع سنگی ، ص ۶۸۷

فرموده است ، همان گرایش و ربطی است که بین آنان و ذات اقدس خود برقرار فرموده و آن ، موجب عمل صالح و عمل صالح ، موجب حرکت کلمه طیبه و روح پاک مؤمن به عالم قدس است .

و این حرکت ، حرکت انسان است به صورت انسان : انسان واقعی ؛ و خدا میداند که لذت و بهجت و نور و سرور و حُبور این انسانی که با همان صورت انسانیت بسوی میزبان خود ، حضرت باری تعالی شانه ، می رود چقدر است .

معیت و رفاقت با ارواح مقدسه اولیای خدا و ابرار و اخیار و صالحین و شهداء و انبیاء ، از آثار آنست و حقیقتش تحقق به مقام :
لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي^۱
خواهد بود .

و يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ .

و اما خداوند ستمکاران را در رویه خود بسوی عالم نور و سرور هدایت نمی فرماید بلکه راه آنان طبق تمایلات نفسانیّه خود بسوی ظلمت و گمراهی است . نفس آنان چون از صورت نفس انسانیه حکایتی نمی کند ، بنابراین بسوی مقام انسانیت راه ندارد بلکه راهش منحصر به همان عالمی است که نفس هیولانی خود را بر آن صورت ، صورت بندی نموده است .

۱- در رساله «مرصاد العباد» طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب (سنه ۱۳۵۲ شمسی) در صفحات ۲۰۸ و ۲۷۴ و ۶۱۳ بدین عبارت آمده است : لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي ، وَإِنَّمَا يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ .

اگر صورت شیطان است، بسوی عالم شیطان؛ و اگر صورت حیوان است، بسوی آن عالم رهسپار خواهد گردید؛ و اسمش و رسمش و نام و نشانش و موجودیت و فعلیتش در مقام انسان و در عالم انسان، ضایع و گم و باطل خواهد شد.

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^۱.

و در سوره آل عمران بدین عبارت است:

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^۲.

«خداوند به ایشان ستم روا نمیدارد ولیکن خود ایشانند که

برخود ستم می‌کنند.»

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ^۳.

«و به آنها چنین خطاب میشود که این نتایج منفیّه و جهنّم افروخته و تغییر صورت انسانیّه به صورت ابلیس و حیوان، به علت همان رفتار زشت و کردار ناپسندی بود که شما با خود فرستادید؛ و البته خداوند نسبت به بندگان خود هیچگونه ستمی نخواهد نمود.»

در بسیاری از روایات که در تکلم با افرادی بعد از مرگشان سخن به میان می‌آید، چه خود ائمه اطهار علیهم السلام آنان را دیده و با آنها سخن گفته‌اند و چه به دیگران نیز نمایانده‌اند و چه افراد دیگری

۱- ذیل آیه ۳۳، از سوره ۱۶: النحل

۲- ذیل آیه ۱۱۷، از سوره ۳: آل عمران

۳- آیه ۱۸۲، از سوره ۳: آل عمران؛ و آیه ۵۱، از سوره ۸: الأنفال

احیاناً با مردگانی سخن گفته و آنها را مشاهد نموده‌اند، تمام این تکلم‌ها راجع به عالم برزخ و مثال بوده و برخورد و ملاقات در مکاشفات صوریه و مثالیّه صورت گرفته است.

و در بعضی از اوقات آنانرا به صورت‌های عادی دیده‌اند، و در برخی به صورت‌های برزخی نورانی یا ظلمانی.

شیخ مفید در «اختصاص» با سند متصل خود از ادریس بن عبدالله روایت کرده است که: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمود: در وقتی که من با پدرم عازم تشرّف به مکه بودیم و پدرم در جلوی من بود، چون به موضعی رسیدیم که آنرا صَحْجَان گویند، ناگهان مردی پدیدار شد که به گردش سلسله و زنجیر بود و آنها را با خود می‌کشید.

روی به من آورد و گفت: مرا آب بده، مرا آب بده!

پدرم فریاد به من آورد که آبش نده، خدا او را آب ندهد!

و در پی او مرد دیگری بود که پیوسته دنبال او بود؛ زنجیرش را کشید و با آن زنجیر او را در پائین‌ترین نقطه از نقاط آتش انداخت.^۱

شیخ مفید در «اختصاص» مضمون این روایت را با چهار سند دیگر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است، که از یک روایت آن نیز معلوم میشود که نظیر این قضیه برای حضرت باقر که با پدرشان حضرت امام زین العابدین

۱ و ۲- «اختصاص» طبع سربی، ص ۲۷۵ تا ص ۲۷۷؛ و «بصائر الدّرجات»

طبع سنگی، ص ۸۰ و ۸۱

عليهما السلام به مکه ميرفتند اتفاق افتاده است.^۱

شيخ محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات» از محمد بن عيسى از عثمان بن عيسى از راوى ديگرى از عبايه بن ربعى اسدى روايت کرده است که گفت: بر أمير المؤمنين عليه السلام وارد شدم و ديدم که در نزد آن حضرت مردى با صورتى شکسته و لباسى زنده نشسته و حضرت با او مشغول گفتگو بودند.

چون آن مرد برخاست عرض کردم: يا أمير المؤمنين! اين مرد که بود؟

فرمود: يوشع بن نون وصی حضرت موسى.^۲

شيخ مفيد در «مجالس» با سند متصل خود از قيس، غلام أمير المؤمنين عليه السلام روايت کرده است که گفت:

امير المؤمنين عليه السلام نزديک کوه بود در صقین، چون هنگام نماز مغرب فرا رسيد به مکانى دور دست رفته و در آنجا ندای اذان در داد، و چون از اذان فارغ شد مردى به نزد او آمد و به کوه نزديک ميشد. چون پيش آمد ديديم مردى است که موهاى سرو صورتش سپيد و صورتى روشن دارد.

گفت: سلام خدا بر تو باد ای أمير المؤمنين! و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد.

آفرين بر وصی خاتم النبیین و پيشواى پيشتازان سفيدرو و نشانه دار بهشت، و آفرين بر عزيزترين امين درگاه الهی و مرد پر بهره و

۲- «بصائر الدرجات» طبع سنگى، ص ۸۰

فیضی که به ثواب صدیقان فائز شده و سید و سالار اوصیای پیامبران است .

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَافَتْ : وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ حَالِ شِمَا
چطور است ؟ آن مرد گفت : حالم خوب است ، و من در انتظار
روح القدس هستم . و به خاطر ندارم هیچکس در راه رضای خداوند
عزوجل امتحانش از تو بزرگتر و ثوابش از تو نیکوتر باشد ، و نه
مکانت و منزلت او در نزد خدا رفیع تر و بلند پایه تر .

ای برادر من ! بر این مشکلات و رنج‌هایی که دست به گریبان
هستی پایداری و استقامت داشته باش تا آنکه حبیب را ملاقات نمائی !
من اصحاب و یاران خود را دیدم که دیروز از دست بنی اسرائیل
چه به آنها میرسید ؛ بدن آنها را با اژه می بریدند و بدن آنها را روی
تخته‌های چوب میخکوب نموده و حمل میکردند .

سپس با دست خود اشاره به اهل شام نموده گفت : اگر این
صورت‌های مسکین و مُتَنَكَّر میدانستند که چه عذاب سخت و پاداش
بدی برای آنها به جهت نبرد با تو معین گردیده است ، البته دست از
جنگ بر میداشتند .

و پس از آن با دست خود ، نیز اشاره به اهل عراق نموده گفت :
اگر این چهره‌های روشن میدانستند که چه پاداش و اجر بزرگی
به جهت اطاعت از فرمان تو برای آنها مهیا گردیده است ، دوست
داشتند که بدن آنها را با قیچی‌های آهن پاره‌پاره کنند و در یاری از تو
ایستادگی و مقاومت بنمایند .

و سپس گفت : **وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ** . «سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد.»

سلام خود را نمود و از نظرها پنهان شد .

در این حال عمّار بن یاسر و أبو الهیثم بن التّیّهان و أبو ایوب انصاری و عبادة بن صامت و خزیمه بن ثابت و هاشم مرّقال و جماعتی دیگر از پیروان خاصّ و حواریین امیرالمؤمنین علیه السّلام که گفتار آن مرد را شنیده بودند بر خاستند و عرض کردند : ای امیر مؤمنان ! این مرد که بود ؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام گفت : این مرد **شَمعون بن صفا** وصیّ حضرت عیسی علیه السّلام بود که خداوند او را فرستاده بود تا مراد در جنگ و نبرد با دشمنان خودش تأیید و تقویت نماید .
تمامی آن یاران گفتند :

فِدَاكَ ءَابَاؤُنَا وَ أُمَّهَاتُنَا ، وَ اللَّهُ لِنَنْصُرَكَ نَصْرَنَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ ، وَ لَا يَتَخَلَّفُ عَنْكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ إِلَّا شَقِيٌّ !

«پدران ما و مادران ما فدای تو باد ؛ سوگند بخدا چنان جنگی در رکاب تو خواهیم نمود و چنان یاری و نصرتی از تو خواهیم کرد که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مینمودیم ؛ و هیچیک از مهاجرین و انصار دست از یاری تو بر نخواهند داشت مگر آن کسی که شقیّ بوده باشد.»

امیرالمؤمنین علیه السّلام در باره آنها دعای خیر نموده و کردار

آنان را به ستودگی یاد فرمود.^۱

این افراد در نبرد صفین مجاهدات عظیمی نمودند و غالباً کشته شدند؛ عمار، هاشم مرقال، خزیمه و عباده و ابو ایوب از خواص اصحاب و از یاران باوفای حضرت بودند.

اینان از جمله آن صد نفری هستند که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند که دست از جنگ بر ندارند تا کشته شوند؛ صدمین آنها اویس قرنی بود. داستان شهادت این افراد طیب و طاهر و عاشق و پاک باخته و عابد و ناسک که از حواریین آن حضرت به حساب می آیند و همه از اصحاب رسول الله هستند به اندازه ای شگفت آور است که هر انسان با وجدان و حمیت را، دستخوش بهت و حیرت می سازد.

معاویه با نهایت شیطنت به دستیاری عمروعاص قرآن ها را بر سر نیزه نموده و خود را مسلمان و تابع قرآن میدانند و قرآن را حکم قرار میدهد. و چنان شورش و اضطرابی در لشکر عراق افکنده، و مقدس مآبان را دچار تحیر و تردید و احیاناً گرفتار سوء ظنّ نموده است.

اما عمار یاسر از جمله افرادی است که با صدای بلند فریاد بر میدارد: سوگند بخدا اگر لشکر معاویه بر ما غالب شوند و ما را تا سَعَفَاتِ هَجْر^۲ عقب نشانند و حکومت تمام بلاد این عَرَضِ عَرِيض

۱- «مجالس» مفید، طبع سرببی-نجف، ص ۶۰ تا ۶۲

۲- مراد از سَعَفَاتِ هَجْر، نخلستانهای مدینه یا یمن است. و در

را به چنگ آورند، باز ما یقین داریم که بر حقیق و آنان بر باطلند. ایمان به خدا در سویدای دل عمار و همزمانش نشسته و دنیا اگر پشت به پشت هم دهد و بخواهد با صحنه سازی و عوام فریبی این چنین راست مردان بیشه توحید را بلغزند، نخواهد توانست. از اینجاست که قطب عالم امکان و محور ولایت و کانون حق و حقیقت، امیرالمؤمنین علیه السلام در سوک آنان اشک رحمت میریزد و به یاد آن دلاوران عالم یقین آه می‌کشد و برای ملاقات و دیدار آنان آرزوی مرگ میکند.

یک هفته مانده بود که به ضربت ابن ملجم مرادی، فرق مبارکش شکافته شود؛ در مسجد کوفه خطبه‌ای ایراد فرمود و در آخر آن میفرماید:

أَلَا إِنَّهُ قَدْ أَدْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلًا وَأَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا،
وَأَزْمَعَ التَّرْحَالَ عِبَادُ اللَّهِ الْأَخْيَارُ، وَبَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى
بِكَثِيرٍ مِنَ الْأَخِرَةِ لَا يَفْنَى.

«آگاه باشید که آنچه از دنیا روی آورنده بود اینک پشت کرده است و آنچه از دنیا پشت کننده بود اینک روی آورده است، و بندگان اختیار پروردگار آهنگ رحیل کردند و رفتند، و مقدار مختصر از دنیای غیر باقی را به مقدار بسیار از آخرت غیر فانی فروختند.»

مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفَكَتْ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ بِصَفِينٍ أَنْ
لَا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ.

«قاموس» هجر را بفتح‌تین ذکر کرده است.

«آن برادران ما که خونهایشان در صفین ریخته شد ، ضرری نکرده‌اند که امروز زنده نیستند.» - تا آنکه میفرماید :

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ ؟ أَيْنَ
عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ
إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ بِرُءٍ وَسِهِمُ إِلَى الْفَجْرَةِ .

«کجا هستند برادران من که بر مرکب یقین و راه استوار ایمان سوار شدند و بر طریق حق گذشتند ؟ عمار کجاست ؟ ابن التیهان کجاست ؟ ذوالشهادتین کجاست ؟

کجا هستند نظیرهای ایشان از برادرانشان که با یکدیگر در راه خدا برای مرگ پیمان بستند و همه به شهادت نائل شده و سرهای آنان را جدا نموده و برای فجّار اهل شام فرستادند؟»

در این حال آن حضرت دست بر محاسن شریفش کشیده و گریه‌ای طولانی نمود و پس از آن فرمود :

أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ ، وَ تَدَبَّرُوا
الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ ، أَحْيَوْا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ ، دُعُوا لِلْجِهَادِ
فَأَجَابُوا وَ وَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ .^۱

«آه بر فقدان آن برادران من که قرآن را تلاوت کرده و آنرا استوار ساختند و در واجب اندیشه کردند و آنرا به پای داشتند ، شریعت و سنت رسول الله را زنده کردند و بدعت را میراندند . چون به جهت

۱- «نهج البلاغه» طبع عبده- مصر ، ص ۳۴۳ و ۳۴۴ ؛ و ملافه فتح الله ، طبع

سنگی ، ص ۳۱۸ و ۳۱۹

جهاد خوانده شدند اجابت کردند و به رهبر و پیشوای خود وثوق داشتند و از او پیروی نمودند.»

باری این راد مردان که حضرت به آنها برادر خطاب میکند، کلمه طیبیه هستند که: **تُوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا**. پیوسته با نظر رحمت و افاضه فیضی که خدا به آنها می‌نماید - و این همان اذن خداست - میوه‌های شیرین و پر آب حیات معنوی را در عالم وجود بر همه مستعدان نثار می‌کند.

برای ما کلمه طیبیه هستند، چون پس از گذشت چهارده قرن ذکرشان، فکرشان، تاریخشان، روش زندگی و زهد و عبادتشان، انقیاد و تسلیمشان نسبت به امامشان، محبت و و داد و ایثارشان، همه و همه جان بخش زندگی ما و الگوی حیات و آئین و نمونه‌های بارز و روشن رسم و روش و بالأخره هدایت کننده وجود ما به وطن اصلی ایمان و مقرّ ایقان میباشد.

همین قطرات اشکی که الآن از سیمای شما جاری است، ربطی است که با برزخ آنها پیدا نموده‌اید و سرّ خود را به آنها وابسته و متصل می‌بینید، همان میوه‌ای است که در آسمان ملکوتی آنها به اذن پروردگارشان داده شده و ما را متنعم نموده است و ما در سر سفره آنان نشسته و از این مائده آسمانی بهرمنند میگردیم.

یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام هر یک کلمه طیبیه‌ای هستند که به اندازه قدرت و سعه وجودی خود، آسمان توحید و ایثار را روشن نموده و از ثمرات پربرکت حیات، نور و گرمی بخشیده‌اند.

مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ پیرمرد قاری قرآن و فقیه اهل کوفه ، از اصحاب آن حضرت است .

مردی است شجاع ، فاضل ، فقیه ، قاری ، وکیل مسلم بن عقیل در کوفه ، عاشق مقام ولایت ، و پاکباخته و جان باخته این مکتب . در روز عاشورا یکی از شجاعان لشکر حضرت حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام بود .

بعد از حُرِّ بْنِ یَزِیدِ رِیَاحِیِّ و عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَیْرِ أَبُو وَهَبٍ و بُرَیْرِ بْنِ خُضَیْمِرٍ و چند نفر دیگر ، یکی از اصحاب سید الشهداء به نام **نافع بن هلال** به میدان آمد ؛ مرد شجاعی بود .

لذا یکی از افسران سپاه عُمر بن سَعْدٍ برای مقابله با او آمد . نافع او را با یک ضربت شمشیر از بین برد ؛ نام او مُزَاحِمُ بْنُ حُرَیثٍ است .

این منظره را **عَمْرُو بْنُ حَجَّاجِ زُبَیْدِی** که از سرلشکران عمر سعد بوده و با چهار هزار نفر مأمور نگهداری شریعه فرات بود ، دید ؛ با صدای بلند فریاد زد :

کسی دیگر جنگ تن به تن نکند ، اینها شیر بیشه شجاعت هستند و مرگ را بر کف دست گرفته اند ؛ ندیدید با یک ضربه رفیق ما را از پای درآورد ؟

اگر شما بنخواهید جنگ تن به تن کنید همه شما را خواهند کشت ؛ اما اگر دست به دست هم دهید و آنها را احاطه کنید ، شمشیر هم نزنید ، نیزه هم نزنید فقط سنگ بزنید ، همه آنها را می کشید !

پس دست به هم دهید و دور آنها را محاصره کنید !
 عمر بن سعد گفت : کلام درست همین است ؛ لذا عمر بن سعد
 چند نفر فرستاد تا آخر نقطه لشکر اعلام کردند که کسی حق جنگ
 تن به تن ندارد .

عمرو بن حجاج که فرمانده میمنه بود با چهار هزار نفر سوار ، به
 سپاه سید الشهداء نزدیک شد ، و عمر بن سعد با قلب لشکر خود به
 جلو آمد .

اصحاب حضرت باید اینک در مقابل حمله سی هزار نفر قرار
 گیرند ، و به قول خودشان اگر سنگ هم بزنند تمام یاران رازیر سنگ
 له می کنند .

اصحاب حضرت دفاع کردند . خصوصیات آنرا نمی دانیم ؛
 اجمالاً از اسبها پیاده شده و در یک صف پولادین ، فقط با نیزه های
 خود اسبهای دشمن را به هراس انداختند ؛ ساعتی کشمکش جنگ
 ادامه داشت که عمر بن سعد به لشکرگاه خود برگشت و عمرو بن
 حجاج هم برگشت ؛ بطوری غبار آسمان و زمین را گرفته که چشم ،
 چشم را نمی بیند .

همینکه غبار خوابید دیدند مسلم بن عوسجه به روی زمین
 افتاده است . حضرت با شتاب تمام خود را به مسلم رسانید روی به او
 نموده فرمود : خدا رحمت کند ترا ای مسلم .

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا .^۱

۱- ذیل آیه ۲۳ ، از سوره ۳۳ : الأحزاب

فہرست تالیفات⁵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام
از تألیفات
علامه آية الله الحاج سيد محمد حسين طباطبائي

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظّم له از اینقرار است:

دوره معارف

(۱) - الله شناسی «سه جلد»

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و آسمانی و افعالی حضرت حقّ، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدّس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

(۲) - امام شناسی «هجده جلد»

بحثهای تفسیری، فلسفی، روائی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای

استدلالی علمی متّخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصّه و عامّه ، و اباحت حلّی و نقدی پیرامون ولایت .

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و أخبار معصومین و ادله عقلیه و مطالب عرفانیّه .

دوره علوم

(۴) - أخلاق و حکمت و عرفان :

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقّه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سرّه در شرح حال علامه بحرالعلوم و صحّت انتساب این رساله به ایشان .

۲ - رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس أخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سرّه پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدّم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سرّه .

۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی توحیدی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید

أحمد كربلائى و حاج شيخ محمد حسين اصفهاني (كمپانى) بر مذاق عرفان و حكمت به ضميمه تذييلات و محاكمات حضرت علامه طباطبائى و مقدمه و تذييلات حضرت مؤلف أعلى الله مقامهم .

٤ - مهر تابان

يادنامه عارف بالله و بأمرالله ، علامه آية الله سيد محمد حسين طباطبائى تبريزى قدس الله تربته ، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ايشان شامل أبحاث قرآنى ، تفسيرى ، فلسفى ، عرفانى ، اخلاقى ، علمى و تاريخى .

٥ - روح مجرّد

يادنامه موحد عظيم و عارف كبير حاج سيد هاشم موسوى حداد از أقدم و أفضل تلامذة أخلاقى كبير عارف بالله و بأمرالله آية الله العظمى حاج سيد على قاضى طباطبائى قدس سرهما .

(٥) - أبحاث تفسيرى :

١ - رسالة بديعة «به زبان عربى»

تفسير آية «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و درسهائى استدلالى حلى در مورد جهاد و قضاوت و حكومت زن ، فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوى حقوق آنان ، و حدود شركت زنان در جهاد و مناصب اجتماعى ؛ و نقد و بررسى برخى اشكالات و توهّمات در باب حقوق زنان .

٢ - ترجمه رسالة بديعه «به زبان فارسى»

نظر به اهميت مباحث «رسالة بديعه» كه مزيّف برخى اشكالات و توهّمات در باب حقوق زنان ميباشد ، براى استفاده عموم به فارسى ترجمه شده است .

۳- رساله نوین

بحث تفسیری ، روایی ، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی ، و تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» .

(۶) - **أبحاث علمی و فقهی :**

۱- **رسالة حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَيْلَالِ** «به زبان عربی»

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیّه دربارهٔ لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

۲ - **وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام**

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمینهٔ لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیّهٔ مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب .

۳- **ولایت فقیه در حکومت اسلام** «چهار جلد»

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس دربارهٔ حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوهٔ حکومت در اسلام و وظیفهٔ مردم در قبال آن ؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث علمی و فقهی ، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشی بدیع و ابتکاری .

۴- **نور ملکوت قرآن** «چهار جلد»

بحثهایی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبیل سلام ، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن ، عملی بودن یکایک احکام قرآن در

هر عصر، ردّ نظریّه تحدید نسل، نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید، توحیدی بودن منطق قرآن، بیان برخی از احکام قرآن، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدّن عظیم اسلامی، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم.

۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش
بیان ده اشکال مهمّ از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجّیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدّسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است.

۶- رساله نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین
تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده‌برداری از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین.

۷- نامه پیش نویس قانون اساسی
نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه.

(۷) - ابحاث تاریخی

۱- لمعات الحسین
برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء علیه السلام با ترجمه و ذکر مدارک.

۲- هدیه غدیریّه: دونا مه سیاه و سپید
نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام در دو قرن پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدّس سرّه.

مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است .
برای اطلاع از فهرست تفصیلی تألیفات به جلد اول همین دوره مراجعه شود .

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

انتشارات نورمکتبہ قرآن